



SHOFAR

شوفار



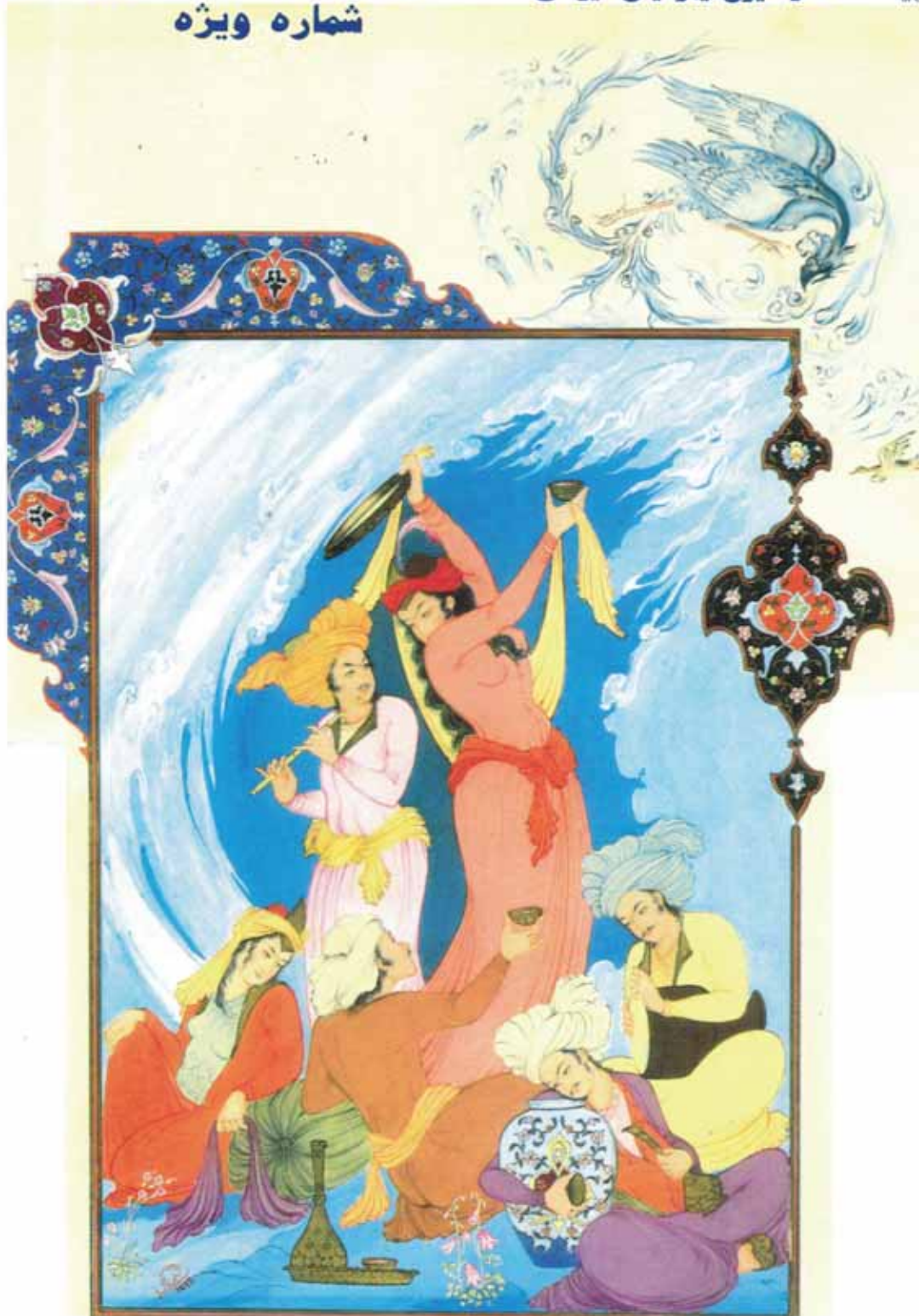
ش ۶۱

A Publication of:
Iranian Jewish Federation

نشریه:
فدراسیون یهودیان ایرانی

An Affiliated Organization of
Jewish Federation Council
of Greater Los Angeles

شماره ویژه



نشریه شوفار - سال سیزدهم - شماره ۹۱ - سیوان ۵۷۵۵ - جون ۱۹۹۵ - خرداد ۱۳۷۴

PaineWebber

We invest in relationships

Established 1879

Complete Financial Services

خدمات کلی سرمایه گذاری

در: سهام (STOCKS)

اوراق قرضه (دولتی - شرکتی - ایالتی) (BONDS, CORP. - MUNI. - GOVT.)

صندوقهای تعاونی پول (MUTUAL FUNDS)

انواع حسابهای بازنشستگی (RETIREMENT PLANNING)

بیمه عمر (ANNUITIES / INSURANCE)

برنامه ریزی مالی (ESTATE PLANNING)

حسابهای جاری و سپرده تحت مدیریت (CENTRAL ASSETS ACCOUNT, RMA)

حسابهای شرکتی با مزیت صدور اعتبار اسنادی (LINE & LETTER OF CRED)

حسابهای تراست (TRUST)

Sam Amir-Ebrahimi

سام امیر ابراهیمی

معاون ارشد مالی در امور سرمایه گذاری

Senior Vice President-Investments

آدرس : 131 S. Rodeo Drive, Suite :200 Beverly Hills, CA 90212

(TEL.) تلفن رایگان : 8914 - 800 - 545 - 1 ، داخلی (EXT.) 3801

(TEL.) مستقیم : 310 - 281 - 3801 ، فکس (FAX) : 310 - 281 - 4644



ای اورشلیم، اگر ترا فراموش کنم دست راستم فراموشم باد
 אם אשכחך ירושלים תשכח ימיני



تور فدراسیون یهودیان ایرانی به اسرائیل

با ما به ارض موعود بیایید

* حرکت از لوس آنجلس: عصر شنبه ۲۴ ژوئن ۱۹۹۵ با جدیدترین هواپیمای ۴۰۰ _ ۷۴۷ اعال.

* پرواز مستقیم از لوس آنجلس به تل آویو.

* مدت تور: دو هفته که قابل تغییر است.

* شامل دیدار از اورشلیم، تل آویو، تبریا و بلندی های گولان

* پذیرائی در بهترین هتل های زنجیره ای پنج ستاره «موریا پلازا»

* همراه با راهنمای فارسی زبان.

برای کسب اطلاعات بیشتر با دفتر فدراسیون یهودیان ایرانی

با تلفن ۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۴۱۳)

و یا آقای مهندس یاحید با تلفن ۴۳۱۸ - ۴۵۳ (۳۱۰)

تماس حاصل فرمائید.

نقاشی روی جلد

مجلس بزم اثر مهندس جیکوب عبیر

مهندس عبیر بخاطر این اثر مدال طلای هنر از دست شاه فقید دریافت نموده است.

The Olympic Collection



BANQUET & CONFERENCE CENTER

سالن های مجلل و باشکوه برای برگزاری جشنها و کنفرانسها با سرویس بی نظیر

اطلاعه المپیک کالکشن در مورد گیتیرینگ

در منازل، هتل ها و سازمان ها
«المپیک کالکشن» ضمن گسترش فعالیت ها،
آمادگی خود را برای پذیرایی با بهترین غذاهای
ایرانی و بین المللی از مهمانان شما، علاوه بر
محل المپیک کالکشن، در منازل، هتل ها
و سازمان های مورد نظرتان را اعلام می دارد.



المپیک کالکشن کلکسیون از:

- سالن های متعدد و مجلل با ظرفیت ۵۰ الی ۲۰۰۰ نفر
- جهت برگزاری هرنوع جشن ها و کنفرانس ها
- مجهز ترین دستگاههای پخش صوت و تصویر
- مدیران و طراحان ایرانی و خارجی
- غذاهای ایرانی، بین المللی و کلت کاشر
- (GLATT KOSHER) تحت نظر ریانوت R.C.C

11301 W. OLYMPIC BLVD.
AT SAWTELLE
LOS ANGELES, CA 90064

PHONE: (310) 575 - 4585
FAX: (310) 575 - 4597



SHOFAR

A Publication of
Iranian Jewish Federation
 6505 Wilshire Blvd., Suite 811
 Los Angeles, CA 90048
 Tel: (213) 655- 7730
 Fax: (213) 655- 1221

شوفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی

• شوفار بوسیله فدراسیون یهودیان ایرانی که سازمانی است غیر انتفاعی منتشر میشود. هدف ما اعتلای فرهنگ یهود، حفظ و بزرگداشت ارزشهای قومی و اخلاقی یهودیت و توسعه فرهنگ ایران زمین در میان یهودیان ایرانی است

• نویسندگانی که نوشته هایشان در این نشریه به چاپ میرسد همگی قلم خود را برایگان در اختیار شما گذاشته اند.

• مقالاتی که با ذکر نام نویسنده یا منبع خبری چاپ میشود در محدوده مسئولیت نویسنده یا منبع خبری مربوطه است.

• نقل و اقتباس از شوفار با ذکر مأخذ آزاد است.

شورای نویسندگان

صیون ابراهیمی - سردبیر
 الیاس اسحاقیان - مدیر داخلی
 دکترهوشنگ ابرامی - فرزانه طالعی
 نینا استوار - سام کرمانیان
 گیتی بروخیم - گیتا کروبیان
 دکترباروخ بروخیم - دکتر فریدون نصرتی
 نوراله خرازی - ابراهیم ویکتوری
 شکوه درویش - پروانه یوسف زاده
 طرح ها از: مهندس جیکوب عبیر
 خبرنگار عکاس: منصور پوراتحاد

بهای درج یک نوبت آگهی

تمام صفحه (داخل) ۲۰۰ دلار
 نصف صفحه ۱۲۵ دلار
 یک سوم صفحه ۱۰۰ دلار
 یک چهارم صفحه ۷۰ دلار



پیش گفتار

در شماره قبل، بمناسبت سالروز استقلال اسرائیل پیشگفتاری داشتیم که ترجمه آن نوشتار به انگلیسی در شوفار به چاپ رسید. براین ترجمه، خانم گیتا کروبیان سردبیر بخش انگلیسی نشریه مقدمه ای طنزآمیز نوشته و از من بعنوان سردبیر شوفار خواسته بودند تا گهگاه پیشگفتارهای بخش انگلیسی را نیز بفارسی برگردانم - و من این قول را به ایشان دادم که در آینده نزدیک حتماً این کار را خواهم کرد.

«آینده نزدیک» خیلی زودتر از آنچه انتظار میرفت به حقیقت پیوست. رئیس جمهور امریکا، بدعوت فدراسیون یهودیان لوس آنجلس بزرگ به امریکا آمد و در یک گردهمائی بزرگ شرکت کرد و برای نمایندگان یهودیان این دیار سخنانی ایراد نمود که خلاصه ای از آن در این شماره آمده است. از شوفار بعنوان صدای فدراسیون یهودیان ایرانی و نمایندۀ جامعه ما دعوت بعمل آمد تا در این گردهمائی شرکت جوید و خانم کروبیان از سوی نشریه ما در این مراسم باشکوه شرکت کردند.

در پیشگفتار بخش انگلیسی این شماره، خانم کروبیان، مشاهدات خود را از این گردهمائی بقلم کشیده اند که برآستی خواندنی است. ترجمه ای از نوشته ایشان را که نشانه ای است از توانائی قلم این بانوی یهودی ایرانی (که حقوقدان است نه خبرنگار) بشما خوانندگان عزیز شوفار تقدیم میکنم:

صیون ابراهیمی

رئیس جمهور امریکا به لوس آنجلس میآید و شوفار آنجا حضور دارد

دومین یکشنبه ماه آوریل بود.

پلیس امنیتی همه جا حضور داشتند، با آرامتگی کم نظیر و کت و شلوارهای مشگی، پیراهنهای سفید، کراوات هائی که در اثر باد به اینسو و آنسو میرفت و نشانه های کاخ سفید که بر یقه کت های آنان بود. هتل را محاصره کرده بودند و در سرتاسر سرسراها پراکنده بودند و بصورت منظم در «اینترنشنال بالروم» دیده میشدند. شایعه ها حاکی از آن بود که حتی گارسون ها از میان پلیس امنیتی برگزیده شده بودند. کارکنان اداره مطبوعات کاخ سفید - با همان لباسهای مشگی و پیراهنهای سفید پلیس امنیتی، در محل حضور داشتند - با این تفاوت که نشانه هائی که به یقه هایشان سنجاق شده بود، رنگش متفاوت بود.

همکاری هتل بورلی ویلشر و شهرداری بورلی هیلز و پلیس آن و کاخ سفید همانند هماهنگی یک ارکستر سمفونیک بود. ←

اتومبیل ها همه کرانقیمت و تروتمیز بودند. میهمانان همه آراسته و علیرغم باد شدیدی که میوزید، گیسوان آرایش شده حضار برای شرکت در نهار یکشنبه، مرتب بنظر میرسید.

نام ها همه معروف بودند.

نام هائی از فدراسیون یهودیان لوس آنجلس بزرگ: اروین فیلد، رئیس فدراسیون، پیترگولد، رئیس امور اجرائی - که همراه با رئیس جمهور امریکا بمنظور شرکت در واقعه تاریخی انعقاد قرارداد صلح میان اردن و اسرائیل باین کشور سفر کرده بود - و روسای پیشین فدراسیون، اوزایاس گورن و تری بل.

نام هائی از سیاستمداران: سناتور کالیفرنیا - باربارا باکسر، نماینده کنگره امریکا - هوارد برمن، شهردار بورلی هیلز و یکی رینولدز و گری دیویس.

و ناگزیر، مطبوعات: چهل گزارشگر که با کاخ سفید پیوستگی دائم دارند و تنها پنج نفر دیگر که از میان همه رسانه ها انتخاب شده بودند و یکی از آنان شوفار نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی بود که من افتخار آنرا داشتم که به نمایندگی از سوی این نشریه پذیرای این دعوت دوستانه ای باشم که نشانه احترامی است که دیگر همکیشان ما برای جامعه یهودیان ایرانی قائل هستند. حضور ما در این مراسم تائید دیگری بود از همبستگی فدراسیون یهودیان لوس آنجلس بزرگ با فدراسیون یهودیان ایرانی.

مهماندار این گردهمایی توانمند بود. فدراسیون یهودیان لوس آنجلس بزرگ که بعنوان صدای واحد جامعه یهودی و دومین سازمان بزرگ خیریه در کالیفرنیا شناخته شده است.

نیروی توان مالی مشهود بود. ۸۵۰ نفر از خیرترین پشتیبانان فدراسیون یهودیان در این گردهمایی تاریخی حضور داشتند. از منبع موثقی شنیدم که میزان کمک هر یک از شرکت کنندگان به فدراسیون یهودیان لوس آنجلس بزرگ متجاوز از

۲۰,۰۰۰ دلار بوده است.

بنا به ملاحظات امنیتی، به کسانی که دعوت نداشتند اجازه نزدیک شدن به هتل داده نمیشد. به کسانی که درباره این رویداد کنجکاوی میکردند گفته میشد که جمله ای خصوصی است مربوط به امور زیبایی! به افرادی که در بیرون هتل در انتظار دیدن رئیس جمهور و بانوی اول امریکا بودند گفته میشد که در آن روز دیدار زوج اول امریکا صورت نمیگیرد.

در داخل هتل، یکایک مدعوین بر سرراه خود به «بال روم» مورد بازرسی کامل امنیتی قرار میگرفتند و پس از ورود بر سر میزهایی که از قبل تعیین شده بود می نشستند و به اطراف نگاه میکردند تا ببینند کی کجا نشسته است. به کمک کنندگان پرفتوت تر، جایی نزدیکتر به صحنه داده شده بود؛ و میزهای چسبیده به صحنه به کسانی داده شده بود که بیشترین میزان کمک را به فدراسیون کرده اند.

و رسیانه های گروهی که در طول نیم طبقه سمت راست سالن جایگزین شده بودند، برای شروع کار خود آماده میشدند. عکاسان و فیلمبرداران سه پایه های خود را کار گذاشتند و با نورسنج هایشان، میزان روشنائی را اندازه میگرفتند؛ خبرنگاران ضبط صوت هایشان را به جعبه ای فلزی که به میکروفون ها وصل بود متصل میکردند. و من بی تجربه در این امور، سیم لازم برای اینکار را نداشتم. یکی از کارکنان اداره اطلاعات کاخ سفید بمن گوشزد کرد که بدون چنین سیمی احتمال دارد، دستگاه ضبط من بدرستی کار نکند و سپس مهربانانه سیم را در اختیارم گذاشت و بمن کمک کرد تا آنرا به جعبه فلزی وصل کنم و برای ضبط گوشه ای از تاریخ آماده شوم.

برای اولین بار در تاریخ امریکا، رئیس جمهور موظفی در مقابل فدراسیونی که فقط از یهودیان تشکیل شده بود، سخن میگفت.

پس از ورود به صحنه، آقای کلینتون دست یکایک سیاستمداران حاضر در صحنه را فشرد و تنها

به گونه‌ی یک نفر بوسه زد، دخترکی یهودی که دوستیش با او زیانزد همگان است، باربارا استرایسند. رئیس فدراسیون یهودیان، اروین فیلدز، به حضار و مهمانان خوشایند گفت. راو هاروی فیلدز طی سخنان کوتاهی برای جمعیت و بویژه برای آقا و خانم کلینتون طلب برکت نمود. سپس فیلم خبری کوتاهی زیر عنوان «ریشه های صلح» که نشان دهنده بخش های مهمی از دیدار رئیس جمهور امریکا به اسرائیل بود نشان داده شد. و بالاخره پیتروگولد از رئیس جمهور ایالات متحده امریکا دعوت به سخنرانی کرد.

حضار بیش از یک دقیقه بطور مداوم دست زدند. سپس آقای کلینتون آغاز به سخن گفتن نمود. آنچه گفت تکان دهنده نبود. سخنان او در اطراف مشارکت خدمات اجتماعی میان بخش خصوصی و دولتی دور میزد. او از روند پیوستگی و پیوند دادن که مایه ایجاد صلح در اسرائیل و خاورمیانه میگردد و نیروهای بازدارنده این تلاشها که بشکلی گریزناپذیر همراه این کوششها خواهد بود سخن گفت و از اینکه وجود صلح، خشونت را نیز ایجاب میکند. وی سپس به حمله انتحاری که در همان روز در اسرائیل اتفاق افتاده بود اشاره کرد. سخنان رئیس جمهور مجادله انگیز نبود. وی گفت: «هر چه بیشتر به کارهای مخاطره انگیز دست بزنیم احتمال ازدیاد خطر را بیشتر کرده ایم».

بیش از متن سخنرانی، نتیجه گیری رئیس جمهور از گفتارش پیام جالبی را یدک می کشید. در مجموع، کل سخنرانی جالب تهیه شده بود، بدرستی صیقل یافته بود و تصور میکنم با دقت هم تمرین شده بود.

من نشستم، گوش دادم و نظاره کردم. دستهای رئیس جمهور هنگامی که سخن میگفت با وقار خاصی حرکت کرده هوا را می شکافت، تغییرات زیرویم صدایش حساب شده، و آهنگ صدایش صمیمانه بود. بدون تردید توان بیش از حد خداداد او قابل لمس بود.

مهم تر از آنچه که گفت، حضور او بود در

چنین صحنه ای. با سخن گفتن درمقابل چنین جمعی، آقای کلینتون به وضوح نشان میداد که بدنبال آراء یهودیان است. و این معیاری است نشان دهنده این واقعیت که تا چه حد نیروی سیاسی جامعه یهودی نزد دولتمردان این سرزمین، حائز اهمیت است.

در مصاحبه ای که چندی پیش با خانم ریئا سیندر، رئیس وقت «سازمان همبستگی زنان برای اسرائیل» داشتم و در شوفار منتشر شد، ایشان برای من تعریف کردند که گروهی راو که بخاطر وضع ناهنجار یهودیان در اروپای زیر سلطه هیتلر، درخواست ملاقات کوتاهی با پرزیدنت روزولت را داشتند، روزها به انتظار گذاشته شدند و بالاخره پرزیدنت روزولت با ایشان ملاقات نکرد - هر چند واقعیت مستند تاریخی اینستکه وقت کافی را برای این دیدار در اختیار داشته. روزولت از در پشتی کاخ سفید بیرون رفت تا با این گروه دیدار نکند و به خواسته های آنان پاسخ ندهد.

امروز، رئیس جمهور امریکا مجدانه دست بسوی جامعه یهودی لوس آنجلس دراز کرده است (دومین جامعه بزرگ یهودی در امریکا با بیش از نیم ملیون جمعیت) تا برای آنان سخن بگوید، با آنان به نیایش بایستد تا پشتیبانی آنانرا بدست آورد. امروز، رئیس جمهور امریکا در مقابل جمع یهودیان ایستاده و سرخود را به احترام در برابر اسرائیلیانی که همان روز در اثر بمب گذاری فلسطینی ها، جان خود را از دست داده اند، به احترام فرود آورده است.

حضور آقای کلینتون در میان اعضای فدراسیون یهودیان تائید ضمنی تعهد قطعی است که او در مقابل اسرائیل پذیرفته است. اما از نقطه نظر من این امر نشانه پیام روشن و واضح دیگری است و آن اینکه: هر کس که بخواهد به بالاترین مقام در ایالات متحده امریکا برسد، نمیتواند در این راه یهودیان این سرزمین را بحساب نیاورد.

صدای ما مادام که همبسته باشیم، همیشه شنیده خواهد شد. ✱

خلاصه ای از سخنان

پرزیدنت بیل کلینتون

در گردهمایی فدراسیون یهودیان لوس آنجلس بزرگ

«آقای رئیس جمهور، این نخستین بار است که یک رئیس جمهور وقت ایالات متحده برای سخنرانی به فدراسیون یهودیان آمده است.»

پیتر گلد رئیس امور اجرایی گردهمایی

آموزش؛ و البته همانطور که آقای گلد خاطر نشان ساختند، فعالیت های مستمر و گسترده در مقابله با پی آمدهای زلزله مهیب و حتی فراتر از اینها، رساندن کمک به مردم رواندا (در افریقا) و به آسیب دیدگان زلزله کوبه در ژاپن ...»

«... شما احساس همراه با هدف دارید. شما به این حقیقت واقف هستید که همه ما وظیفه دار و مسئولیم که بهره گیری از هر آنچه خداوند در دسترس ما نهاده را برای هموعان خود امکان پذیر سازیم.»

«... من معتقدم که وظیفه دولت همکاری با انسانهایی چون شماست، شما که وقت و پول خود را با صمیمیت و از دل و جان در راه حل کردن مشکل و مفضل مردم ایثار میکنید زیرا معتقد هستید که با اینکار زندگی را ارج و ارزش بیشتری میدهید. از کلمات شما، آقای گلد، استفاده میکنم، که گفتید کار شما نه اینست که کار خیر انجام میشود بلکه عدالت اعمال میگردد.»

«... و بخاطر اینکه شما وجدان اجتماعی دارید و معتقدید که باید همه ما در هر شرایطی، چه بعنوان یک کشور و یا یک اجتماع، و در هر موقعیتی و با همه پستی و بلندیهای زمانه با یکدیگر باشیم. زیرا شما میدانید که وجود مردم گوناگون بسیار در سرزمین ما و آزادی بی تکلف ما است که میتواند ارج و مقام شامخ امریکا را پیوسته محفوظ بدارد، و

پرزیدنت کلینتون با سخنرانی در برابر اجتماع عظیم سرشناسان و پشتیبانان مالی فدراسیون یهودیان، خدمات آنان را ارج نهاد و از آنها ستایش کرد.

فقط چند ساعت قبل از این سخنرانی، یک حمله تروریستی بمب گذاری، بمنظور بهم زدن روند صلح خاورمیانه موجب کشته شدن هفت اسرائیلی، یک دانشجوی امریکائی و زخمی شدن بیست تن گردید.

پرزیدنت کلینتون با ابراز تاسف از این واقعه و اعلام مراتب تسلیت به دولت اسرائیل و همه یهودیان آغاز سخن کرد و ضمن محکوم کردن اعمال تروریستی، بر تصمیم جدی خود در پی گیری صلح خاورمیانه تاکید کرد. وی سپس روی سخن را به امریکا گرداند و نموداری از همکاری فدراسیون و جامعه یهودی امریکائی و بازتاب عمیق و سازنده آن در کشور امریکا را تشریح کرد.

آنچه در زیر میآید خلاصه ای از قسمت هائی از سخنان ایشان است:

«... در واقع ده ها میلیون دلار اعانه ای که شما به منظور کارهای عام المنفعه جمع آوری کرده اید، نموداری است از همکاریهای مشترک شما با نهادهای فدرال، ایالتی و شهری در راه خدمات خیریه اجتماعی، اسکان دادن پناهندگان، معاضدت و توجه به سالمندان و بیماران، توسعه و ترویج فرهنگ و

این همه در صورتی است که به حقیقت و واقعیت این موضوع آگاه گردیم که وجود مردمی چون شما، برای آینده کشور و ما ذیقیمت است.»

«آنچه امریکای امروز بدان نیاز دارد درک اعتقادات شماست، زیرا شما باور دارید که تشریک مساعی افراد یک اجتماع، آگاهی بر ارزش های یکدیگر و داشتن اهداف مشترک موجب ترقی و پیشرفت میگردد. آری ما اکنون احتیاج به درک و کسب چنین طرز فکر و اعتقادی داریم تا در حل مسائل و مشکلاتمان موفق شویم. ما نیاز داریم دستگیری و بخشندگی بیآموزیم تا دریابیم که تنها با کمک متقابل میتوانیم از بهروزی و کامیابی نصیب ببریم؛ همچنان که بهروزی و موفقیت نصیب شما گشته است.»

«... و از شما می خواهم که بهمین روال کارتان را ادامه دهید.»

در پی سخنرانی پرزیدنت کلینتون، آقای اروین فیلد رئیس فدراسیون و آقای پیتر گلد رئیس امور اجرایی فدراسیون، سخنانی ایراد نمودند که گوشه هائی از آن از نظر شما میگردد:

اروین فیلد: «سخنرانی آقای رئیس جمهور نه تنها قوی و گیرا بود بلکه تاکید دقیقی بر ارزش و

اهمیت خدمات فدراسیون یهودیان داشت و ارج و اعتباری شایسته به اشخاصی که با خدمت و اهدای پول بانوی تقویت بنیاد جامعه میشوند.»

آقای گلد نیز ضمن تائید این مطالب گفت: «سخنان پرزیدنت کلینتون تأثیری عمیق بر مستمعین داشت و فکر می کنم همه حضار، چه دمکرات و چه جمهوریخواه، صمیمیت واقعی او را در صدایش تشخیص دادند». او که ابتکار و انجام دعوت از رئیس جمهور را باجرا در آورد میگوید: «وقتیکه تقبل کردم که این کار (ریاست اجرایی گردهمایی) را به عهده بگیرم، خیلی صریح روشن کردم که میل دارم مردم از خدمات و فعالیت های فدراسیون مطلع گردند. شما حتماً آگهی های ما را دیده اید که سال قبل از راس پرو و بعد از جرج شولتز دعوت کردیم. پس از آن با خود اندیشیدم چرا از رئیس جمهور دعوت نکنیم؟ با هاوارد برمن نماینده کنگره تلفوناً تماس گرفتیم. باید بگویم یاری او در انجام این کار خیلی ارزشمند بود. بعد از کاخ سفید و کمیته ملی دمکرات ها با من تماس گرفتند». آقای گلد اضافه میکند، «سه ماه بعد در مانوئی بودم که ساعت هفت صبح تلفن زنگ زد و از کاخ سفید واشنگتن خبر دادند که همه چیز درست شده است.» *

یک خبر خواندنی

بازداشت اخلال گران در محل نیایش

سروصدا راه انداختند، پلیس آندو را به اتهام جنائی عبور غیر مجاز بازداشت نمود که مجازات این جرم میتواند تا دو سال زندان باشد.

پس از اینکه این دو زن، سینتیا بالکونی و جووان سرویج، بار دیگر با حضور در کلیسا، با سروصدا راه انداختن، نظم مراسم دعا را بهم زدند - قاضی دادگاه با صدور قرار دادرسی دستور تشکیل جلسه دادگاهی را داد تا در آن به نقض دستور اولیه دادگاه از طرف این دو نفر رسیدگی شده برای آنان تعیین مجازات شود. *

براساس گزارش آسوشیتدپرس، در شهر گرینزبرگ پنسیلوانیا دو زن که با ایجاد سروصدا باعث اخلال در کار نیایش کلیسا شده بودند، بازداشت شدند.

پس از اینکه این دو زن برای بار اول هنگام اجرای مراسم باعث اخلال در کار نیایش شده بودند، متصدیان کلیسا مراتب را به مقامات پلیس گزارش نمودند و پلیس رسماً این دو نفر را با صدور قرار قانونی از ورود به کلیسای مزبور منع نمود. هنگامی که هفته بعد این دو نفر مجدداً به کلیسا رفته



JACOB ABIR

ARCHITECTURAL INTERIOR DESIGNER / Art Exhibition

ART HAS MANY FUNCTIONS BESIDE BEING
SOMETHING BEAUTIFUL TO LOOK AT.
IT CAN BE A WEAPON OF PROPAGANDA
OR INVESTMENT.
FOR JACOB ABIR, DESIGNER ARTIST
ART IS A TOOL FOR PEACE.

GROUP EXHIBITION IN TEHRAN (AWARDED GOLD MEDAL OF
ART 1973)
EXHIBITION IN ISRAEL 1980
GROUP EXHIBITION IN NEW YORK 1982

EXHIBITION IN UNIVERSITY SCIENCE CENTER GALLERY
PHILADELPHIA 1983
SEVERAL GALLERY GROUP SHOWS IN PHILADELPHIA AND
NEW YORK

نمایشگاه طرح های

مهندس عبیر

در المپیک کالکشن

۱۸ جون

قلم من و شوفار سیزده ساله

نوشته: دکتر هوشنگ ابرامی

و آن شوفاری بود که در شامگاه روز کیپور در آن میدیدند و جماعت تشنه و گرسنه به محض شنیدن ندای آن مثل آنکه آذیر خطر شنیده باشند تند و تند چیزهایی بهم می گفتند و پا به فرار می گذاشتند. در امریکا بود که بتدریج و آرام آرام عالم شوفارها را شناختم: شوفار مجله، شوفار روزنامه، شوفار انگلیسی، شوفار فارسی، شوفار لس آنجلس و شوفار نیویورک. شاید شوفارهای دیگری هم باشد که من هنوز نشناخته ام. خدا میداند.

زمانی که شوفار لس آنجلس بهمت چند تن از یهودیان همزیان که به خدمت جامعه دل بسته بودند پا گرفت من در مرلند می زیستم و از وجود این نشریه تا چند ماهی ناآگاه بودم. روزی در شهر پوتوماک مرلند نامه ای بدستم رسید که آنرا «پرویز نظریان» امضاء کرده بود. معرفی کوتاهی بود از شوفار و دعوتی از مخلص بهمکاری با آن. من با جناب پرویز نظریان آشنائی نداشتم. طبعاً ایشان هم مرا نمی شناختند. تعجب کردم و از شما چه پنهان اول فکر کردم که سحر قلم گمنامم بگوش همگان رسیده. اما بعد معلوم شد که یکی از عزیزترین و نزدیکترین دوستانم، عبدالله اعتصامی، مرا به ایشان معرفی کرده. جناب اعتصامی یکی از چندتن نزدیکانی بود که میدانست من بیش از آن سالها با اسامی گوناگون با نشریه های ایران همکاری مدام داشته ام و کتابهایی نیز بوسیله دانشگاهها و موسسات پژوهشی به قلم من منتشر شده است.

مطلبی نوشتم و تقدیم شوفار کردم و چندی بعد از آشنای دیرینه ام دکتر سلیمان آقائی نامه ای دیگر رسید که از من همکاری جدی تر و دائمی تری را می خواستند. در شرق امریکا به شوفار غرب پیوستم و در اولین سال حیات شوفار پیوندی با آن بستم که تا امروز هم ادامه دارد.

آنچه از راه دور مرا علاقمند به این نشریه می کرد نوشته های خوب و خواندنی آن بخصوص در زمینه یهودیان و یهودیت بود. نوشته هائی رهنمون آمیز، که از جناب راب داوید شوفط و یا ترجمه هائی که از گیتی بروخیم در همان سال اول

چشم بهم زدیم و سیزده سال از عمر شوفار گذشت. زندگی شوفار هم مثل همه زندگیهای دیگر است. می آید و می ایستد و می افتد و باز بر می خیزد و بدیها و خوبیها را در دل می سپرد و بدیها و خوبیهای دیگران را باز می گوید. پایان سیزده سالگی، در دین و آئین ما، سال بلوغ و شکوفائی و شکوه و سازندگی زندگی است. سال بت میتصوا و بر میتصوا. و آغاز چهارده سالگی در ادبیات عوام زادگاه ما گویای اوج زیبایی است: دختر چهارده ساله و ماه شب چهارده و مانند اینها. اما آیا می توان مدعی بود که شوفار به این حد کمال رسیده؟ بقول آن مومن «اصلا و ابدا».

در همه گفته ها و اظهار نظرها درباره شوفار واقعیت هائی انکار نشدنی نهفته است. یک شماره خوب بوده. شماره ای آفت کرده، شماره ای عالی بوده و شماره ای دیگر حالی اسف بار پیدا کرده. زندگی شوفار مثل زندگی یک انسان است. کدام انسانی را سراغ دارید که همیشه در یک خط صاف معین پیش برود. هرگز بیمار نشود. هرگز غمگین و دل سرد نشود، و هرگز بی تحرک و بی جنبش نماند؟ رابطه های هر یک از ما با شوفار و آشنائی و علاقه مان به آن ممکنست یکسان نباشد. هر کدام از ما جوروی با شوفار آشنا شده ایم و به آن دل بسته ایم. داستان پیوند چندین و چند ساله من و قلم منم با شوفار داستانی جدا دارد.

من تا روزی که علاقه کن با خانواده ام به امریکا نیامده بودم فقط یک شوفار را می شناختم.

منتشر میشد مطالبی بود که برای فارسی زبانان بسیار تازگی داشت. اما از میان همه نوشته ها دوسه داستانی که تا آنزمان از یک نویسنده در شوفار چاپ شده بود مرا سخت گرفت و آن نویسنده ص. ابراهیمی بود. من تا در ایران بودم از نویسندگان بنام یهودی تنها آثار مشفق همدانی و نوراله خرازی را خوانده بودم و با نامهای چند روزنامه نگار برجسته یهودی دیگر که بیشتر با موسسات کیهان و اطلاعات همکاری داشتند آشنا بودم. اما نام ص. ابراهیمی بگوشم نخورده بود. خوشحال بودم که دارد کم کم در جامعه یهودی ایرانی یک «شالم علیخم» فارسی زبان خلق میشود. سی سال پیش از این که برای ادامه تحصیلات به امریکا آمده بودم نخستین کتابی که خریدم کتاب دو جلدی داستانهای کوتاه «شالم علیخم» بود، هرگاه از مطالعه مطالب خشک کتب دانشگاهی خسته میشدم به نوشته های این نویسنده که خالق اثر معروف «ویلن زن روی بام» است پناه می بردم و جانی تازه می گرفتم. در سالها و شماره های بعد شادی و امید من در خلق شدن چنین نویسنده ای در جامعه خودمان بیشتر میشد. اما کم کم از آثار خوب و عمیق ص. ابراهیمی که رابطه با ریشه اجتماعی ما یهودیان داشته باشد کمتر نشانی دیدم. و دراین باره که چرا ص. ابراهیمی، شالم علیخم فارسی زبان نشد حرفهای بسیار دارم که اگر شد، در فرصتی دیگر خواهم گفتم.

من نخست در شوفار نوشته هائی که کمابیش رنگ نقد اجتماعی داشت می نوشتم. خیال می کردم از اینراه می توانم بهمراه دیگر نویسندگان در اصلاح جامعه مددی کنم. چه خیال خامی! اصلاحی در جامعه رخ نداد هیچ خودم هم که به لس آنجلس آمدم به جمع پیوستم. حالا یکی لازم بود بیاید مرا اصلاح کند! پس قلم من چه دردی از شوفار دوا می کرد؟ من از یهودیانی بودم که در یک جامعه غیر یهودی بزرگ شده بودم و جز کتابهای دعا آنها شکسته بسته و فهمیده نفهمیده چیزی از یهودیت نمیدانستم. هنوز هم نمیدانم.

دیدم بزبانهای دیگر ده ها و صدها کتاب درباره یهودیت هست و ما یهودیان ایران هیچگاه دسترسی به آنها نداشته ایم. شاگرد مکتب یهودیت شدم و شوفار مکتب من شد. مثل یک شاگرد کوشای علاقمند به درس، مشق قلم می کردم و مشق هایم را به مکتب تحویل میدادم. نخست مقالاتی درباره شعب گوناگون یهودیان نوشتم. حیدیک ها، ارتدکس ها، رفرمیست ها و محافظه کارها. گروهی را خوش آمد و من در کنار داستانها، فانتزیها، و نوشته های دیگر که اغلب با نامهای ساختگی در شوفار منتشر می کردم به نوشتن در زمینه یهودیان و یهودیت ادامه میدادم. در یک شماره «بقلم یکی از استادان سابق» زیر عنوان «در برابر او» شرح دریافت جایزه سلطنتی را که برای بهترین کتاب سال از شاه گرفته بودم نوشتم و در آن اشاره کردم که تصمیم گرفته بودم در برابر شاه تعظیم نکنم و اگر مچم را گرفتند و بازخواستم کردند که چرا در برابر اعلیحضرت همایونی تعظیم نکرده ام بگویم به این سبب که «من یک یهودی ام». این نوشته سروصدای عده ای از شاه پرستان را در آورد که کی بوده این استاد؟ خیلی بیجا کرده که در برابر آن شاه خوبی که اینهمه یهودیان در دوراننش در آرامش و آسایش زیسته اند تعظیم و تکریم نکرده.

شادمان شدم. دیدم تنها نیستم. جز من خیلی دیگر از همشهریها معنای یهودیت را بدرستی نمیدانند. داستان مردخای را می خوانند اما در آن تامل نمی کنند و از خود نمی پرسند آیا معبود در یهودیت هامن و غیر هامن می شناسد؟ شاگردی جدی تر شدم و شوفار برایم مکتبی استوارتر شد. می خواستم درباره یهودیت بیشتر بدانم. کنجکاوی میشدم. می خواندم. میکاویدم و آنچه را می یافتم می نوشتم و به مکتب می آوردم. گفتم. درست مثل شاگردی شده بودم که مشق بمدرسه بیاورد. اینکه دوستانی از سر لطف مرا پژوهشگر می خوانند شاید از آنروست که در جامعه ما جای پژوهشگر اجتماعی خالی است. من از پانزده سال پیش که به اجبار از دانشگاه بریده شدم تاکنون تحقیق علمی

نکرده ام. آنچه را می نویسم الفبای یهودیت است. خودآموزی ساده است. و ایکاش که می توانستم پژوهشگری واقعی باشم.

یهودیت امروزین در صحنه جهانی، و نه تنها در جامعه کوچک ایرانی، نیاز به پژوهشی گسترده دارد؛ در همه جوامع یهودی، در سراسر دنیا و حتی خود اسرائیل. یهودیت امروزین یهودیتی آلوده و مسخ شده است. گوهر تابان تعالیم موسی را هاله ای چنان تیره پوشانده که بدیده نمی آید. مثل خورشیدی در پس ابرهای سیاه. و این تیرگی و سیاهی چیزی جز اثر عمیق و انکار نشدنی دهها و صدها فرهنگ گوناگون بر فرهنگ یهودیت طی قرنهای متوالی نیست. همانطور که چهره های یهودیان دنیا بر اثر ملیت آنها تغییر یافته ذهن و دید آنها نیز تغییر شکل پذیرفته. جای یهودیت راستین، یهودیتی که با فرامین موسی باید شکل بگیرد، در دنیای امروز خالی است. بشریت هنوز یهودیت را بدرستی نشناخته است چرا که آنچه خود یهودی از یهودیت می شناسد شسته و زدوده و پاک شده از آلودگیهای عقاید و فرهنگهای دیگر نیست. عقایدی که بر ذهن همه یهودیان بی اثر نبوده است. همانطور که محیط زندگی بر چهره هاشان بی اثر نمانده. آنکه بدنبال کشف این اثرپذیرها می رود پژوهشگر در عالم یهودیت می تواند بود و نه من شاگرد مکتب!

سیزده سال است که برای شوفار می نویسم. مرتب و بی امان. اگر ساعاتی را که در این مدت صرف نوشتن کرده ام در حرفه خود صرف می کردم و پاداش مالی می گرفتم و جمع آن پاداشها را یکجا بیک موسسه خیریه یهودی میدادم الان از دیدگاه جامعه ای که عضوی از آنم مرا مردی بسیار خیر و نیکوکار می شناختند. اما کسی نه مرا و نه همکارانم را در شوفار به نیکوکاری می شناسد. انتظاری هم نیست. نباید هم چنین باشد. ما پاداش خود را از مردم می گیریم. من اینرا که هر شماره در شوفار می نویسد نویسندگان به رایگان همکاری می کنند باور ندارم. وقتی که همکیش ناآشنائی به خانه من تلفن میزند و میگوید ممنون برای فلان

نوشته ات که مرا به گریه انداخت، یا مرا خندانند، یا نکته ای را بر من روشن کرد؛ وقتی ناآشنائی دیگری از شهری دوردست نامه ای لطف آمیز بمن می نویسد و از نوشته من تقدیر می کند؛ وقتی آنکه فصلی از ضدیهودیگری مرا خوانده در مجلسی برمی خیزد و دست مرا می گیرد و میگوید باید دستت را بوسید و من با تمام توانم باید دستم را پس بکشم؛ اینها همه پاداش بزرگ جامعه به خدمت کوچک من است. پاداشی که هر کدامش ارزشی بسیار دارد. ارزشی که با پول نمیتوان آنرا سنجید. و اعتراف کنیم که مردم ما در تشویق و قدردانی و حمایت خادمان و هنرمندان و نویسندگان خود از طریق تلفن و نامه و پیغام چندان دست و دل باز نیستند. و یک دست درد نکند ساده در جامعه ما برابر یک جایزه بزرگ و معروف در دیگر جوامع است! و حتم دارم که نه من بلکه دیگر همکاران شوفار ای بسا بهتر و بیشتر پاداش خود را گرفته اند. من اگر از ساعاتی که باید با همسر و فرزندانم باشم از آنها کش رفته ام تا مطلبی را برای شوفار تهیه کنم شرمند شام نیستم. زیرا آنچه را از خانواده کوچکم دریغ کرده ام به خانواده بزرگترم، به جامعه یهودیان همزبانم اهداء کرده ام. و خانواده کوچکم در این اهدای ناچیز همراه من بوده اند.

در نوشتار «کنیساها» که در چند شماره شوفار نشر یافت نوشته بودم که یکی از بزرگترین نقشهای کنیسا ایجاد ارتباط بین افراد یهودیست. ارتباطی خارج از دعا و نیایش. بنظر من شوفار و نشریات دیگری نظیر آن نه تنها ایفاگر چنین نقشی اند بلکه در این زمینه فعالیتی گسترده تر دارند و با یک خط نامرئی بین یهودی وست لیک و وست وود و نیز بین یهودی لانگ آیلند و پورت لند ایجاد ارتباط می کنند.

نویسندگان شوفار سیزده سال تمام است این نهاد اجتماعی یا نهال مذهبی را حفظ کرده اند و هنوز هم در راه رشد آن سخت کوشند. هر یهودی ایرانی دیگر در حمایت از چنین نشریه ای وظیفه ای خاص خود دارد که بدان بی اعتناء نمی تواند بود. ✱



کیتا کردوبیان



دکتر هوشنگ ابرامی



کیتی بروخیم

جشن فدراسیون یهودیان ایرانی
بخاطر آغاز چهاردهمین سال انتشار

شوفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی

با معرفی

نویسندگان، هنرمندان و سایر دست اندرکاران شوفار



صیون ابراهیمی

با هنرنمایی مارتیک

سهراب اندیشه و نوشین دخت



شکوه درویش



دکتر باروخ بروخیم



ابراهیم ویکتوری



سپیده هگانیان



الیاس اسحاقیان



پروانه یوسف زاده



مهندس جیکوب عبیر



فرزانه طالعی



نوراله خرازی

بزرگداشت نویسنده و پژوهشگر صاحب نام

دکتر هوشنگ ابرامی

و معرفی آثار هنرمند چیره دست

مهندس جیکوب عبیر



جهانگیر صداقت فر

تاریخ: یکشنبه ۱۸ جون ۱۹۹۵
پذیرائی: کوکتل ۷:۳۰ بعدازظهر - شام ۸:۳۰ بعدازظهر
محل: المپیک کالکشن
ورودی: ۱۰۰ دلار
همراه با موسیقی هنرمندان متفاوت



سام کرمانیان



ریکا مرادیان



مایکل شکریان

جشن

بزرگداشت فدراسیون یهودیان ایرانی

از نویسندگان و دست اندرکاران شوفار

چرا که به شوفار شناختی همگانی داده اند، حتی در میان رهبری جامعه یهودیان امریکائی.

بعنوان مثال فدراسیون یهودیان ایرانی با آرمان پیوند دادن میان افراد و سازمانهای یهودی ایرانی و ارتباط نزدیک با دیگر سازمانهای بزرگ یهودیان در امریکا بوجود آمد و در این راه فدراسیون تا بدانجا پیش است که اینگونه ارگانها در موارد عمده ایکه مربوط به جامعه یهودیان ایرانی است، با فدراسیون در تماس میباشند. تضادفی نیست که، همانطور که در پیشگفتار این شماره آمده، برای شرکت در سخنرانی آقای بیل کلینتون، رئیس جمهور امریکا در برابر رهبران و فعالان سرشناس و صاحب نام فدراسیون یهودیان لوس آنجلس بزرگ، به سازمان اخیر اجازه داده شده بود تنها پنج خبرنگار در این مراسم حضور داشته باشند و نماینده شوفار به نمایندگی از سوی فدراسیون و جامعه یهودیان ایرانی یکی از این پنج نفر بود.

شوفار، برای اولین بار در تاریخ یهودیان ایرانی، گروهی نویسنده، روزنامه نگار، شاعر، طراح و هنرمند حرفه و غیر حرفه ای یهودی ایرانی را گرد هم آورد تا در شرایطی آزاد، از ارزشهای قومی و اخلاقی یهودیت بنویسند، از زندگی پدرانمان در محله های یهودی نشین، از عشقمان به اورشلیم و سرزمین مقدسمان و دلبستگی مان به ایران زمین و ادب فارسی، و همزمان با این کار به جذب استعدادهای جوان جامعه مان پرداخت. قافله سالاران

فدراسیون یهودیان ایرانی، در طی سالهای موجودیت خود دستاوردهائی داشته که همه آنها را حاصل کوششهای دسته جمعی فعالانی میدانند که بخاطر خیر و صلاح و بهروزی همگان در خدمت مردم خود بوده اند، بی آنکه هیاهونی براه بیاندازند یا چشم داشتی داشته باشند.

آنانکه در شوفار، نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی، فعال بوده اند و متجاوز از ۱۳ سال وقت و کوشش و از همه مهمتر استعدادهای خداداد خود را صرف آرمانهای فدراسیون نموده اند، از احترامی ویژه نزد مردم ما برخوردارند.

اینان برای نشریه ای که از آن مردمشان بوده، از وقتی که متعلق به خانواده شان بوده کم گذاشته به کار شوفار پرداخته اند. اینان علاوه بر وقت ارزنده خود، با توانی در خور تحسین، اندیشه خود را بقلم کشیده و در مقابل دیدگان ما گذاشته اند و با ما از تاریخ پربر یهودیان ایرانی سخن گفته اند - و از دهها مطلب دیگر که صفحات شوفار ۱۳ ساله شاهد آنست، آنهم بی ادعا و بی سروصدا. از هیچ کدام از ما چیزی نخواستند و نمی خواهند. هیچ ادعائی ندارند. عشقشان قلم است و کاغذ و مردمشان.

دست اندرکاران شوفار از آغاز اولین روزهای انتشار این نشریه تاکنون، چه آنها که بطور مداوم با آن همکاری داشته اند و چه آنها که متناوباً، از احترام ویژه ای نزد مردم ما برخوردار بوده و هستند.

هرچند یکایک این خدمتگزاران ارزنده جامعه ما در خور تشویق و تحسین هستند، لیکن شورای نویسندگان شوفار لزّی میان خود دو نفر را درخور بزرگداشت ویژه میداند که در آن شب، علاوه بر دیگر فعالان شوفار، مورد تجلیل قرار خواهند گرفت:

دکتر هوشنگ ابرامی، نویسنده و پژوهشگری که داستانها و مقالات تحقیقی و ارزنده او درباره یهودیت، از آثار بی نظیری است که بفارسی نوشته شده و نمایشگاهی خواهد بود از آثار نقاشی و طرح های مهندس جیکوب عبیر هنرمند ارزنده ای که سالهاست با علاقه ای باور نکردنی مسئولیت کارهای طراحی و هنری شوفار را بعهده داشته است.

و بالاخره، مجلس جشن ما همراه خواهد بود با هنرنمایی هنرمند ارزنده مارتیک و موسیقی سمعی هنرمندانه سهراب اندیشه و نوشین دخت و چند استعداد هنری دیگر از میان هنرمندان جامعه خودمان که موسیقی دانان حرفه ای هستند - بی آنکه موسیقی کسب آنها باشد.

به دوستان و علاقمندان دیگری که میخواهند در این شب فراموش نشدنی با ما و شما باشند نیز اطلاع دهید. با ما باشید و بگذارید تا این خدمتگزاران به فرهنگ یهودیان ایرانی را تشویق کنیم. برای تهیه بلیط با دفتر فدراسیون یهودیان ایرانی با تلفن ۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳) تماس بگیرید.

به امید دیدار با شما عزیزان. *

این کاروان بناگاه روی برگرداندند و خیل پیوسته به دیگر کاروانیان را بدنبال و همراه خود دیدند. و نسل نو را بدنبال خود دیدند، با زیبایی دیگر. نویسندگان و شاعرانی از تبار یهودیان ایرانی که به انگلیسی می نویسند و چه پرتوان و بالنده.

شوفار اکنون دارد روزهای آخرین سیزدهمین سال تولد خود را پشت سر میگذارد و اکنون که در سال سیزدهم موجودیت خود میباشد، نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی را «بت میتصوایی» سزاست - و ما بت میتصوایش میخوانیم و نه «برمیتصوا» چرا که بانوان نویسنده و شاعره و نقاش ما در توفیق شوفار سهمی چشمگیر داشته اند.

در تاریخ یکشنبه ۱۸ جون ۱۹۹۵، از ساعت ۷:۳۰ بعد در المپیک کالکشن، همه دست اندرکاران شوفار با شما دوستداران این نشریه در شبی فراموش نشدنی گردهم میآیند. در این شب، یکایک زحمتکشان شوفار، از زبان خود با شما سخن خواهند گفت و شما با کسانی که کارهایشان را پسندیده و تائید و تمجید کرده اید، از نزدیک آشنا خواهید شد.

در این شب بیاد ماندنی با ما باشید تا همگی دست یکایک خدمتگزاران این نشریه مردمی را بفشاریم، به حرفها و شاید هم درد دلهایشان گوش بدهیم و از همه مهمتر تشویقشان کنیم بخاطر کار بزرگی که انجام میدهند.

سایه فیلم

انجام کلیه کارهای عکاسی و ویدیو

منصور پور اتحاد مدیر فتوآسیا - تهران

شماره ۳۵۱ رابرتسون جنوبی - بوری هیلز

تلفن: (310) 652-3333



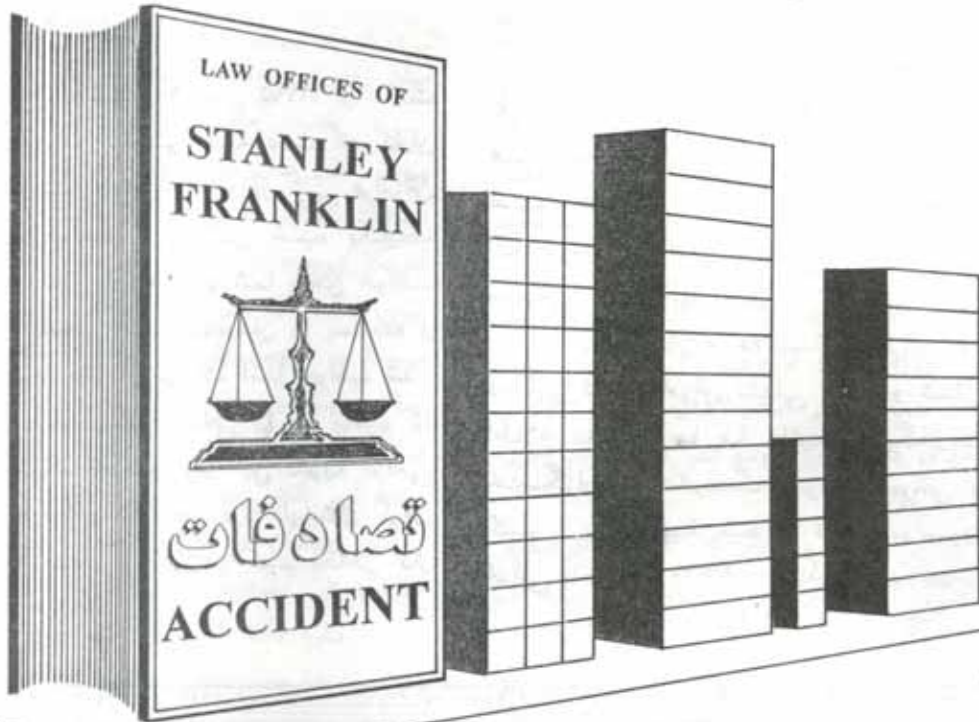
دفتر وکالت

استنلی فرانکلین

بهمکاری

پری فرانکلین

در محیط خانوادگی دفتر ما، صمیمانه تر به کار شما رسیدگی می شود



(818) 901-0344 ۲۴ ساعته

1 (800) 901 - 0344

(For outside of Los Angeles and subject to limited calling areas.)

5900 Sepulveda Blvd., Suite 340 Van Nuys CA 91411



فدراسیون یهودیان ایرانی

در خدمت مردم



AN AFFILIATED ORGANIZATION OF
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES

شوفار در ۵۵۰۰ نسخه

اکنون که این شماره شوفار بدست شما میرسد، بار دیگر لازم میدانیم از همگان درخواست کنیم تا از همکاری با ما دریغ ننمایند. حرفه ای بودن در نویسندگی از ضروریات کار ما نیست، اگر دستی بر قلم دارید، نوشته های خود را برای ما بفرستید و اطمینان داشته باشید که ما خواهیم کوشید تا حاصل کار شما را بچاپ برسانیم و اگر هم مطلبی در خور انتشار نبود، قطعاً با شما تماس خواهیم گرفت و خواهیم کوشید تا علل آنرا با شما مطرح کنیم.

بخش انگلیسی شوفار را گروهی از انگلیسی زبانان جوان جامعه ما تهیه می کنند. اگر در میان شما جوانانی هستند که عشق به نوشتن دارند، آنانرا تشویق به نوشتن کنید - همه نویسندگان شوفار اینگونه بما پیوسته اند و دلیلی ندارد که شما و فرزندانتان نیز - چنانچه میتوانید بنویسید، با ما نباشید.

این شماره ویژه و شماره های بعدی شوفار، در متجاوز از ۵۵۰۰ نسخه منتشر میشود.

ازدید تیراژ نشریه از مدتها قبل از سوی کمیته انتشارات فدراسیون یهودیان ایرانی مورد مطالعه قرار گرفت. از اشکالات عمده ای که این کمیته با آن روبرو بود تعیین و حذف نشانی هائی بود که یا محل سکونت و یا کار دریافت دارنده نشریه از آن تغییر یافته بود، یا مواردیکه برای یکنفر بیش از یک نشانی وجود داشت.

این کمیته کار خود را با فهرستی متجاوز از ۷۵۰۰ نشانی آغاز کرد و پس از بقول معروف شسته رفته کردن این نشانی ها، از این شماره بعد تیراژ شوفار بیش از ۵۵۰۰ شماره خواهد بود که بکلیه نشانی هائی که در دست ما است فرستاده میشود - و این کار با همت و پشتکار باورنکردنی آقای مهندس منوچهر بروخیم میسر شد که جا دارد از این عضو فعال فدراسیون یهودیان ایرانی صمیمانه سپاسگزاری نمائیم.



گیتا کروبیان

وکیل رسمی دادگستری امریکا

GUITTA KARUBIAN
ATTORNEY AT LAW

(310) 858-6464

* Attorney at Law
* Real Estate Broker

صددرصد برنده بودن در تمام دعاوی، با بیش از ۱۹ سال سابقه و تخصص در

املاک • مهاجرت • امور تجاری

با توجه شخصی به هر مورد

برنامه های اجتماعی فدراسیون

برنامه های اجتماعی فدراسیون بقرار زیر به آگاهی همکیشان عزیز میرسد:

۷ می: همانطور که قبلا اعلام شده بود، در این تاریخ یک تور یکروزه با همکاری Jewish Historical Society of Southern California ترتیب داده شده بود که طی آن با اتوبوسهای مجهز و راهنما از نقاط تاریخی و دیدنی یهودی در لوس آنجلس بازدید بعمل آمد.

با توجه به استقبالی که از این تور بعمل آمد، در نظر است در آینده نیز این برنامه تکرار گردد.

۱۴ می: از سوی فدراسیون یهودیان ایرانی گردهمایی بزرگی در این تاریخ در هتل بورلی هیلتون برگزار گردید که طی آن فیلم مستند «جهاد در امریکا» به نمایش گذاشته شد و پرفسور اسمعیل ادیبی استاد دانشگاه چیمن در مورد وضع اقتصادی کالیفرنیا جنوبی در سال ۱۹۹۵ سخنرانی مبسوطی ایراد نمودند.

در این گردهمایی که از سوی کمیته روابط عمومی فدراسیون و با کوششهای پی گیر آقای روبن ملامد رئیس این کمیته تشکیل شده بود، علاوه بر برنامه های فوق، هنرمندان ارزنده استاد فرید فرجاد و خانم شهلا سرشار نیز برنامه بسیار جالبی اجراء نمودند.

گزارش مبسوط این گردهمایی در شماره آینده از نظر خوانندگان گرامی شوفار خواهد گذشت.

۱۰ جون: کنیسه فدراسیون یهودیان ایرانی از این تاریخ با همکاری کمیته امور مذهبی وابسته به هیئت اجرایی فدراسیون یهودیان ایرانی، در سالن ۱۹۰۰ نفری تئاتر ویلشر واقع در شماره ۸۴۴۰ ویلشر بلوارد (محل کنیسه سابق جناب حاخام یدیدیا شوفط - نصح ایسرائل) آغاز بکار خواهد کرد.

کنیسه فدراسیون بطور پیوسته و مرتب هر شنبه از ساعت ۸ صبح تا یک بعدازظهر برگزار

خواهد بود و مراسم تقیلا از سوی چهره های مذهبی سرشناس و مورد احترام جامعه یهودیان ایرانی انجام خواهد شد.

علاوه براین فدراسیون در نظر دارد هر هفته مراسم نیایش هفتگی و سخنرانی هائی بزبان انگلیسی ویژه جوانان در سالن جداگانه ای در همین محل برگزار نماید.

کمیته امور مذهبی فدراسیون اعلام داشته است که مراسم تقیلا شب و روز کیپور نیز از سوی کنیسه مزبور انجام خواهد شد که گزارش جزئیات آن بزودی به آگاهی همگان خواهد رسید.

۱۸ جون: جشن بزرگ شوفار بخاطر تجلیل از نویسندگان و دست اندرکاران این نشریه با معرفی یکایک آنان در این تاریخ برگزار خواهد شد. فدراسیون از کلیه همکیشان عزیز و بویژه دوستداران شوفار دعوت میکند تا در این جشن جالب که همراه با شام و موسیقی و معرفی یاران شوفار میباشد شرکت جویند. (به آگاهی مندرج در این شماره درباره این جشن توجه بفرمائید).

۲۴ جون: تور فدراسیون یهودیان ایرانی به اسرائیل همراه با راهنمای فارسی زبان و دیدار از اورشلیم، تل آویو، تیریا و بلندیهای گولان بمدت دو هفته. (به آگاهی مندرج در این شماره درباره این تور توجه بفرمائید).

۱۰ سپتامبر: جشن بزرگ سالانه فدراسیون یهودیان ایرانی با شرکت هنرمندان و پذیرائی شام در هتل سنچری پلازا.

۳۱ دسامبر: جشن ژانویه با موسیقی و پذیرائی شام در المپیک کالکشن.

آموزش یهودی برای بزرگسالان

کمیته آموزش یهودی برای بزرگسالان اطلاع میدهد که دوره های آموزشی ویژه بزرگسالان تشکیل شده و از همکیشان علاقمند درخواست مینماید تا برای کسب اطلاعات لازمه با دفتر فدراسیون به شماره ۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳) تماس بگیرند.



تعدادی از بانوان داوطلب در مراسم نوروزی

دیدار نوروزی از سالمندان

یهودیان ایرانی بعهده خانم ایران پورات گذاشته شده بود. سفره هفت سین را خانم مهشید کاشانی با ذوق و سلیقه چشمگیری چیده بودند و بانوان داوطلب شیرینی های ایرانی خانگی تهیه کرده به محل خانه سالمندان آورده بودند. غذای این گردهمائی از سوی مجتمع فرهنگی نصح و هزینه ارکستر ایرانی از سوی مجتمع فرهنگی ارتص تامین شده بود.

از سوی رسانه های گروهی، آقای سیاوش



هر ساله با فرا رسیدن نوروز، به ابتکار فدراسیون یهودیان ایرانی و تعدادی از سازمانهای وابسته به فدراسیون، در روز اول عید مراسم نوروزی در یکی از خانه های سالمندان که جمعیت ایرانی آن زیاد است برگزار میگردد.

این مراسم امسال در خانه سالمندان گلدن ایچ در لوس آنجلس انجام شد که بدلیل تراکم مطالب، در شماره قبل متأسفانه موفق به درج گزارش آن نشدیم. مسئولیت این کار نیک از سوی فدراسیون

Dr. Esagoff

داروخانه هپس

آدرس: ۲۳۳ لاسینگای جنوبی
چند قدم بائین تراز و بلشر بلوار

HEPPS PHARMACY
233 S. La Cienega Blvd.
Beverly Hills, CA 90211
(½ Block South of Wilshire Blvd.)
(310) 652-0550

دربورلی هیلز

دکتر اشرا سحقی اف

- قبول اکثر بیمه های درمانی و مدیکال
- تحویل دارو و سفارشات بطور رایگان در نزدیکی داروخانه
- لوازم بهداشتی و آرایشی

آذری، برنامه ساز و مجری برنامه از رادیو صدای ایران و آقای سعید قائم مقامی از رادیو تهران حضور داشتند که از این مراسم برای شنوندگان خود گزارش تهیه مینمودند.

از سوی فدراسیون یهودیان ایرانی آقای سلیمان رستگار - رئیس هیئت اجرایی، دکتر سلیمان آقائی، عضو هیئت امنای فدراسیون دکتر ایوب ابراهیمی رئیس دبیرخانه فدراسیون و خانم گیتی ابراهیمی و تعداد دیگری از فعالان فدراسیون حضور داشتند و از سوی سازمانهای دیگری که در این کار با فدراسیون همکاری کرده بودند - از مجتمع فرهنگی نصح اسرائیل، جناب راو داوید شوفط، دکتر فروزانپور و آقایان نوروش و حریری و عده ای دیگر و از مجتمع فرهنگی ارتص خاتم ها منیژه پورنظریان، آقایان پاکروان، اسحاقیان، مهدیان و تعدادی دیگر حضور داشتند.

جناب راو داوید شوفط طی سخنانی از ارزش، احترام و برکت سالمندان در باور یهودی سخن گفتند و آقای سیاوش آذری و خانم ایران پورات نیز سخنان جالبی ایراد نمودند که مورد توجه سالمندان قرار گرفت.

با این آرزو که این حرکت اجتماعی باعث گردد که مردم ما به ما تاسی جسته بطور مرتب به خانه های سالمندان سرکشی کنند و از این پدران و مادرانی که چه بسا در تنهائی و افسردگی بسر میبرند بازدید کرده دلجوئی بعمل بیاورند.

قدردانی از پشتیبانان فدراسیون

همانطور که در شماره قبل آمده بود، فدراسیون یهودیان ایرانی از کمکهای مالی تعداد قابل توجهی از افراد جامعه برخوردار است که بمنظور قدردانی از آنان اسامی ایشان بتدریج در شوفار درج میگردد.

در طول ماه گذشته، فدراسیون از پشتیبانی مالی این افراد برخوردار بوده است: آقایان نوراله نوروش - صمد کشفی - ایزک مرادی - یوسف سرودی و عزت اله دلجانی.



جناب راو داوید شوفط هنگام ادای برکت نان



آقای سیاوش آذری



آقای سعید قائم مقامی و خانم پورات

فرم ارسال گواهی هدیه

فدراسیون یهودیان ایرانی:

به پیوست هدیه ای به مبلغ دلار که چک آن بنام Iranian Jewish Federation صادر شده تقدیم میگردد:

خواهشمند است گواهی مربوطه را بنام صادر نموده به نشانی زیر ارسال فرمائید: (آدرس دریافت دارنده هدیه):

.....
نام و نشان فرستنده هدیه:

علت ارسال این هدیه بقرار زیر میباشد (با ضریب معلوم بفرمائید):

— نامزدی — ازدواج — تولد — بر یا بت میتصوا — تشکر — تبریک اعیاد — درگذشت یا سالگرد درگذشت — سپاسگزاری از پدرومادر (یا دیگران) — آرزوی بهبودی برای بیمار

این صفحه به چاپ میرسانیم و از شما عزیزان میخواهیم تا این کار زیبا را دنبال کنید.

کمیته انتشارات فدراسیون

از سوی کمیته انتشارات فدراسیون، نوشته های تعدادی از نویسندگان صاحب نام جامعه یهودیان ایرانی در دست چاپ و انتشار است. «مرثیه ای برای زادگاهم» حاوی مجموعه داستانهای کوتاه صیون ابراهیمی و سپس کتابی از تعدادی از آثار پژوهشی دکتر هوشنگ ابرامی بزودی منتشر خواهد شد.

هدیه ماندگار

در شماره قبل این موضوع را با خوانندگان شوفار در میان گذاشتیم که بر طبق روش معمول در این سرزمین، در مراسمی که نیاز به فرستاده گل یا هدیه وجود دارد شایسته تر آنستکه وجوهی که خرج این هدایا میشود را به سازمان خیریه مورد علاقه خود بپردازید و گواهی مربوطه را به طرف مورد نظر ارسال نمائید.

این اقدام مورد استقبال قابل توجه همکیشان عزیز ما قرار گرفته و ما بار دیگر فرم مربوطه را در

دکتر فرهاد فرزاد

جراح و متخصص بیماریهای چشم

Tel: (310) 247 - 8282

9301 Wilshire Blvd., Suite 406
Beverly Hills, CA 90210.

عضو آکادمی چشم پزشکان آمریکا
جراحی با لیزر - کنتاکت لنز

کمک به بیمارستان سیدرز سینای

از آغاز مهاجرت مردم ما به این دیار، بیمارستان سیدرز سینای کمک های ذیقیمتی برای مردم ما انجام داده و در این راستا همواره با فدراسیون یهودیان ایرانی همکاری داشته و افرادی که از سوی کمیته امور اجتماعی فدراسیون معرفی شده را بطور رایگان یا با شرایط مناسب مورد مداوا قرار داده است. فدراسیون یهودیان ایرانی بمنظور قدردانی از کمکهای مزبور، مبلغ ۱۰,۰۰۰ دلار به این بیمارستان کمک نموده و عین نامه ای که بیمارستان بعنوان سپاسگزاری از فدراسیون برای ما ارسال داشته در این صفحه به چاپ رسیده است.



CEDARS-SINAI MEDICAL CENTER

April 10, 1995

Iranian-American Jewish Federation
6505 Wilshire Boulevard, Suite #811
Los Angeles, California 90048
% Mr. Solomon Rastegar

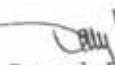
Dear Mr. Rastegar:

On behalf of the Ambulatory Care Center here at Cedars-Sinai Medical Center, I acknowledge and greatly appreciate your monetary donation in the sum of \$10,000.00 provided in support by members and friends of the Iranian-American Jewish Federation.

Your gift has been deposited to our "Clinic Special Fund," an account designated to assist our indigent patients who require additional funding to receive preventive, routine and urgent health care needs. These funds are truly "special" in that monies go to support medical care needs and services for those individuals who might not otherwise receive treatment.

I value our long-standing relationship and the commitments we together have initiated in support of our community outreach efforts. Again, I appreciate Iranian-American Jewish Federation's assistance to support our goals and mission.

Sincerely yours,


Darryl R. Farrar
Administrative Director
Ambulatory Care Center

DRF/cd

cc: Mark J. Ault, M.D., Medical Director

کیتترینگ کاشر بهادر



اعتبار کیتترینگ های لوس آنجلس
اورنج کانتی - سان دیاگو

محفل و شبهای پر خاطره خود را با غذاهای خوشمزه بهادر گرم سازید.
بهادر کیتترینگ پر سابقه لوس آنجلس با ارائه سرویس برتر و کیفیت بهتر
همیشه آماده است از مهمانان عزیز شما پذیرائی کند



سیستم گلات کاشر کیتترینگ بهادر
زیر نظر مستقیم ربای
Rabbi Yehuda Bukspan
میباشد



تلفن: ۷۱۳۵-۶۰۹-۸۱۸

18750 Oxnard St., # 415 • Tarzana, CA 91356

از: جروزالم پست

برگردان: پروانه یوسف زاده

اوفک سوم

ماهواره فضائی اسرائیل

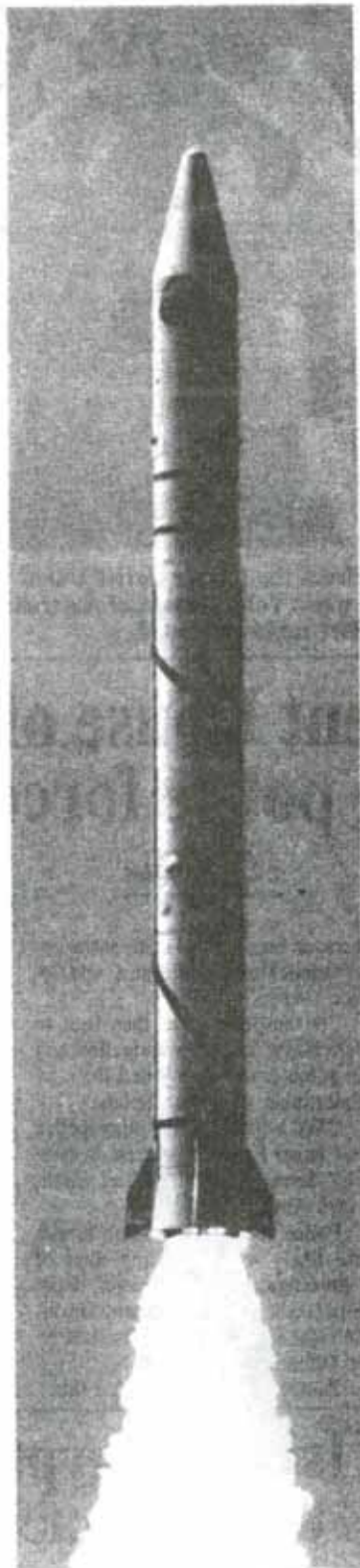
چندی قبل، همزمان با عید پسخ، ماهواره فضائی «اوفک سوم» که دارای قدرت وسیع برای کسب اطلاعات علمی و تحقیقات نظامی است، از سوی اسرائیل به فضا پرتاب شد.

در مراسم پرتاب این ماهواره که مقارن با ایام پسخ نیز بود، آقای اسحق رابین نخست وزیر اظهار داشت، «یکی دیگر از نمادهای پیشرفت تکنولوژیکی اسرائیل، ساختن اوفک سوم است که پرتاب آن به فضا در این روزهای عید پسخ، میتواند عیدی زیبایی به مردم اسرائیل باشد».

یکی از مقامات رسمی صنایع هوایما سازی اسرائیل به خبرنگار اسوشیتدپرس گفت: «علائم ویدیوئی که این ماهواره مخابره میکند بقدری دقیق است که از آنها میتوان حتی پلاک نمرة اتومبیل ها را در بغداد خواند». ماموریت های نظامی که چنین ماهواره ای میتواند انجام دهد، شامل گرفتن عکس های دقیق، نظارت و اندازه گیریهای الکترونیکی و بالاخره تعیین و اندازه گیری میدان مغناطیسی اجسام گوناگون در سطوح مختلف می باشد.

اوفک سوم که بر موشک شایوت نصب شده بود حوالی ساعت دو و سی دقیقه بعدازظهر در نزدیکی «پال یاهم» به فضا پرتاب شد. آقای شموئل الکان، معاون صنایع هوایما سازی اسرائیل گفت، «اکنون شروع به آزمایش تمام دستگاه های اوفک سوم می نمائیم تا مطمئن شویم کلیه ماموریت ها را بنحو احسن انجام خواهد داد».

آقای اسحق رابین، در مراسم فارغ التحصیلی زنان افسر نیروی هوائی اسرائیل از فعالیت ها،





فردس زهره تمجیدی
متخصص سنگهای قیمتی و جواهرات

ZOHREH TAMJIDI, M. BA.

DIAMOND CONSULTANT

&

SPECIALIST IN COLOR STONE

&

WATCHES

● ارائه گر طرحهای انحصاری و کاملاً منحصر به فرد برای خریداران

● دارای اعتبار بین المللی در فروش جواهرات به شخصتهای سیاسی و هنری

● با ۱۲ سال سابقه مدیریت در کمپانیهای:

FRED JOAILLIER

و

KAY JEWELERS

تلفن

(310) 472-7250

کوشش ها و زحمات کلیه دست اندرکاران صنایع دفاعی و الکترونیکی ستایش کرد و نتیجه درخشان خدمات آنانرا خاطرنشان ساخت. او در حالیکه با امیدواری کامل از کارآئی اوفک سوم صحبت میکرد، درباره ماموریت های آن اظهار نظری نکرد، ولی گزارشگران خارجی معتقدند که این ماموریت ها می تواند جمع آوری اطلاعات درباره کشورهای همجوار عرب باشد.

بنا به گزارش اسوشیتدپرس، خانم مارشا اسمیت که متخصص امور فضائی اداره تحقیقاتی کنگره امریکا در واشنگتن است میگوید: «ساختن ماهواره جاسوسی، حقیقتی است که بر کسی پوشیده نیست و هنگام پرتاب این ماهواره به فضا، این موضوع کاملاً روشن بود».

در ماه مارچ ۱۹۹۱ یک هفته پس از پایان جنگ خلیج فارس، موشه آرنز وزیر دفاع اسرائیل اظهار داشت که ماهواره جاسوسی بهر حال بفضا پرتاب خواهد شد. در آن زمان، دولت امریکا از ارائه عکس های ماهواره ای که از عراق گرفته بود، به اسرائیل خودداری کرد و این موضوع باعث گلّه دولت اسرائیل از امریکا شد.

طراحان و سازندگان اوفک سوم میگویند که آنرا بمنظور تحقیقات تکنولوژی و عملی و نیز برای استفاده بازرگانی ساخته اند. مراحل تکاملی این ماهواره بدنال عملیات پرتاب آزمایشی اوفک یک در سپتامبر ۱۹۸۸ و اوفک دوم در آوریل ۱۹۹۰ شروع شد. این ماهواره قادر است با سرعت سیصد تا هفتصد کیلومتر در دقیقه بدور زمین گردش کند. این دوران بدور زمین، از سمت شرق به غرب خواهد بود و هر یک دور حدود ۹۰ دقیقه طول میکشد. این ماهواره با وزن ۲۲۵ کیلوگرم دو متر و سی سانتیمتر ارتفاع دارد و عمر کارآئی آن یکسال پیش بینی میشود.

یک روز پس از پرتاب به اطلاع آقای رابین رساندند که ماهواره در مدار تعیین شده قرار گرفته و اطلاعات مربوطه را به ایستگاه زمینی مخابره میکند.



ترجمه: دکتر باروخ بروخیم

گین گریچ و اسرائیل

* مصاحبه لیبر اکثریت از حزب جمهوریخواه
در مجلس نمایندگان امریکا با رسانه های گروهی اسرائیل
* گین گریچ از انتقال سفارت امریکا از تل آویو به اورشلیم
و از ادامه کمکهای امریکا به اسرائیل حمایت میکند

خبرنگار روزنامه هاآرتص بعمل آوردند اظهار داشت که کاملاً در جریان اوضاع خاورمیانه و مذاکرات صلح اسرائیل و اعراب قرار دارد. درباره استقرار نیروهای حافظ صلح در ارتفاعات گولان که قسمتی از گفتگوهای صلح سوریه و اسرائیل را در بر دارد، گین گریچ اظهار داشت که آماده است از این نقطه نظر نیز حمایت نماید. وی اضافه نمود که موافقت وی وقتی اعلام خواهد شد که بطور دقیق نتایج مذاکرات طرفین مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و مورد بحث و گفتگو قرار گیرد.

در مورد خاتمه یافتن حالت جنگ بین سوریه و اسرائیل گین گریچ اظهار داشت که اقدامات

آقای گین گریچ رئیس مجلس نمایندگان امریکا اعلام داشت که چنانچه این موضوع در مجلس نمایندگان امریکا مطرح گردد، وی با انتقال سفارت امریکا از تل آویو به اورشلیم با قاطعیت پشتیبانی میکند. وی در مصاحبه ای با روزنامه هاآرتص اظهار داشت: «این حق مسلم اسرائیل است که پایتخت خود را در هر محلی از کشور اسرائیل مستقر نماید و وظیفه امریکا است که به تمایلات این کشور احترام بگذارد». وی در پاسخ به این سوال که آیا این رویه را برای جذب آرای یهودیان امریکا اتخاذ نموده گفت: «متجاوز از ده سال است که این موضع من بوده و بلا تغییر مانده است». گین گریچ در مصاحبه دیگری که با

All Pro-Video Photo

فتو. کام

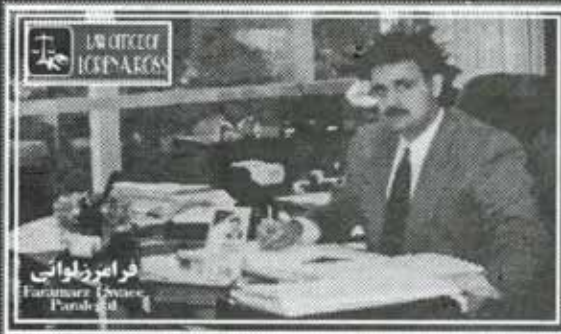
با کادری ورزیده و وسایل مدرن خود با عکسبرداری و فیلمبرداری (ویدئو) از مجالس و جشن های خانوادگی شما، خاطرات شما را جاودانه خواهند ساخت

- عکسبرداری و فیلمبرداری (ویدئو) از جشن ها و کنسرت ها (بایک، دو یا سه دوربین)
- تهیه عکس های خانوادگی و کودکان
- تبدیل فیلم های ۸ میلیمتری (8 mm) اسلاید و عکس به ویدئو و تمام سیستم های دیگر جهان.

1281 Westwood Boulevard
(310) 477 - 7576

آلبرت طیبیان

زمان، زمان تجربه و تخصص هاست



تجربه و تخصص ما

فقط و فقط در امور تصادفات است

اگر حق قانونی خود را طلب میکنید حتما به متخصص حرفه ای آن رشته مراجعه کنید

فرامرزلوایی مشاور حرفه ای و متخصص در امور تصادفات
با همکاری L.A. Ross وکیل پیشین شرکتهای بیمه

(818)907-7777 (310)247-1555 (714)774-1555

به هنگام تصادف حتما شماره اتومبیل طرف مقابل را یادداشت کنید

بود و بنابراین بیش از هر کشور دیگر استحقاق کمک را خواهد داشت.

اردن هم با احتمال قوی به دریافت کمک امریکا ادامه خواهد داد با وجود اینکه در جنگ خلیج فارس بین عراق و امریکا در سال ۱۹۹۲ جانب عراق را گرفت معهدا خاندان هاشمی مدتها از دوستان امریکا در منطقه به شمار آمده اند.

در مورد کمک به فلسطینی ها، گین گریچ اظهار داشت: «نخست وزیر اسرائیل اسحق رابین مرا قانع نموده است که این امر از اهمیت خاصی برخوردار می باشد. کمک به اسرائیل نیز با احتمال قوی ادامه خواهد یافت با وجود آنکه تصمیمات جدی در مورد برقراری تعادل بودجه در امریکا مورد توجه قرار گرفته است».

گین گریچ به اسرائیل توصیه کرد که در ملی ساختن اقتصاد خود و واگذاری آن به بخش خصوصی هر چه زودتر اقدام نماید تا وضع اقتصادی این کشور بهبود یابد. *

امریکا در مورد صلح مصر و اسرائیل با توجه به تجربیاتی که در این زمینه در مورد استقرار سپاهیان حافظ صلح در سینا بدست آمده میتواند به ایجاد صلح میان اسرائیل و سوریه کمک کند ولی درباره ارتفاعات گولان گین گریچ میگوید: امریکائیان در این باره بیش از هر چیز به یک موضوع توجه دارند و آن خاتمه بخشیدن به تروریسم و خطرات آن در منطقه و جهان است. وی باین موضوع اشاره کرد که در سپتامبر ۱۹۸۳ طی یکی از عملیات انتحاری تروریست های فلسطینی با یک اتومبیل حامل بمب به پایگاه دریائی امریکا نزدیک بیروت حمله کرده ۲۴۱ نفر از سربازان امریکائی را بطرز فجیعی کشتند و گفت: در مورد جلوگیری از این عوامل تروریستی توسط بنیادگرایان در آینده باید اقدام شود.

گین گریچ در مورد خطراتی که بنیادگرایان اسلامی در منطقه بوجود آورده اند تاکید نمود که این عملیات خشونت بار توسط تروریستها در سطح بین المللی حمایت و پشتیبانی میشود. وی اضافه نمود که «صلح با سوریه ارزشمند و از اهمیت خاصی برخوردار است، چه برای منطقه خاورمیانه و چه از لحاظ جهانی و بین المللی ولی از خطراتی که بنیادگرایان اشاعه کننده آنند چگونه می توان برحذر ماند و جلوگیری نمود؟ من از موضوع تروریسم بین المللی که کشورهائی آنرا در راس اهداف خود قرار داده اند سخن میگویم و معتقدم که دولت امریکا باید به حل و فصل آن اقدام نماید».

در مورد کمکهای خارجی امریکا گین گریچ اظهار داشت: «برای من بسیار مشکل است در مورد چگونگی تصمیم امریکا و اینکه چه رویه ای در مورد کمک به سوریه در صورت صلح با اسرائیل در پیش خواهد گرفت، اظهار نظر کنم. حافظ اسد رئیس جمهور سوریه یک دیکتاتور است و بعید بنظر میرسد که بتوان امیدوار بود که تغییرات اساسی و واقعی در سوریه بوجود آورد. در هر حال، به احتمال قوی سوریه آخرین کشور عربی خواهد بود که با اسرائیل از در صلح در آید، حال آنکه اولین کشور عربی که با اسرائیل از در صلح در آمد مصر



خبرهایی از جهان یهود



برخورد بین دو حزب

اسحق رابین نخست وزیر اسرائیل در مصاحبه ای که با کانال یک تلویزیونی اسرائیل انجام داد، حزب لیکود را متهم به همدستی با حماس و جهاد اسلامی کرد.

بعد از این اظهارات، تعدادی از سیاستمداران عضو حزب کارگر از شدت اتهامات رابین اظهار نارضایتی کردند. رابین در این مصاحبه گفت: «بمجردیکه حماس و جهاد اسلامی یک حمله تروریستی انجام میدهند، بلافاصله حزب لیکود به سیاستهای دولت حمله میکند».

رهبر حزب لیکود، بنیامین نتنیاهاو در پاسخ سخنان رابین گفت: «بنظر میرسد که رابین منطق خود را از دست داده و فراموش کرده که چه مسئولیتی نسبت به شهروندان اسرائیلی دارد».

دیدار وزیر خارجه آلبانی

آلفرد سرقی وزیر خارجه آلبانی اخیراً از اسرائیل دیداری بعمل آورد. وی که اولین مقام سیاسی عالیرتبه آلبانی بود که به اسرائیل می‌آمد، از اسحق رابین بخاطر آموزش دادن ۲۵ کارآموز کشاورزی آلبانی در اسرائیل سپاسگزاری نمود.

روابط سیاسی میان آلبانی و اسرائیل در اوت ۱۹۹۱ برقرار شد و شیمعون پرز وزیر خارجه اسرائیل در نوامبر ۱۹۹۳ از آلبانی دیدار بعمل آورد.

کاهش مصرف سیگار

قانون جلوگیری از کشیدن سیگار در محل کار که در اسرائیل بمورد اجراء گذاشته شده باعث کاهش میزان مصرف سیگار از ۳۰/۱ درصد به ۲۶ درصد در میان یهودیان اسرائیل گردیده است و این نسبت به نسبت مصرف کنندگان سیگار در امریکا نزدیک شده است.

نتایج بررسی که از سوی مرکز پژوهشی «آداماتی» برای وزارت بهداشت و سازمان جلوگیری از مصرف سیگار انجام گرفته نشان میدهد نسبت مزبور در طول دهه های بعد از جنگ یوم کیپور در سال ۱۹۷۳ بطور مداوم نزدیک به ۳۷ درصد باقی مانده بود. از سال ۱۹۹۳ بیعد که مبارزه علیه مصرف سیگار در اسرائیل شدت گرفته، از میزان مصرف کنندگان آن نیز کاسته شده است.

فاروق قدومی در استرالیا

مسئول امور خارجه سازمان فلسطین، فاروق قدومی هنگام دیدار از استرالیا طی سخنانی اظهار داشت که فلسطینی ها در عملیات خشونت باری که در دفاع از خود علیه اسرائیلیان انجام داده اند، محق بوده اند و این امر به آنان کمک کرده تا بتوانند صاحب مملکتی بشوند.

قدومی به دعوت رسمی دولت استرالیا باین کشور سفر کرده بود و این سفر با اعتراض شدید گروههای طرفدار اسرائیل مواجه شد.



بخشی درون - راو اعظم یهودیان سفارادی

اخیراً دیوید عزریلی فروشگاه بزرگی در مرکز اورشلیم تأسیس نمود و در طبقه زیرین آن کنیساتی تأسیس نمود تا از این بیعد کسبه و خریداران این فروشگاه بزرگ بتوانند فرایض دینی خود را در ساعتهای تعیین شده بجا آورند. این اولین فروشگاه بزرگی است که در دنیا «برگرکینگ» کاشر میفروشد.

شهردار اورشلیم در مراسم افتتاح این کنیسا اعلام داشت که در تمام فروشگاههای جهان، تنها معاملات مادی انجام میگیرد، حال آنکه در اورشلیم اکنون ما فروشگاهی داریم که در آن معنویت و یهودیت نیز گنجانده شده است.

بخشی درون، راو اعظم یهودیان سفارادی در مراسمی که جهت افتتاح این کنیسا برگزار شد به دیوید عزریلی تبریک گفت.

راو بخشی درون، بدلیل موقعیت خاصی که

در اسرائیل دارد، از احترام ویژه ای برخوردار است. سال گذشته استر پولارد همسر جوناتان پولارد که بجرم جاسوسی برای اسرائیل در امریکا زندانی است، ضمن دیداری از راو درون خواست تا برای رهائی همسرش از زندان به او کمک کند. راو درون به استر پولارد قول داده که در دیدار بعدی خود از امریکا که بناست در این ماه صورت گیرد، با همسرش در زندان ملاقات خواهد کرد و برای رهائی او کوشش لازم را بعمل خواهد آورد.

کمک کشاورزی به چین

از پرفسور شموئل پوهوریتس، مشاور وزیر کشاورزی اسرائیل دعوت شده است تا بعنوان مشاور دولت چین در توسعه کشاورزی به یک گروه ۱۲ نفری از مشاوران غربی به پیوندد. این گروه که از سوی وزارت علوم چین انتخاب شده اند قرار است در ماه آینده باین کشور سفر کنند.

منع آگهی های غیر اخلاقی

با توجه باینکه در کمتر موردی است که در پارلمان اسرائیل اتفاق آراء وجود داشته باشد، اعضای کنست اخیراً به اتفاق آراء، لایحه ای را که در آن نشر خدمات مربوط به امور جنسی در مطبوعات ممنوع شده، به تصویب رساندند.

تمام فراکسیون های پارلمانی در این تصویب نامه تصریح نموده اند که: «کنست چنین اخذ تصمیم نموده است که آگهی های مربوط به امور جنسی جانی در مطبوعاتی که به کلیه منازل راه پیدا میکند ندارد».

در این اطلاعیه آمده است که با وجود تاکید بر آزادی بیان و نشر، موضع دستگاه قضائی اسرائیل در قبال این موضوع همیشه موکول به محدودیت های ویژه ای بوده است، چرا که نه فقط مسائل اخلاقی و دینی در این خصوص در میان است بلکه اینگونه آگهی ها عملاً باعث سقوط ارزشهای انسانی زنان و مردان میگردد.

انفجار بمب در غزه

در ماه آوریل، انفجار بمبی در یک ساختمان در غزه باعث کشته شدن چهار عضو گروه حماس و زخمی شدن نزدیک به ۳۰ نفر ساکنان ساختمان مزبور گردید. پس از آنکه پلیس فلسطین ساختمان مزبور را مورد جستجو قرار داد، تعداد زیادی بمب های منفجر نشده دیگر نیز کشف گردید.

یاسر عرفات بلافاصله جلسه کابینه خود را برای رسیدگی باین موضوع تشکیل داد و در اطلاعیه ای که بعد از این جلسه چهار ساعته منتشر شد آمده است که گروههای غیر مسئول فلسطینی با عملیاتی که از داخل مناطق خودگردان انجام میدهند باعث شرمساری رهبری فلسطینی ها و دادن بهانه بدست اسرائیل برای تعویق مذاکرات و عقب نشینی از یهودیه و سامره میگرددند.

خروج از غزه

حثیم رومن رئیس هیستدروت (اتحادیه کارگری اسرائیل) طی سخنانی در مرکز صلح در تل آویو اظهار داشت که اگر او بجای دولت اسرائیل بود، بلافاصله باریکه غزه را تخلیه نموده در اختیار فلسطینیان قرار میداد، چون این عمل باعث تقویت خودگردانی فلسطین شده و زیان آن برای اسرائیل قابل اغماض میباشد. وی پیشنهاد کرد که حتی ۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰ نفر یهودی مستقر در این باریکه نیز جابجا شده منازل آنان به فلسطینی ها واگذار شود.

موزه هالوکاست برای کودکان

کیبوتص لوهامی هگتا اوت اخیراً یک پروژه پنجساله را به پایان رساند که عبارت بود از ساختمان یک موزه هالوکاست برای کودکان نه ساله به بالا. این موزه به یادبود یک ملیون و نیم کودک یهودی که در دست نازی ها جان سپردند ساخته شده است. عکسهای نمایشگاه به اندازه قد متوسط کودکان به دیوار نصب شده و توضیحات مربوطه نیز توسط نوجوانان داده میشود.

کوشش برای جابجائی عرفات

براساس گزارشات رسیده، روسای دول عربی که از واشنگتن دیدار بعمل آورده اند از کلینتون رئیس جمهور امریکا خواسته اند تا عرفات را کنار گذاشته، بجای او محمود عباس (ابومازن) را برای رهبری سازمان فلسطین تقویت نماید.

در گفتگوهای خصوصی، مقامات عالیرتبه عرب اظهار داشته اند که عرفات نمیتواند از یک انقلابی بیک دولتمرد سیاستمدار تغییر یابد و در مرحله بعدی مذاکرات صلح به یک رهبر دیگر نیاز است.

دانشگاه عبری اورشلیم و فیلم انشتین

هنگامی که فرد شیسی فیلم تخیلی «آی.کیو» را میساخت که در آن والتر ماتائو رل انشتین را بازی میکرد و داستان فیلم این بود که انشتین به کسب برادر زاده خود کمک میکند، تصور این را نمیکرد که دانشگاه عبری اورشلیم نامبرده را بخاطر بهره برداری غیر قانونی از اعتبار انشتین مورد تعقیب قانونی قرار دهد.

انشتین در سال ۱۹۵۵ درگذشت و کلیه اوراق شخصی و کتابخانه خود را به این دانشگاه که خود یکی از بنیان گذاران آن بود بخشید. بدین ترتیب دانشگاه مزبور خود را صاحب امتیاز کلیه نوشته ها یا انتشاراتی میداند که به انشتین و وجهه او مربوط میشود.

این شکایت براساس قانونی که به کوشش یکی از وکلای یهودی لوس آنجلس تدوین شده تسلیم دادگاه شده که براساس آن از بی حرمتی به وجهه افراد سرشناس پس از مرگ آنان جلوگیری بعمل خواهد آمد.

الفتح و مذاکرات صلح

شاخه اصلی نهضت فلسطین، الفتح در اجلاس اخیر خود تصمیم گرفت که مذاکرات صلح با اسرائیل باید ادامه یابد. در این اجلاس رئیس هیئت نمایندگی کنونی شعت نبیل از سمت خود کناره گیری نمود و بجای او محمود عباس برگزیده شد. این تصمیمات که در حقیقت رای اعتمادی به یاسر عرفات تلقی شده، باید مورد تصویب کمیته مرکزی نهضت فلسطین قرار گیرد.

در غزه، مروان کتافانی، سخنگوی عرفات این شایعات را که شعت نبیل از الفتح اخراج شده تکذیب نمود و اعلام داشت که این امر به شعت فرصت خواهد داد تا وظایف خود را بعنوان وزیر اقتصاد و برنامه ریزی بنحو احسن انجام دهد.



مصمم و موفق

ابی کوهن که در جنگ یوم کیپور زخمی و سپس صد در صد فلج شده بود، پس از زمین گیر شدن به تحصیلات عالی خود ادامه داد و در رشته امور مالی فارغ التحصیل گردید.

پس از اتمام تحصیلات خود در سال ۱۹۸۱، ابی کوهن به خدمت وزارت دفاع اسرائیل درآمد و در بخش تحقیقات این سازمان مشغول بکار شد و مکرراً بخاطر رضایتبخش بودن کار خود مورد تحسین و تمجید قرار گرفت و اخیراً به دریافت جایزه ویژه این وزارتخانه بخاطر اعمال نظارت بر امور مالی مربوط به تسلیحات وزارت دفاع نائل آمد.

پول برای تروریست ها

یک فلسطینی مقیم امریکا بنام محمد برکت، ۳۶ ساله که تبعه امریکا و مقیم شیکاگو میباشد هنگام ورود به اسرائیل با ۲۵۰,۰۰۰ دلار پول نقد بازداشت شد.

سازمان امنیت ملی اسرائیل براین عقیده است که وجوه مزبور به نفع سازمان جهاد اسلامی در امریکا جمع آوری شده است.

مسابقات پیانو

در مسابقه مقام استاد پیانوی آرتور روبینشتاین، مقام اول نصیب الکساندر کورساتیا از گرجستان شد و مقام دوم به سرگئی تاراسوف رسید. مقام سوم به اوحد بن اری پیانیست اسرائیلی تعلق گرفت. وی اولین اسرائیلی است که برنده جایزه این مسابقات شده است.

اجازه اقامت دائم برای پناهندگان بوسنی

در سال قبل در بحبوحه جنگ های داخلی در بوسنی، تعدادی از خانواده های مسلمان این سرزمین که زیر فشار شدید بودند به اسرائیل کوچ داده شده. این خانواده ها در کیوتس «بت اورن» ماوا داده شدند و اخیراً از سوی دولت اسرائیل به آنان اجازه اقامت دائم با استفاده از حقوق کلیه مهاجران تازه وارد به اسرائیل، اعطاء شده است. «آنیسا مهیک»، دختر ۱۸ ساله ای که عبری را به خوبی آموخته و مشغول فرا گرفتن رشته مدیریت مالی است میگوید: «این لحظه ای هیجان انگیز در زندگی من است».

در مجموع اولیاء این خانواده بکار مشغول شده و فرزندان آنان نیز همگی مشغول به تحصیل میباشند.

ضدیهودیکری در سال ۱۹۹۴

براساس گزارش سالیانه ای که مشترکاً از سوی دانشگاه تل آویو، کنگره جهانی یهود و سازمان مبارزه با هتک حرمت تهیه میگردد، همکاری میان بنیادگرایان اسلامی و گروههای دست راستی افراطی در اروپا، باعث ازدیاد مخاطره آمیز فعالیتهای ضدیهودی در سال گذشته شده است.

در این گزارش که اخیراً به اسحق رابین، نخست وزیر اسرائیل نیز تقدیم گردید آمده است که اغلب این مبارزات ضد یهودی با هدف کشتار

یهودیان همراه است و مراکز اصلی آن در آلمان، فرانسه و امریکای شمالی است.

موارد گزارش شده خشونت آشکار نسبت به یهودیان از ۴۲ مورد در سال ۱۹۹۳ به ۷۲ مورد در سال ۱۹۹۴ افزایش یافته است.

ازدواج بغاظر اجازه کار

از زمانی که فعالیتهای تروریستی فلسطینی ها در اسرائیل بالا گرفته، به فلسطینیان برای کار در اسرائیل به سختی اجازه داده میشود. اخیراً تعداد زیادی از فلسطینی ها، برای اخذ اجازه کار در اسرائیل، زندهای خود را طلاق داده و با زنان عرب اسرائیلی ازدواج میکنند.

شیخ تیسر تیممی، سرپرست دادگاههای اسلامی، ضمن اعلام این خبر اظهار داشت که با توجه باینکه تعدد زوجات در قوانین اسلامی بلاایراد است، ولی از نظر قوانین اسرائیل ممنوع میباشد، این افراد زنان خود را فقط بصورت باصطلاح فرمالیته و روی کاغذ طلاق میدهند، حال آنکه با این کار در واقع زن دوم اختیار می کنند.

کمکهای بین المللی اسرائیل

علاوه بر فلسطینی ها، اردن، تونس و امارات متحده عربی به جرگه کشورهای اسرائیلی که از اسرائیل کمکهای فنی دریافت میدارند افزوده شدند.

یوسی بیلین، معاون وزارت خارجه اسرائیل اعلام داشت که: «نقش اسرائیل در امور بین المللی روز بروز افزایش پیدا می کند و رویای داشتن مملکتی که در خدمت همه جهانیان باشد، روزبروز دارد به واقعیت نزدیکتر میشود».

برنامه «ماشوا» در اسرائیل دوره های آموزش فنی گسترده ای را برای کارآموزان ممالک دنیای سوم فراهم آورده که تنها در سال ۱۹۹۴ متجاوز از ۳۲۰۰ نفر از ۱۳۶ کشور از این دوره های آموزشی فارغ التحصیل شده اند.



دیدار با نماینده نهضت اسلامی

این کشور میزان کمکهای خود را به سوریه افزایش خواهد داد. این موضوع توسط یکی از دستیاران وارن کریستوفر، وزیر خارجه امریکا در دیدار اخیر نامبرده از سوریه اعلام شد. بنا به اظهار این مقام، وزارت خارجه امریکا از وزیر خارجه عربستان، سعود الفیصل خواسته بود تا پیش از رفتن وارن کریستوفر به سوریه، به این کشور رفته نظر عربستان را به مقامات سوریه اعلام دارد.

موقعیت نخست وزیر

براساس رای گیری آماری که اخیراً از سوی یکی از سازمانهای مستقل آمارگیری در اسرائیل انجام گرفته، چنانچه انتخابات اسرائیل اکنون انجام گیرد، اسحق رابین نخست وزیر اسرائیل از سایر رقبای خود یعنی بنیامین نتنیا هو - رهبر حزب لیکود و رافائل ایتان رهبر «تهیا» پیشی خواهد گرفت. این آمار همچنین نشان میدهد که بیشتر اسرائیلیان موافق ادامه مذاکرات صلح با فلسطینیان میباشند. میزان محبوبیت رابین ۴۱ درصد، نتنیا هو ۳۳ درصد، ایتان ۱۴ درصد و ۱۲ درصد بقیه در این مرحله تصمیم مشخصی ندارند.

وزیر آموزش اسرائیل، امنون روبینستاین در دیداری با شیخ عبدالله نمیر درویش رهبر «نهضت اسلامی» در اورشلیم به گفتگو نشست.

در این دیدار وزیر آموزش اسرائیل در مورد گزارشهایی با درویش گفتگو کرد که در آن گفته میشود در مدارس اعراب به دانش آموزان آرمان نابودی اسرائیل تعلیم داده میشود.

شیخ درویش در این خصوص اعلام داشت که در این مدارس هیچگونه عملیات غیر قانونی انجام نمیگیرد.

شیخ درویش اخیراً فعالیتهای گسترده ای را برای انتخاب شدن و راه یافتن به مجلس اسرائیل در میان طرفداران خود آغاز کرده است و براساس گزارشهای فوق محرمانه ایکه مقامات اسرائیلی بدست آورده اند، نامبرده بطور مخفیانه در میان طرفداران خود، پیروی از خشونت را ترغیب میکند.

کمک عربستان به سوریه

عربستان سعودی به سوریه اعلام داشته است که چنانچه به یک پیمان صلح با اسرائیل دست یابد،

کنجینه هانی طلائی: ۱۰۰۱ خاطره

تألیف دکتر روح اله کهنیم

چندگاهی است کتاب هزارویک خاطره دکتر کهنیم مونس من است. آنرا نه خواستم و نه توانستم یکجا بخوانم و درباره اش نقدی بنویسم. کتابیست قطور که شماره صفحاتش از ۸۰۰ فزونست. انتشار چنین کتابی با این طول و تفصیل در جامعه ای که نشر کتاب در آن حکم اعجاز را دارد و در شمار «عجایب طبیعی» باید قلمدادش کرد بیگمان حرفهای زیادی را برمی انگیزد و بمحض نشر آن عده ای آنرا به عرش می برند و گروهی دیگر از بد و بیراه و زشتگونی درباره آن دریغ نمی کنند. و چون توفان تقریظ و انتقاد فرو می نشیند کم کم چهره واقعی چنین اثری خود می نماید. وگرچه هنوز زود است و باید دست نگه داشت تا آتش گفته ها و نوشته های آلوده به غرض یا تعریفهای تعارف آمیز فرو بنشیند و بعد از این کتاب نقد گردد اما از آنجا که تاخیر در بحث از آن ممکنست جایز نباشد نقدی کوتاه در این شماره بچاپ میرسانیم. باشد که باز در مجالی دیگر از این کتاب بگوئیم.

جنگ شعر و ادب است و یا کوششی است در راه شناخت جامعه یهودی ایران در شصت هفتاد سال اخیر. خواننده در شگفت است آنجا که از «ماماها: قابله ها و دکترهای زنان (قابلیگی) یهودیان» سخن رفته پند و اندرز حضرت سلیمان و شعر سعدی و حافظ و خیام چه می کند و ارتباط انتخاب این اشعار و پندها با متون کتاب چیست. کتاب در انتهایش اندکس نامهای اشخاص و مکانهای جغرافیائی ندارد و این برای چنین اثری نقصی بزرگ است. کتاب یک تنه تهیه و تنظیم شده. ادیتور یا

انتقاد و عیب جوئی از هزار و یک خاطره بقدری ساده است که با یک نگاه سریع به آن می توان هزار و یک ایراد از آن گرفت که گرچه بعضی از ایرادها ممکنست بنی اسرائیلی باشد اما در درستی بسیاری دیگر از ایرادها جای بحث نمی تواند بود: مطالب کتاب گرچه در فهرست مندرجات آمده اما نظم خاص معینی ندارد. معلوم نیست کتاب خاطرات شخصی یکی از خادمان شناخته شده جامعه است و یا بررسی اجتماعی. معلوم نیست کتاب

ویراستاری در آن همکاری نکرده است. مولف ادعای نویسندگی ندارد اما از همکاری یک ادیتور کارآزموده که با ویرایش نوشته ها آشنائی داشته باشد دریغ ورزیده و از همین روی در کتاب به عباراتی برمی خوریم که اگر خواننده خرده گیر بهانه گیر بر آن انگشت بگذارد یکباره ارج و مقام کتاب را به آسانی می تواند فرو بریزد. و من محض نمونه عباراتی را از صفحه ۷۱۶ این کتاب نقل می کنم: «این شرکت حسابداری داشت به نام آقای یوسف فاضلی که تا در دقائق آخر عمرش برای این شرکت و بعد هم برای شرکت دانته ... امور حسابداری را برعهده داشت» اگر احیاناً متوجه نکته نشده اید عبارات نقل شده را دوباره بخوانید.

این عیب ها و ایرادها یکی و دو تا نیست و همانطور که گفتم من اگر بخواهم فقط از این مقوله بگویم مثنوی هفتاد من کاغذ میشود. و از قضا همین شلوغی و بی نظمی این اثر بزرگ خود نمودارست از شلوغی و بی نظمی جامعه ما که شکل خاص معین منظمی ندارد و هر کس در آن سازی میزند، همانطور که در یادداشتی به مولف نوشته ام من گنجینه های طلائی را آئینه ای از اجتماع یهودی ایرانی در عصر حاضر میدانم هرچند که این آئینه، شکسته و زنگ زده و غبار گرفته و کهنه باشد.

در لابلای این هشتصد صفحه است که میشود صد، صدوینجاه صفحه بیرون کشید و به آن عنوان «شناخت جامعه یهودی ایرانی در نیم قرن اخیر» داد. از همین کتاب است که می توان خاطرات شخصی مولف را از صافی گذراند و بدقت ویراسته کرد و کتابی دیگر بنام «خاطرات روح اله کهنیم» انتشار داد. و باز از همین کتاب قطور است که می توان زندگینامه خادمان جامعه را در آورد و کتاب کم برگ و صیقل شده و شکل گرفته ای را به نام «زندگینامه خادمان جامعه ایران» منتشر کرد. و باز از همین کتاب است که می توان آنرا از چند غربال درشت و ریز گذراند و «تاریخ سیاسی یهودیان ایران از مشروطیت بدین سو» را از آن بدست آورد.

و باز از همین کتاب است که میشود شعرها و پندهایش را جدا کرد و...

اما همه اینها در هم ریخته شده اند. حتی اگر لازم بود که همه در یک مجلد منتشر شود باز جای آن داشت که کسی در فصل بندی و نظم بندی و متن نوشته ها مؤلف را یاری میداد. زندگینامه ها را در فرمهای خاصی در می آورد و عکسهائی را که بسیاری از آنها نادرند و گویای مطالبی بسیار به نظمی دیگر عرضه میداشت. کتاب حشو و زوائد فراوان دارد اما این مانع از آن نیست که ارزش آن از نظر شناخت جامعه ای که کتاب متعلق بدانست کاسته شود. دانشجوی جامعه شناسی که بخواهد درباره اجتماع یهودیان ایران در عصر پهلوی مطالعه و بررسی کند این کتاب برایش حکم کتاب مقدسی را پیدا می کند، ولو آنکه ناچار باشد در آبی گل آلود بدنبال در و گوهر تاریخی بگردد. وی ناگزیر از آنست که کتاب پر برگ حجیمی را سخت کندوکاو کند و بجوید تا اینجا و آنجا واقعیتی را بیابد. از همین رویست که میگویم هزار و یک خاطره را با همه حجم و وسعتش باید آئینه ای کدر از جامعه ما دانست و نه آئینه ای پاک و روشن و گویا. ارزش کتاب گنجینه های طلائی را نسلهای بعد خیلی بهتر از ما در خواهند یافت؛ نسلهائی که در گوشه کتابخانه ها در جستجوی اثری خواهند بود که یهودیان ایران دوران پهلوی را با همه خوبیها و بدیهایش به آنها باز بشناسد. ۱۰۰۱ خاطره دکتر کهنیم از جهت جامعه شناسی ارزشی پررنگ دارد و من امیدوارم نسخه هائی از این کتاب در تمام بخش های خاورشناسی کتابخانه های معظم دنیا نگهداری گردد. و پایان کلام اینکه نه تنها انتشار چنین اثری را در جامعه باید از «عجایب طبیعی» دانست بلکه صرف اینکه دکتر روح اله کهنیم یک تنه چنین اثری را تالیف و منتشر کرده باید آنرا اعجازی بشمار آورد. شاید این کلام را آنها که دستشان درکار تالیف و انتشار است بهتر و ساده تر دریابند.

دکتر هوشنگ ابرامی

امور حسابداری و مالیاتی خود را

به اشخاص متخصص **CPA** و با تجربه بسپارید

مؤسسه حسابداری و مشاوره مالی

الیاس عزیز لاوی CPA

عضو انجمن های حسابداری رسمی **CPA** کالیفرنیا و امریکا

عضو انجمن حسابداران خیره انگلستان **FCA**

دارای ۲۰ سال تجربه در امور حسابداری و مالیاتی

- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی (افراد - شرکتهای سهامی و تضامنی - تراست ها)
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی هدیه (Gift Tax Return) و مالیات بر ارث (Estate Tax Return)
- مشاوره در امور مالیاتی جهت کاهش بدهی مالیاتی، برنامه ریزی مالیاتی و ارزیابی Tax Shelter
- تهیه صورت محاسبه افزایش اجاره و هزینه های مربوط به ساختمان های تجاری و شاپینگ سنتر (C.P.I. and Pass Through Expenses)
- تهیه صورتهای مالی (Financial Statements) جهت اخذ وام از بانک ها و مؤسسات اعتباری
- طرح، تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری مالی و حسابداری قیمت تمام شده
- مشاوره در امور سرمایه گذاری جهت خرید و فروش مؤسسات تجاری از قبیل کارخانجات، مؤسسات خدماتی، مغازه های خرده فروشی و عمده فروشی، صادرات و واردات
- مشاوره در امور مربوط به حسابرسی مالیاتی I.R.S. Audit و ادعای خسارت از شرکت های بیمه

ELIAS AZIZ-LAVI

CERTIFIED PUBLIC ACCOUNTANT

8907 WILSHIRE BLVD., SUITE 301
BEVERLY HILLS, CA 90211

Tel : (310) 657-2600

Fax: (310) 657-8981

از: مهین عمید

از: عبدالله طالع همدانی

عقل و عشق

چنان افروخت عشق آتش بجانم
 که گوئی سوخت مغز استخوانم
 روانم بود افسرده کم و بیش
 کنون سر حلقه افسرده گانم
 بصرای جنون از مستی عشق
 چو مجنون بی هدف هرسو روانم
 گدایم گرچه عشق و عاشقی کرد
 ولی از دولتش شاه جهانم
 همه دیوانه داندم، ندانند
 که من فرزانه افسرده جانم
 در این پایان عمر از موشکافی
 چو موئی گشت جسم ناتوانم
 چنان احساس و وجدان کرده پیرم
 که نپذیرد مرا نسل جوانم
 زیکسو عقل، یکسو عشق بی پیر
 چه خواهند این دو از جانم؟ ندانم
 یکی کرده دنیا پای بندم
 گرفته آن دگر از کف عنانم
 گهی بالم ز فر عشق و گویم
 که من آزاده نی بی خانمانم
 گهی نالم زغم، گوئی چو مرغی
 اسیر و رفته بر باد آشیانم

گهی از دست عقل مصلحت بین
 زعشق و عاشقی بندم دهانم
 زقید عقل و بند عشق یارب
 نجاتم ده، هم از این هم از آنم
 بدوشم زندگی باری گران شد
 الهی کن سبک بار گرانم
 کسی نرهاندم «طالع» از این بند
 مگر لطف خدای مهربانم



بادبان شوق

ما را به عشق مجنون دلخوش کن ای زمانه
 شور و حرارتی بخش جانرا بدین بهانه
 دار امید مارا زهر جفا افسرده
 گرمی به بخش دلرا شاید زند جوانه
 این دلشکسته جانرا طوفان زیبا فکنده
 شو بادبان شوق و آرامش کرانه
 شهناز همت ما پرزد به اوج اعلا
 هرگز فرود ناید از بهر آب و دانه
 ما را دلیست کز غم رامش زیاد برده
 تاراج کرده غمها آسایش شبانه
 دل در هراس از عشق چون کودک از سیاهی
 دارد نیاز مهر و آغوش مادرانه
 صورتگر خیالم هر بت که میتراشد
 گنگ است و لال و بیجان بی نام و بی نشانه
 دردا که عشق و مستی پامال جنگ و خون شد
 دیگر بجا نمانده گلگشت عارفانه
 از خنده ها نقابی پوشید چشم گریان
 غافل که سوز پنهان از جان کشد زبانه
 در دوره که جانها لبریز درد و رنج است
 مشکل توان سرودن اشعار عاشقانه
 با اینهمه دل من دارد هوای کویت
 ای مایه امید و ای قبله یگانه
 هر مو، زعشق جانان خنیاگر و غزلخوان
 از شوق تو شد اینسان پرشور این ترانه

لطیفه های یهودی

مردم ما به طول سالهای تاریخ خود و بویژه سالهای پراکندگی شان، با یهودی ستیزی و تنفر روبرو بوده اند. اما یک یهودی، به اعتبار یهودی بودنش و اینکه میثاق او با پروردگارش باو اعتماد به نفسی درونی میدهد، هیچگاه حس بذله گوئی و توان حاضر جوابی خود را از دست نداده است - حتی در شرایطی که در «اقلیت» بوده. افسانه های یهودی، سرشار است از لطیف ها و داستانهای گوناگون است که ما از این شماره به بعد، هراز چندگاه نمونه هایی از آنها برای شما نقل می کنیم.



* جوانی هوسران که هر چند وقت یکبار با دختری نامزد میکرد و پیش از عروسی او را رها میکرد را نزد او آوردند. پدر دختر شکایت میکرد که مدتها این شخص در خانه من خورده و از من برده و حالا هم نامزدیش را با دخترم بهم زده است. او که سابقه جوان را میدانست، باو پرخاش کرد که: «این اولین بار نیست که تو دست به چنین کاری میزنی.» و دستور داد که مبلغی بعنوان جریمه به خانواده دختر بپردازد.

مرد جوان دست به اعتراض بلند کرد که: «من خلافی نکرده ام و این دختر هم هر وقت بخواهد میتواند با دیگری ازدواج کند. از چه رو باید جریمه بدهم؟»

و او برای او مثال آورد که: «این درست مثل دو تا سیب است که از درختی بیافتد. یکی را آدمی معقول برمیدارد، تمیز میکند و میخورد و دیگری نصیب سگی میشود که آنها دندان میزند، به اینطرف و آنطرف پرتاب میکند، گل آلوده میکند و آخرش هم رهایش میکند.»

جوان با عصبانیت میگوید: «شما مرا سگ خطاب می کنید؟»

او جواب میدهد: «تخفیف میدهم و دختر را آن سیب صدمه دیده خطاب میکنم. زود باش جریمه ات را بده!»



* یک یهودی نیویورکی بنام جیکوب شبی در یک میهمانی در کنار یک ضد یهود آلمانی نژاد پرست بنام هنریک نشسته بود. پس از معرفی، حین گفتگو، هنریک به جیکوب میگوید:

- من برای کسب و کارم مرتباً به ژاپن میروم. شما میدانید که در ژاپن نه خوک پیدا میشود و نه یهودی؟ جیکوب بلافاصله جواب میدهد:

- اجازه بفرمائید بنده در سفر بعدی در خدمتان به ژاپن بیایم تا ژاپنی های بی نوا هم به زیارت یک یهودی نایل آمده باشند و هم یک خوک!

* تازه بدوران رسیده ای با همسرش به کنسرت ارکستر سمفونی میرفتند و خانم ساعتها صرف بزرگ کردن و لباس پوشیدن خود کرده بود و بهمین دلیل هم وقتی به سالن کنسرت رسیدند، برنامه شروع شده بود.

شوهر از مامور سالن که آنها را به صندلی های خود راهنمایی میکرد پرسید:
- چه آهنگی می نوازند؟
- سمفونی شماره ۵ بتهون.

مرد رو به همسرش کرد و با اوقات تلخی گفت:
- بفرما، اینقدر معطل کردی تا چهار تا سمفونی را از دست دادیم.

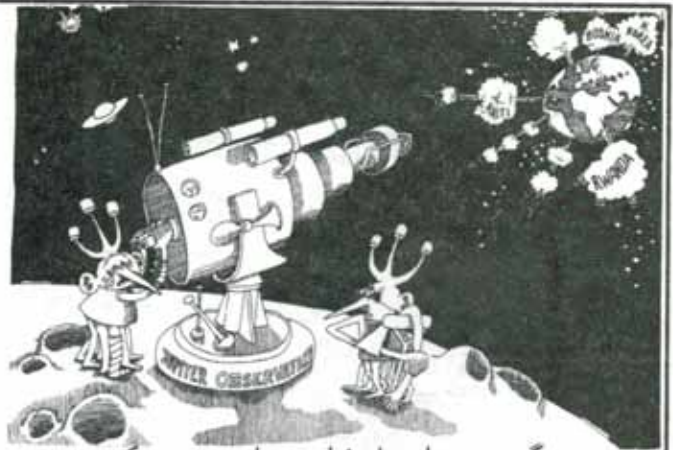
* ۱ - فقیر دنیا آمدن، مایه سرافکندگی نباید باشد.

۲ - فقیر از دنیا رفتن هم نباید مایه شرمندگی باشد.

۳ - بین این دو تا، پولدار بودن هم چندان عیبی ندارد.



* در آغاز حکومت هیتلر، خانواده های یهودی به فرزندان خود می آموختند که برای اینکه مورد سوءظن گشتاپو و ماموران اس اس قرار نگیرند، در ملا عام از آداب و رسوم جاری در آلمان پیروی کنند.
پدر به فرزندش سه ساله اش میگوید: مثلاً پیش از غذا خوردن در رستوران با هم میگوئیم: «خدا را شکر میکنیم و رهبر بزرگمان را سپاس میگوئیم بخاطر غذائی که میخوریم».



میگی وضع اینجا خرابه، بیا بین تو کره زمین چه بلبشویی - از جرورالم رپورت

* یک یهودی که در خارج از شهر زندگی میکرد، به شهر آمده برای انجام مراسم ازدواج پسرش، راو شهر را به محل سکونت خود میبرد. وی در میان راه به مزرعه هندوانه ای رسید و هوس کرد چند هندوانه از مزرعه بدزدد و رو به راو کرد و گفت: «بیزحمت حواستون جمع باشه کسی نگاه نکنه من یکی دو تا هندوانه بکنم و بیایم».
بمجردیکه راننده بداخل مزرعه پا گذاشت، راو فریاد زد: «دارند می بینند! دارند می بینند!»
راننده سراسیمه پشت رل پرید و سرعت از محل دور شد.

کمی که راند، از داخل آئینه نگاه کرد، دید هیچکس در آن دور و اطراف نیست. از راو پرسید:
« ما را رنگ کردی، جناب راو؟ کو؟ کسی منو نگاه نمیکرد؟»
راو پاسخ داد: «چرا عزیزم، خداوند داشت میدید».

* دلال ازدواج هر چه تعریف عروس خانم را میکرد، خواستگار احتمالی میگفت نه. دلال برای ترغیب او گفت:

- اما تو خیر نداری که عروس خانم یک حسن درجه یک داره و اون اینکه بعضی از کلمات را درست نمیتونه ادا کنه.

- یعنی چه؟

- یعنی اینکه مثلاً «نه» نمیتونه بگه!

کودک میپرسد: «وقتی که رهبر بزرگ مُرد چی؟» و پدر جواب میدهد: «آنوقت خدا را شکر میکنیم!»



انشتین پاسخ میدهد:
- سرکار خانم، اگر بنده باندازه تمام عمرم «وقت» صرف کنم که این رابطه را برایتان توضیح بدهم، شما باندازه «ابدیت» زمان لازم دارید تا شروع به درک آن بکنید.

* صاحبخانه اسحق را با پروین خانم آشنا میکند. اسحق از پروین خانم میپرسد.
- ببخشید، شما یهودی هستید؟
- نه، من یهودی نیستم.
اسحق چند دقیقه ای به گفتگو ادامه میدهد و دوباره از او میپرسد: «راستی شما یهودی نیستید؟» و پروین خانم دوباره میگوید «نه». گفتگو ادامه پیدا میکند و لحظاتی بعد، اسحق دوباره میپرسد: «شما مطمئن هستید که یهودی نیستید؟»

پروین خانم که بکلی از کوره در رفته، با عصبانیت میگوید:

- حالا فرض کنید یهودی هستم، منظورتان چیست؟
اسحق با تعجب باو نگاه کرده میگوید:
- خیلی عجیب است، چون شما هیچ شباهتی به یهودی ها ندارید.

* پس از معاینه کامل، و گرفتن نسخه مریض از دکتر میپرسد:

- حق ویزیت چقدر تقدیم کنم جناب دکتر؟
- ۱۲۰ دلار

- چی فرمودید، ۱۲۰ دلار؟ مگر پول علف خرسه؟ تازه من بیمه ندارم.

- خوب، اگر بیمه ندارید ۶۰ دلار مرحمت بفرمائید.

- ۶۰ دلار - آنهم دلار ۳۰۰ تومانی؟

- باشه ۲۰ دلار بده و برو.

- مریض دست در جیبش کرده یک ۱۰ دلاری جلوی دکتر میگذارد. دکتر ده دلاری را برمیدارد و با عصبانیت میگوید:

- شما که پول ندارید، برای چی پیش دکتر متخصصی که حق ویزیتش گروهی میرید؟

- آقای دکتر - وقتی پای جون و سلامتی آدم در میونه، پول معنی نداره!

* یک راو پاک و ساده دل و پارسای یهودی را بخاطر یک تخلف کوچک نزد قاضی بردند. قاضی پرسید:

- شغل شما چیست؟

- من مرد «عسارا» هستم.

- مرد «عسارا» یعنی چه؟

- جناب قاضی، در دین ما وقتی فقط نه نفر به نماز ایستاده اند، من بآنها ملحق میشوم تا بشوم ده نفر.

قاضی که گیج شده بود گفت:

- نمی فهمم، خوب اگر منم به یک جمع نه نفری ملحق شوم میشود ده نفر.

راو به یکی از شاگردان همراهش رو کرد و گفت:

- باروخ هشم، قاضی هم یهودی هستند»

* خانمی در یک مهمانی خود را به انشتین میرساند و برای خودنمایی و تظاهر به آشنائی با علم فیزیک از انشتین میپرسد:

- ممکن است بفرمائید رابطه بین «وقت» و «ابدیت» چیست؟

هشدار پلیس لس آنجلس به اولیاء اطفال

در زمینه مراقبت و حفظ فرزندان خود

مقررات زیست در یک دنیای پر مخاطره!

* بی پرده بودن:

از فرزندان خود بخواهید که همه مسائل و موضوعات را، اگر چه ناراحت کننده، بی پرده به شما اظهار نمایند.

* افراد غریبه:

به فرزندان خود بیاموزید که هم افراد «غریبه خوب» وجود دارند و هم افراد «غریبه بد».

برای مثال: پلیس و آموزگاران، افرادی هستند که در مواقع ضروری و بروز اشکال، باید از آنان استمداد جست.

* اسرار:

اسرار بد، و همین طور اسرار خوب وجود دارند. اسرار بد شامل این است که یک فرد بزرگسال غریبه، برای بردن طفل به ماشین خودش، به او شیرینی تعارف کند و از کودک بخواهد که این امر را فاش ننماید و مخفی نگهدارد. و یا این که در یک محل مخفی، طفل را دست مالی نموده با او بازی کند.

* چهره اشخاص آزار دهنده:

بیشتر کسانی که مرتکب تعرض و آزار کودکان

ربودن و قتل دو طفل بی گناه، پولی کلاس در ناحیه پتالوما و نیکول پارکر در ناحیه وودلند هیلز و یک سلسله رویدادها در جهت تعرض و آزار به کودکان که در منطقه سان فرناندو ولی رخ داده، موجبات نگرانی شدید اولیاء اطفال را نسبت به امنیت فرزندانشان فراهم کرده است.

افرادی که اطفال را مورد تعرض قرار می دهند، در هر نقطه ممکن است این ضریب را به اشکال مختلف وارد سازند. در صورت همکاری اولیاء با فرزندان، احتمال بروز این گونه جرایم و در نتیجه، قربانی شدن کودکان معصوم به نحو مؤثری تقلیل خواهد یافت.

* طرح موضوع برای اولین بار:

* اطمینان:

در ضمیر فرزند خودتان این اطمینان را جایگزین نمایید که: در صورت رعایت دستورات ساده و پیروی از عادت های خوب، می تواند از خطر کاملاً مصون بماند. موضوع قابل اهمیت برای آنان رعایت این نکته است که: بدون اجازه پدر و مادر، هیچگاه با کسی به جایی نروند.

خدمات بیمه و مالی اسحقیان

مشاور و راهنمای صدیق شما در امور بیمه و وام

16200 Ventura Blvd, Suite 201
Encino, CA. 91436

(818) 906 - 3666
(310) 470 - 6938
Fax: (818) 783 - 4312

ترتیبی دهید که گوش به زنگ باشند و به مجرد غیبت فرزندتان از کلاس، مراتب را فوراً به شما اطلاع دهند. اجازه ندهید، کودکان پس از غروب آفتاب و در تاریکی، تنها از خانه خارج شوند.

بین خود و فرزندتان یک «رمز خانوادگی» تعیین نمایید و به او بیاموزید، با افرادی که عالم به «رمز» نیستند، به هیچ وجه معاشرت نکنند. فرزندتان خود را آموزش دهید:

هیچگاه داخل اتومبیل یک نفر غریبه نشوند. فرزند خود را عادت دهید در صورت امکان، در جهت عکس وسایل نقلیه حرکت کند. این امر به او اجازه می دهد، اتومبیلی را که در نزدیکی وی توقف می کند، به راحتی بشناسد.

هرگاه کسی تلاش می کند که وی را از راه خود منحرف سازد، با دویدن و یا فریاد برآوردن، این امر را به دیگران نشان دهد. به هیچ فرد غریبه ای مجال ندهید بدون اجازه شما، از فرزندتان عکسبرداری کند. به کودک خود دستور دهید، هرگاه فرد غریبه ای با وی نزدیک شده است و اظهار دوستی می نماید فوراً شما را مطلع سازد. * درخانه:

درهای منزلتان را حتی در طی روز، قفل نمایید. افراد متعرض و آزار دهنده به سادگی وارد منزل می شوند. در خانه را برای افراد غریبه، باز نکنید. به فرزند خود بیاموزید، مطلقاً اعلام نکند در خانه

می گردند، در بین افراد غیر خانواده قرار دارند. این گونه اشخاص، با بهره گیری از زور و جبر، اطفال را می ربایند، به آنان تجاوز می کنند و اکثر اوقات هم مرد هستند. درصد تکرار و ارتکاب به این جرم، با مقایسه به سایر جرایم، در حد اعلی ارتکاب قرار گرفته است!

* **قربانی خود را چگونه انتخاب می کند؟**
این گونه افراد، معمولاً کودکانی که به نظرشان بیشتر آسیب پذیرند را انتخاب می کنند و بیشتر در جاهائی دیده میشوند که کودکان بیشتری یافت می شوند. این جاها عبارتند از: آموزشگاه ها، زمین های بازی، سینماها، تئاترها، فروشگاه های سرپوشیده، آبریزگاه های همگانی، کتابخانه ها، پارک ها و گردشگاه ها و استخرهای عمومی.

* **چه کودکانی در معرض خطر هستند؟**
این چنین اشخاص، ممکن است کودکانی با خصوصیات ویژه را در مد نظر داشته و ترجیح دهند. ولی هر آینه موقعیت مناسب تری را برای حمله به سایر اطفال به دست آورند، از ربودن طعمه دریغ نخواهند کرد!

* **مقررات ایمنی در خیابان:**
کودکانتان را آموزش دهید که فقط با فرزندتان افرادی رفت و آمد و بازی کنند که از هر جهت شناخته شده و مورد اعتماد باشند. با مسئولین مدرسه،

دکتر لیدیا حکیمزاده

دندانپزشک

16550 Ventura Blvd., Suite 320
Encino, CA 91436

(818) 784-2414

درمان بیماریها و لثه و جراحی لثه

درمان بیماریهای ریشه دندان (روت کانال)

ساخت و کشای چینی و پروتزهای ثابت و متحرک

ترمیم دندانهای شکسته و دندانپزشکی زیبایی (باندینگ)

دندانپزشکی کودکان و پیشگیری از پوسیدگی دندانها

قبول بیمه های دندانپزشکی

تنهاست. فرزندتان در پاسخ به تلفن ها، هیچگونه اطلاعاتی را نیایستی مطلقاً در دسترس افراد غریبه بگذارد.

* تدابیر لازم:

موارد استفاده از شماره امداد «۹۱۱» و همچنین تلفن های عمومی را، به کودکانتان بیاموزید و به آنان یاد دهید. در صورتی که از پدر و مادر خود، مخصوصاً در بین جمعیت دور شدند، چه تدابیری به کار برند. در این گونه موارد، باید از افسر پلیس کمک بگیرند و اگر گم شده اند، بایستی در یک محل بایستند و صبر کنند. ممکن است به فرزند خودتان یک «سوت» بدهید که به این ترتیب، بتواند درخواست کمک کند. کودکان دلبنده خود را تشویق کنید که هیچ امری را از شما پنهان نکنند. اگر هر اتفاقی رخ داده که آنان را آزار می دهد و هنوز آشکار نشده است، ضروری است که از آن آگاه باشید.

* اهمیت تمرین:

برای آمادگی روبه رو شدن با خطرات یاد شده، «با

فرزندانتان تمرین کنید» تا، آگاه باشند در مواقع ضروری، چگونه پاسخگو باشند. اگر آنان به گونه صحیح آمادگی داشته باشند، در مواقع خطر قادرند از خود واکنش نشان دهند.

نکته قابل اهمیت این است که: این گونه تمرین ها بایستی تداوم یابد تا کودک دستورها و آموزش لازم را به دست فراموشی نسپارد. برای مثال: بچه کودک نه ساله، ممکن است فراموش کند که در سن هفت سالگی در این گونه موارد، چه نوع آموزشی به او داده شده است. این ها یک سلسله نکته های ضروری برای پیشگیری از جرایم است که از سوی اداره پلیس لوس آنجلس اعلام گردیده. برای کسب اطلاعات بیشتر، با اداره پلیس محل اقامت خودتان گفت و گو فرمایید.

* درخواست:

شایسته است، پس از مطالعه ی این متن، آن را تکثیر فرمایید و در دسترس سایر مادران و پدران ایرانی قرار دهید.



کیترینگ کاشر پرنس

پرنس کیترینگ های لوس آنجلس

با ما از مهمانان خود همچون یک پرنس پذیرانی نمایید

خوشمزه ترین و سالمترین غذاهای کاشر

همراه با کادر ورزیده و مجرب

ویتر، ویترس، بارتندر، والت پارکینگ با بیمه معتبر

تلفن ۰۴۰۴ _ ۶۰۹ (۸۱۸)

فکس: ۸۵۰۷ _ ۶۰۹ (۸۱۸)

با مدیریت منوچهر مختار

فرشته برگن بلسن

خانم تریزنیسکا با وجود اینکه خود از لحاظ آذوقه در مضیقه بود این کودکان را که ۴۶ نفر بودند در پناهگاه خود نگهداری نمود و تا سال ۱۵ آپریل ۱۹۴۵ که نیروهای متفقین وارد شمال آلمان شدند و آن محل را از وجود نازی ها پاک نمودند برای آنها غذا و پوشاک تهیه نمود.

اکنون پس از گذشت ۵۰ سال از تاریخ آزاد شدن برگن بلسن، ۳۶ نفر از این نجات یافتگان در آمستردام هلند گرد هم آمدند تا از زحمات خانم تریزنیسکا ناجی خود تشکر کنند.

نماینده شهرداری آمستردام مدال نقره شهر را بنام نشان انسان دوستی از طرف بیاتریس ملکه هلند تقدیم خانم تریزنیسکا نمود.

خانم تریزنیسکا طی سخنانی اظهار داشت: «من تمام عشق و علاقه و جان و مال خودم را تقدیم به آنها نمودم. چون من بچه سه ساله خود را از دست داده بودم و درد این کودکان بی پناه را احساس میکردم.»

یکی از بچه ها بنام جک رودریگز که اینک ۶۳ سال دارد و مقیم سن دیگو است اظهار داشت: «هیچیک از مأمورین نازی جرأت نکردند ما را دستجمعی قتل عام کنند لذا ما را از داخل کامیون بیرون ریخته بدون آب و غذا رها کردند و فرشته نجات ما بطور معجزه آسانی ما را از مرگ حتمی نجات داد.»

تریزنیسکا یک لهستانی بود که در سال ۱۹۴۳ نازی ها او را بانفاق شوهر و یگانه فرزند سه ساله اش بنام اسحق به کمپ آشویتس فرستادند. نازی ها پسرش را در کوره گاز سوزانده بودند و شوهرش را نیز تیرباران نموده بودند.

تریزنیسکا اکنون ۷۴ سال دارد و در شهر فلوریدای امریکا با شوهر سوئدی خود بنام سائول فردریک زندگی میکند و دارای دو فرزند میباشد.

کودکان سابق شهر برگن بلسن آلمان در آمستردام گرد هم گرد آمدند تا پس از ۵۰ سال از فرشته نجات خود خانم تریزنیسکا سپاسگزاری کنند.



بنای یادبود جان باختگان اردوگاه برگن بلسن

خانم تریزنیسکا پس از آنکه نازی ها پسرش را در کوره آدم سوزی سوزاندند و شوهرش را اعدام کردند در پناهگاهی در شهر برگن بلسن آلمان مخفی شده بود.

در یکی از شب های تابستان سال ۱۹۴۴ صدای ضجه و زاری عده کودکان را از پناهگاه شنید. با ترس و وحشت از پناهگاه خارج شد و مشاهده کرد که نازی ها یک کامیون پر از کودکان یهودی هلندی بین یک تا ۱۳ ساله در میان گل و لای بدون آب و غذا رها کرده بودند تا بمیرند.

همینکه سلیمان رفت این قدرت دوباره شد.

ده قوم یهود که در شمال قلمرو خاک خوب می زیستند یکباره سر بشورش نهادند و جانشین سلیمان نتوانست سیاستمداران شورش را بخواباند. دلیل قیام؟ سخت گیری حکومت در اخذ مالیاتهای سنگین و واداشتن افراد بویژه مردان نان آور خانه بکارهای اجباری و بی دستمزد. رُخبام پسر سلیمان که بر تخت نشست به پذیرش خواسته های شمالیان تن در نداد و نتوانست بجا و بموقع تدبیری عاقلانه بیاندیشد و بدان عمل کند. در عوض سرسختی و لجاجت بخرج داد و شورشگران را جری تر کرد. یرُبعم سرکرده شورشیان شمال ادعای سلطنت کرد و چنان یاغی شد که حتی از پرستش خدای یگانه سریچید و «برای گوساله هائی که ساخته بود قربانی کرد».

در جنوب تنها دو قوم می زیستند: قوم یهودا و قوم بنیامین. اقوام دیگر همه در شمال بودند. دو قوم در برابر ده قوم. آل داود، خاندان داود، نوادگان داود که در جنوب پادشاهی می کردند هیچگاه نتوانستند جلال و شکوه دوران داود و سلیمان را به خاک خوب باز بخشند. از همان آغاز کار، خاک دو نیمه شد و آنقدر دو نیمه ماند تا آنکه دست طبیعت یک نیم آنرا، نیم بزرگش را، ده قومش را از خاک زدود و بکلی از صحنه روزگار محو کرد.

نیمه شمالی اسرائیل نام گرفت و سامره را پایتخت برگزید و نیمه جنوبی کشور یهودیه خوانده شد و پایتختش شهر اورشلیم ماند. دشمنی بین دو پاره خاک، قوم را به ضعف و سستی و ناتوانی کشاند. دیگر یکپارچگی در کار نبود، دوگانگی بود. دوگانگی در خاک خدای یگانه. سران سرزمین اسرائیل بهیچ روی سرسازگاری نشان نمیدادند. خدایرا از یاد برده بودند و اقوام زیر سلطه خود را به نزاع و دشمنی با دو قوم دیگر می خواندند. وضع دردناک شرم آوری پیش آمده بود. اسرائیل و یهودیه با هم می جنگیدند. نه یک ماه و دو ماه و نه یکسال و دو سال. بلکه دائم. دائم می جنگیدند و دائم نیروی یکدیگر را میکاستند.

اگر جدا میماندند؛ بصورت دو کشور مستقل، ای بسا که هر یک می توانست قدرت خود را حفظ کند و سرانجام روزی باز بهم دست دوستی و یگانگی دهند. اما چنین نشد.

شاهانی که در جنوب حکومت می کردند جملگی از آل داود بودند. اما شمالیان سلسله هائی مختلف داشتند. آنان حتی برای سلطنت و در دست گرفتن حکومت هرچند گاه نزاع درونی داشتند و گروهی علیه گروه دیگر می شوریید. توفان سیاه آرام شدنی نبود. شگفت است. انگار سرگذشت مردم خاک خوب را با ناآرامی و دلنگرانی و خشم و خشونت سرشته اند. حتی در زمین خودش هم جز چند سالی آرامش نداشته است.

جنگهای شمالی ها و جنوبی ها قطع شدنی نبود. پادشاهان پاره شمال، کشور اسرائیل، که همیشه آشکار نبود از کدام ایل و تبار بودند می آمدند و می رفتند و با پادشاهان پاره جنوب، کشور یهودیه، که از آل داود بودند می جنگیدند. در کتاب مقدس در دو فصل مفصل زیر عناوین کتاب اول پادشاهان و کتاب دوم پادشاهان تاریخ این دوره آشفته ناآرام آمده است و نام شاهان چه جنوبیها و چه شمالیها یک بیک ذکر شده. و با چه ظرافتی که در هیچ کتاب تاریخ دیگری دیده نمیشود؛ از نظر زمانی پیوند دوره سلطنت ها سال بسال معلوم است: «و در سال بیست و هفتم یرُبعم پادشاه اسرائیل، عزریا پادشاه یهود آغاز سلطنت نمود و شانزده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و دو سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یکلیای اورشلیمی بود» (دوم پادشاهان - پانزدهم - ۱ تا ۳). بی آنکه سال و سنه ای مرز زمانی را مشخص کند بیش از سه قرن و نیم از تاریخ خاک خوب خدا با ذکر اینکه در چندمین سال سلطنت شاهی از جنوب چه کسی شاه شمال شد یا برعکس سالها بروشنی بهم پیوند داده شده اند.

در معرفی شاهان سن آنها، نام مادر آنها و نام زادگاهشان می آید و بعد اینکه آیا انسانی خوب و خداپرست بوده اند و یا مردمی بدسرشت و دور از

خدا. آنکه خوب بود «آنچه را در نظر خداوند پسند بود بجا می آورد» و آنکه زشتکار بود «آنچه را در نظر خداوند ناپسند بود انجام میداد». خوبان عموماً از یهودیه بودند و بدان بیشتر از آن اسرائیل. دوره پادشاهی هر دو دسته دقیقاً معلوم است. شاهی ممکنست فقط چند روز سلطنت کرده باشد. مثل «زمری» که فقط هفت روز در اسرائیل سلطنت کرد (اول پادشاهان - شانزدهم - ۱۵) و شاهی دیگر پنجاه و پنج سال، مثل «منسی» که در دوازده سالگی در اورشلیم پادشاهی رسید. شاهی ممکنست در کودکی پادشاهی برسد مثل «یوآش» که چون «پادشاه شد هفت ساله بود و چهل سال در اورشلیم پادشاهی کرد» (دوم پادشاهان - دوازدهم - ۱) و شاهی در سن سی سالگی یا بیشتر.

هر یک از این شاهان چه در اسرائیل و چه در یهودیه دارای «کتاب تاریخ ایام» بودند که شرح سلطنت آنها روز بروز در این کتابها به نوشته در می آمد و وجود آنها در ایامی که تازه بشریت در عصر آهن گام نهاده بود و در دیگر اقالیم از آنچه تمدنش می نامند اثری نبود نشانه پیشرفت شگفت قومی بود که با تأسف بین ساکنانش شکافی شگرف پیدا شده بود! با اینهمه در بیشتر موارد کتاب مقدس پس از شرحی کوتاه از دوره یک پادشاه که شماره آنها در این دوران از پنجاه فزونست می نویسد: بقیه اعمال [این شاه] در کتاب تواریخ ایام پادشاهان مکتوب نیست.

این دوران دراز یعنی از سال درگذشت سلیمان تا حمله بابلیان به اورشلیم چیزی بیش از سیصد و پنجاه سال را در بر می گیرد. این چنین دورانی میتواند آغاز و انجام زندگی یک اقلیم، یک ملت یا یک کشور باشد و چنین هم هست. حتی کوتاهتر از آن. در انتهای دویست سال اول آن فروغ کشور اسرائیل بخاموشی می گراید و تنها کشور یهودیه برجای می ماند. این ایام پرآشوب جز در برگیرنده جنگ و نفاق بین یهودیان شمال و جنوب، آنچنانکه در «کتاب تواریخ ایام» آمده، نمودار صحنه های تلخ دیگری هم هست و آن گرایش سران

سیاسی قوم و احتمالاً اتباع آنها به بت پرستی است. بارها و بارها در این «تواریخ» به شرح ستایش بت هائی که یادآور پرستش گوساله زرین در صحرای سیناست برمی خوریم. حتی «آخاب» پادشاه اسرائیل و همسر بیگانه اش ایزابل پرستشگاه بعل را از نو پیا میدارند. توجیه این انحراف و پس رفتگی شاید چندان دشوار نباشد. خداپرستی هنوز تازه است و بت، پرستی قدمتی دیرینه دارد و خداپرستان با کشورگشائی های داود و سلطنت چهل ساله سلیمان که به ناخشنودی شمالیان انجامید در میان خیل بت پرستان غرق شده اند. کشش بسوی آنان قطع نشده و نارضایتی ها بقدرت این کشش افزوده است. این حالت گرایش به دیگر ادیان بخاطر ناخشنودیها و نارضایتی های درونی بارها در تاریخ قوم یهود روی داده. در کتاب مقدس می خوانیم: «و خداوند اسرائیل را خواهد زد، مثل نی که در آب متحرک شود. و ریشه اسرائیل را از این زمین نیکو که به پدران ایشان داده بود خواهد کند و ایشانرا به آنطرف نهر پراکنده خواهد ساخت زیرا که اشیریم خود را ساخته خشم خداوند را بهیجان آوردند» (اول پادشاهان - چهارم - ۱۵)

برائر این کجرویها و کژرفتاریها و زد و خوردهای شبانه روزیست که ناتوانی خاک خوب بدان حد میرسد که «شیشاق» فرعون مصر جسورانه به این خاک حمله می کند و خزانه خانه خداوند و خزانه خانه پادشاه اورشلیم را به غارت می برد. آشوب و درهم آشفتنگی این زمان بدان پایه است که قبایل و سرزمینهایی که زیر تسلط داود در آمده بودند اندک اندک بنای نافرمانی می گذارند و چه در اسرائیل و چه در یهودیه پایه ها را سست تر و فرسوده تر می کنند. آه و افسوس و حسرت بسیار باید خورد از اینکه «اسرائیل» و «یهودیه» با هم متحد و برادر نماندند و بجای به انجام رساندن تعالیم درخشان موسی و حفظ مقام والای قومی که پیشاهنگ یکتاپرستی و قانون شناسی بود با ستیز و دشمنی و پشت کردن به پیامبر بزرگ خویش خود را به گمراهی و انحطاط هولناک کشاندند. بدتر از همه

آنها حتی در خود کشور اسرائیل نیز بین قبایل یهود دو دستگی های فرعی تری پیش می آمد. نمونه ای از آنها از کتاب مقدس نقل کنیم: «آنگاه قوم اسرائیل به دو فرقه تقسیم شدند و نصف قوم تابع تبنی گشتند تا او را پادشاه کنند. و نصف دیگر تابع عُمری. اما قومی که تابع عُمری بودند غالب آمدند» (اول پادشاهان - شانزدهم - ۲۱ و ۲۲)

شکافها و دوگانگی های پایان ناپذیر در خاک خوب چنان غوغا می کنند که گاه و بیگاه کشوری همسایه، با همه کوچکی اش سربلند میکند و به خاک خدا می شورد و خون می ریزد و ثروتهای قومی را به خوان یغما می برد. وقتی شاه آرام با اسبها و اربابه ها به اسرائیل حمله می کند از اخاب پادشاه که از جمله شاهان بدسیرت اسرائیل است نقره و طلا و جواهر و زنان و پسران زیبای وی را طلب می کند. فرو افتادگی و سست پایگی قوم بخاطر کشمکش های عبث بی پایه داخلی باید بکجا رسیده باشد که عظمت دوره داود به این خفت و خواری بی انجامد. گرچه شاه آرام ضرب شصت سختی می خورد و با سپاهش پا بگریز می گذارد اما همین جسارت او در حمله و طلب غنائم و کسان نزدیک شاه اسرائیل خود دلیل سقوط وحشتناک قوم است.

دوره های صلح و آرامش در این سیصد و پنجاه سال و اندی خیلی اندک و محدودند، جنگ و جدال چه داخلی چه با اجانب همچنان ادامه می یابد. گهگاه پادشاهی از کشور یهودیه، از خاندان داود، دست دوستی بسوی پادشاه اسرائیل دراز می کند و به ندرت این دست، از طرف متقابل فشرده میشود. باز برخوردی دیگر است و باز برخوردی دیگر و این برخوردها چون خوره بجان قوام و دوام قوم افتاده است و قوم را روز بروز رنجورتر و بی جان تر می کند و سران دست از لجاجت و یکدندگی و ستیز بر نمی دارند. انگار که برآستی تعالیم پیامبر بزرگ را یکجا و برای همیشه از یاد برده اند. پادشاهان می آیند و می روند. آنها که از کشور یهودیه اند در کنار پدران خویش، در شهر

جدشان داود دفن میشوند و آنها که از سرزمین اسرائیل اند در پایتخت این شهر، سامره، بخاک سپرده میشوند اما هیچگاه با آمدن شاهان تازه خاک خدا یکپارچه نمیشود. اگر آنها آنهمه با هم کلنجار نمی رفتند، اگر خاک خوب را بهمان قدرت و شکوه و صلح آمیزی گذشته نگه میداشتند و عدالت و برابری را بدان شکل که موسی دستور داده بود مجری بودند و ریشه ناخشنودها را بیاری هم بر می کردند آیا قوم در سالیان بعد به چنان درجه ای از ضعف میرسید که با حمله دشمنان بیگانه از هم پاشیده شود و در سراسر جهان پراکنده گردد و قرنهای مظهر ستم دیدگی بماند؟ و آیا قوم از نتیجه این دشمنی های کوتاه بینانه هیچگاه پندی گرفته است؟ این دوره طولانی از تاریخ خاک خدا از جهت شناخت ویژگیهای قومی نیز دوره ایست بی مانند.

انگار طبیعت نیز برای تنبیه قوم در این دوران بخشش آمده بود و هرچند گاه چنان خشکسالی و قحط و غلای سرخ قوم می فرستاد که مردم بستوه می آمدند و دسته دسته از میان میرفتند و گاه کار بجائی میرسید که ممکن میشد زنی به زن دیگر بگوید: «پسرت را بده تا او را بخوریم» (دوم پادشاهان - ششم - ۲۲). و یا بیماری واگیر سهمگین در می گرفت و مردمی را که در میدان کارزار با جنگ و کشتار از میان نرفته بودند، بدیار نیستی می فرستاد.

در نبردهای داخلی و خارجی بارها شهر اورشلیم و معبد مقدس مورد حمله قرار گرفت و به آن آسیبها وارد شد و بعد برای مرمت خرابیها گامهایی برداشته شد (دوم پادشاهان - دوازدهم) جنگها و فتنه جوئیها همیشه در یک خط مشخص مرزی نمی ماند. گاه یکی از دو طرف به خطه دیگری تجاوز می کرد و خاکش گسترده میشد و گاه آن دیگری به این یکی. نیز جواب حمله های همسایگان گاه جوابی دندان شکن داشت و گاه دشمن در خاک داخل میشد و پاره ای از آنها بتصرف در می آورد. از این روی مرزهای خاک خوب در این دوران سه قرن و نیمه بسیار متغیر و

سیال میشود و ثبات جغرافیائی خاک به‌مراه ثبات سیاسی اش دستخوش دگرگونیهای بسیار می‌گردد و دچار تزلزل دائمی.

در زمان پادشاهی «آحاز» در یهودیه و «هوشع» در اسرائیل آشوریان بر اسرائیل حمله می‌برند. سامره را می‌گیرند. شاه اسرائیل را بزدان می‌اندازند و کسان بسیاری را به اسارت می‌گیرند. کتاب مقدس دلیل این شکست بزرگ را به این سبب قید می‌کند که «بنی اسرائیل به ادونای خدای خود که ایشان را از زمین مصر از زیر دست فرعون پادشاه مصر بیرون آورده بود گناه ورزیدند و از خدایان دیگر ترسیدند» (دوم پادشاهان - هفدهم - ۷). اصلاً در تاریخ قوم خیلی جاها، اگر نه در همه جا، پادشاه قوم برای بدکاریهای او در طول زندگی یک نسل و در همین دنیا به او داده میشود. همین جا، در همین دنیا تنبیه میشود. اما پادشاه خوبیها بهمین شکل و صورت و فوریت اعمال نشده است. آیا این بخاطر آنستکه خوبیها یکجا در آینده پادشاه داده خواهد شد؟ آیا بهمین سبب نیست که همیشه قوم چشم به آینده دارد و ظهور ماشیح راستین را انتظار می‌کشد که توسط او نیکی‌ها را پاسخ بگیرد؟

در شرح نبردهای خاک شمالی و خاک جنوبی به نکاتی برمی‌خوریم که باورش دشوار می‌نماید اما واقعیت تاریخی دارد. از جمله آنکه پادشاه یکی از دو سرزمین با دشمن بیگانه پیوند دوستی می‌بست تا راه را برای پیروزی بر رقیب داخلی آسان کند. مثلاً یکبار «آسا» پادشاه یهودیه که سخت می‌کوشید با اسرائیل اتحادی استوار بپا کند چون در این راه ناکام شد با آشوریان پیوند اتحاد بست و آشور بر اسرائیل حمله کرد و یهودیه که کوچکتر از اسرائیل بود توانست مدتی براحتی نفس بکشد. اما جنگهای آشور با اسرائیل نیز تمام شدنی نبود. این جنگها در طول دو قرن اسرائیل را از پای در آورد. سرانجام دمشق که جزء اسرائیل بود برای همیشه بدست آشوریان افتاد و بتدریج با استفاده از ضعف خاک خوب بعلت دوبارچگی،

حمله‌ها ادامه یافت و نزدیک دویست سال پس از سلیمان آشوریان چنان اسرائیل را تارومار کردند که دیگر از جای برنخاست، دیگر برپا نایستاد، دیگر نماند. در صحنه روزگار نماند. محو شد. آب شد. از میان رفت. بکلی از میان رفت. نه خاکش. قبیله‌های یهودی اش. ده قبیله اش. و داستان پردرد و اندوهبار و پر راز و رمز گم شدن ده قبیله، قبایلی که در کشور اسرائیل می‌زیستند از همین ایام آغاز میشود. با اینکه پژوهشگران و تاریخنگاران و کاوشگران بسیاری کوشیده‌اند جواب این سؤال را بیابند و در یکصد سال اخیر تئوریه‌ها و نظریه‌های گوناگونی در زمینه ناپیدائی و گم‌شدگی ده قبیله اسرائیل گفته‌اند و نوشته‌اند هنوز پاسخ صریح قاطعی که مورد پذیرش جملگی محققان تاریخی باشد نیافته‌اند. اسرائیل چه شد؟ کشور اسرائیل از دست رفت و آنچه بجا ماند کشور یهودیه بود و فقط دو قبیله از خاندان داود: یهودا و بنیامین که اورشلیم را در دست داشتند و معبد مقدس را.

گستاخی آشوریان پس از چیرگی بی‌چون و چرا بر کشور اسرائیل بدانجا کشید که چشم طمع برخاک یهودیه، این تنها وارث افتخارات داود و سلیمان، بستند و اگر بیماری همه‌گیر و مهلک وبا آشور و متصرفات آنرا در بر نگرفته بود و مردمانش را مثل برگ خزان بخاک نمی‌افکند ای بسا که یهودیه هم همان زمان از دست میرفت. اما یهودیه ماند. اورشلیم ماند و تا حدی قدرت گذشته را بازیافت.

آشور رو بزوال میرفت. سیصد سال پس از سلیمان نینوا پایتخت آشور بدست مادها فتح شد و دشمن دیرینه یهودیان خود مقهور رقیب نیرومندتر از خود شد و در این هنگام بود که «یوشیا» پادشاه توانای یهودیه توانست پاره‌ای از خاک از دست رفته شمالی را باز ستاند و جزئی از شکوه دوران داود را زنده کند. یهودیه ماند. صدوپنجاه سال دیگر پس از زوال دائمی پاره شمالی خاک خوب خدا، ماند تا آنکه بابلیان به سرزمین آنها هجوم بردند و بر تمامی کشور یهودیه دست یافتند.

نوشته: صیون ابراهیمی

گوشه ای از دفتر خاطرات
ولی اله خان ولی پور

ولی چرا ولی؟



مخلصان وقتی پنجاه شصت سال پیش در محله خودمان در حوالی سه راه سیروس تهران پا به عرصه وجود گذاشتم، بابای خدا بیمارزم محض اینکه همیشه در پناه ذات باریتعالی باشم، تصمیم گرفت اسمم را بگذارند ولی اله. این تصمیم مرحومشان البته مسبوق به سابقه خانوادگی بود، چون مرحوم پدر ایشان هم که میشوند پدر بزرگ حقیر - آن خدا بیمارزم هم این نام را خیلی دوست داشته.

پدر بزرگم برای پدرم تعریف کرده بود (و البته کدام تعریف پدر بزرگی است که پدری برای فرزندش بازگو نکند؟) یکبار با یک فرد باسواد سراین بحث را باز میکند که اسم «ولی اله» در حد کفر است - چرا که زبانم لال خداوند چه نیازی به «ولی» و «سرپرست» دارد؟ و از آن فرد باسواد پاسخ شنیده بود که ولی اله معنی اش «بنده گرامی خداوند» است نه سرپرست پروردگار. با شنیدن این معنی جد بزرگوار بنده چنان شیفته نام «ولی» میشود که بمجردیکه ماموران ثبت احوال برای اولین بار در ایران زمین نام خانوادگی را اجباری میکنند، تا سروکله شان طرفهای سه راه سیروس پیدا میشود و از بابا بزرگ خدا بیمارزمان میپرسند «میخواهی اسم فامیلی ات چه باشد؟» در جا جواب میدهد: ولی پور.

با این کار پدر بزرگ با یک تیر دو نشان میزند، هم خودش را «بنده گرامی» باریتعالی میکند و هم - عطف به ماسبق نموده، پدرش را نیز مشمول این امر میکند. اما باین هم بسنده نکرده، به نخست زاد پدرش که ابوی بنده باشند وصیت میکند که نام نخست زاد پسرش (که بنده باشم) را حتماً بگذار ولی اله.

حالا که شما عزیزان وجه تسمیه بنده را میدانید، بد نیست که کمی هم در جریان تاریخچه زندگیم قرار بگیرید. از خدا پنهان نیست، از شما هم پنهان نباشد که من به زندگی نامه بعضی از افراد که از مثنوی مولوی هم کلفت تراست خیلی غبطه میخورم. نه، غبطه نمیخورم - راستی راستی حسودیم میشود. مگر میشود توی این دنیا بعضی ها چنان زندگی متنوع و گاه هم پر تلاطمی داشته باشند که بشود اینهمه درباره آن سرنوشت و بعضی دیگر داستان زندگی شان اینقدر مختصر باشد؟ بنده اینقدر سراین سوال فکر کرده ام که حدوحساب ندارد تا اینکه چند شب پیش مرحومه والده ام بخوابم آمد و سرم جیغ کشید که «چقدر ناشکری مرد؟ دلت میخواست هزار بدبختی و بلا سرت میآمد تا زندگی نامه داشته باشی؟» مادر خدا بیمارزم که خیلی

خیلی عصبانی بود، پس از اینکه جوش و خروشش فروکش کرد، گفت که: «یادت باشد که بیخودی نبود که بابات اسمت را ولی اله گذاشت، تو مشمول ولایت الهی بوده ای».

تاریخچه زندگی بنده اینست که بعد از دیپلم، رفتم بازار وردست پدرم ایستادم به کاسبی و الحمداله کسب خوبی هم داشتم و پول و پله حسابی هم گیرم آمد - زن گرفتم، سه تا بچه: دو تا پسر و یک دختر. شلوغی های انقلاب هم که شروع شد، مثل فشنگ هست و نیست را جمع کردیم و آمدم به لوس آنجلس. همین! حالا قبول میفرمائید که اگر بنده نصف ثروتم را هم به یک بیوگرافی نویس بدهم که از آن داستانی بسازد، حاشا که بتواند باین چند سطر چیزی اضافه کند که شما و خوانندگان بخوانید و کارتان به خمیازه کشیدن نکشد.

اما بفرمائید که کدام هموطن شیریناک خورده ای است که پا باین شهر فرشتگان گذاشته و هوای شاعر یا نویسنده شدن به کله اش نزده؟ کیست که آخرین باری که قلم برداشته و در مورد موضوعی قلمفرسایی کرده، دوره دبستانش بوده که معلم موضوع انشاء داده که «علم بهتر است یا ثروت» و این محصل با عذاب دادن خودش هفت، هشت سطری در مقوله برتری علم بر ثروت نوشته (در حالی که ته دلش داشته واروی این قضیه فکر میکرده) و حالا که به یمن ثروت زیاد به شهر فرشتگان آمده و با خیال راحت دارد زندگی میکند به یکباره احساس نویسندگی به او دست نداده باشد؟ بفرمائید که چقدر آدم می شناسید که منتظر می نشینند تا کسی به رحمت ایزدی به پیوندد و بناگاه از جا میپرند میروند یقه خانواده سوگوار را می چسبند که: «بنده از دوستان صمیمی آن مرحوم یا مرحومه بودم و حق اینست که در فقدان ایشان در مجلس ختم سخنرانی کنم» - و بالا میروند و ... بگذریم.

چند نفر را می شناسید که اباطیلی بنام شعر یا نصیحت یا اظهار نظرهای فیلسوفانه می نویسند و میروند و یقه روزنامه ها یا مجلات را می چسبند

که: «من بمیرم سقراط و افلاطون را ول کن و تراوشات فکری اینجانب را چاپ بزن - البته با یکعدد عکس شش در چهار از بنده!»

آنچه میخوام خدمتان عرض کنم اینست که، اینجا میشود بیوگرافی داشت و قلمزنی کرد و داستان زندگی گفت و بعدش هم، یواش یواش خود را صاحب اندیشه و (با کمی ماساژ) خیزد و افاضات و کرامات معرفی کرد و دست به صدور احکام لازم برای بهبود زندگی مردم زد - و جانم برایتان بگویند که بنده مدتی است باین فکر فرو رفته ام که چه چیز من از دیگران کمتر است و بهمین دلیل هم قدم اول را برداشته ام و این نوشته را سرهم کرده ام و برای اینکه خیلی هم ژستیک باشد، اسمش را گذاشته ام «گوشه ای از دفتر خاطراتم». حال آنکه بنده برای خاطراتم نه دفتری دارم و نه دستکی - اما نگران نباشید، همینطوری میبرم اول پیش سردبیر شوفار و ایشان هم، از قراری که شنیده ام - خواهند گفت: «باشد تا در شورای نویسندگان مطرح شود» و بنده بلافاصله تلفن را برمیدارم و با یکایک اعضای شورای نویسندگان، بقول امریکائی ها «لابی» لازم را میکنم - یعنی اینقدر تلفن میزنم تا عذاب بیایند. بعد آقای سردبیر، که مطلب من را خوانده و با تصمیم صددرصد منفی آنرا با اعضای شورای نویسندگان مطرح میکند با چنان سورپرایزی روبرو میشود که نگو و نپرس، چرا که هنوز دهانش را باز نکرده، همه می افتند به التماس که: «آقا، محض رضای خدا - ما ندید قبول داریم، چاپش کن که این آدم پاشنه در خانه ما را جا برداشته!» و باین ترتیب سردبیر در اقلیت مطلق قرار میگیرد و به یمن پشتکار حقیر، مقاله ام به زیور چاپ آراسته میگردد. و چنین است زندگی نامه من در امریکا. عرض کنم که به لوس آنجلس آمدم با عهد و عیال و گفتیم کجا باید زندگی کرد، همه گفتند: در شهر زیبای بورلی هیلز! ریخته بودند همه به خرید خانه و ملک، اما از آنجائیکه من «بنده گرامی پروردگار» هستم، یک چیزی ته فکرم بمن گفت که دست نگهدار، منم به ته فکرم گفتم: «چشم، دست



پیش که روزی گذار ما افتاد به جانی در این شهر
 که اسمش هست «ولی» دوستی مرا به شمال شهر
 برد و در این منطقه گرداند - البته دیدار به قصد
 خرید ملکی بود که دوست من میگفت میشود خیلی
 ارزان خرید. حالا حدس بزنید که برای کسی بنام
 «ولی اله ولی پور» رانندگی در خیابانها و کوچه پس
 کوچه های منطقه ای که اسم «ولی» را یدک
 می کشید چه حال و هوایی داشت.

در یکی روزهای اول بهار بود، بارانی زده
 بود و چه هوای بهشتی.

شعر:

چو رفتم به رانندگی در ولی
 چقدر کیف کردم بجان ملی
 (توضیح درباره شعر: ملی مخفف اسم عیال بنده
 ملیحه خانم است.)

دنباله شعر:

بمن گفت دوستم بیا ای پسر
 بیا تو در اینجا به خونه بخزا!
 آقای من که شما باشید، انگاری حرف این دوست

نگه میدارم». اما توی بورلی هیلز باید میبودیم چرا
 که خانم و بچه ها و همه دوستان چنین میگفتند.
 ما هم چنین کردیم، فوش در جنوبی ترین نقطه، که
 اینطرف خیابان بورلی هیلز بود و آنطرفش نبود، یک
 آپارتمان اجاره کردیم و نشستیم. آپارتمان توی یک
 ساختمان قدیمی بود و تا دلتان بخواهد پر بود از
 هموطنان تازه مهاجرت کرده. توی راهروها بوی
 خورش قرمه سبزی بود و کوکو و شامی کباب و
 نعره بی امان بچه ها که با توپ فوتبال یکی توی
 کله همدیگر میزدند و یکی هم به درخانه ما و ما
 در طول ۲۴ ساعت شاید بیشتر از ۲۴۰ بار از جا
 می پریدیم!

شعر:

چو کوید به در توپ فوتبال خویش
 حواسم شود ناگهان هی پریش
 (آقا، چقدر سخت است شعر گفتن - تا این کلمه
 «هی» را نگذاشتم قافیه جور نشد!)
 زمان همینطوری جلو میرفت و زندگی به

صدای بابای خدا بیمارزم بود که از آنطرف دنیای زنده ها می‌آمد.

افتادیم به تحقیق - نه ببخشید، به پژوهش (این کلمه را تازگی ها یا گرفته ایم) و دیدیم ای بابا چه مناطق سرسبز کوهستانی توی این شهر هم اسم ماست و چه خانه های قشنگی و مهمتر از همه قیمت ها. با پول یک آپارتمان (از نوع لب مرزهائی که ما در آن زندگی میکردیم) میشد اینطرف یک خانه خیلی گنده خرید - اونهم با همون فاصله ایکه باید از جنوب بورلی هیلز به شمال آن رفت، میشد از ولی به بورلی هیلز آمد.

اپیسود (یعنی فصل) بعدی بیوگرافی حقیر کلنجر با ملی خانم و اهل بیت بود که باید از یک آپارتمان فکسنی لب مرزی میکنندمشان و میردمشان به خانه ای در ارتفاعات ولی با کلی دنگ و فنگ و منظره و استخر و سایر امکانات. باید تشریف داشتید و میدیدید که چه شیون و واویلائی بلند شد، و بهانه ها:

- آقا میگویند تابستانش جهنم است!

- خیر قربان، تابستانش مثل تابستانهای تهران است، همین.

- و میگویند که سرمای زمستانش سرمای زمهریر است!

- هیچ اینطور نیست، گهگاه کمی سردتر از اینطرف است.

- مدرسه هایش پر از «گنگ» است!

- اختیار دارید، شاگرد مدرسه های شهر صاحب اسم من هر ساله در مسابقات سرتاسری هوش در امریکا - مقام اول را حائز میشوند.

و بنده توضیحاتی اضافی هم دادم که قیمت اجناس در فروشگاههای ولی بمراتب ارزانتر است تا بورلی هیلز و شبها شهری بیدار است برخلاف اینطرف که طرفهای ساعت هشت توی همه خیابانها انگاری حکومت نظامی است و کسانی که در لوس آنجلس استخر دارند شاید سال بسال تنی به آب نزنند، حال آنکه در ولی گرمای کافی برای شنا کردن در اغلب ایام سال هست و برخلاف آنچه

میگویند، آلودگی هوا در بیشتر نقاط شهری که اسمش را از من به عاریه گرفته کمتر از سایر نقاط لوس آنجلس است و گفتیم و بردیم و نشان دادیم تا بالاخره با کلی اکراه رضایت خانواده جلب شد. روزی که از بورلی هیلز به ولی می‌آمدیم را هم خدمتان عرض کنم و از حضورتان مرخص شوم. تمام همسایه ها جمع شدند - و نگاهشان را نگو و نپرس - انگار داشتند ما را میبردند بازداشتگاه اسیران جنگی ...

* * *

من، ولی اله ولی پور، حالا سالهاست که با خانواده ام در ولی زندگی میکنم. همه بچه ها به لطف شما و مرحمت پروردگاری که من «بنده گرامی» او هستم، از دانشکده نورتریج که خیلی به بنده منزل نزدیک است فارغ التحصیل شدند و بعدش هم از یو . سی . ال . ا که آنها فاصله چندانی با خانه ما ندارد. با دوستان آپارتمان نشین بورلی هیلزی مان مرتب در تماس هستیم. یکشنبه است ملی، همسرم دارد تلفنی با پروانه خانم (یکی از همان همسایه ها که بالاخره هم برای اینکه از سرجای خودش تکان نخورد، یکی از همان آپارتمانها را خرید) صحبت میکند. پروانه خانم میگوید: «اینجا هوا چنان دم دارد که داریم خفه میشویم». ملی باطلاع ایشان میرساند که بچه های ما توی استخر دارند شنا می کنند ...

باشد که همه ما «بنده گرامی پروردگار»

باشیم.

بعدالتحریر:

بدینوسیله از کلیه اعضای محترم شورای نویسندگان شوفار که اولین اثر بنده را به زیر چاپ آراستند نهایت سپاسگزاری خود و خانواده را ابراز نموده، اکنون که برای انجام امر مهمی از ولی رهسپار لوس آنجلس هستم، از همگان خداحافظی نموده و سال خوبی را برایتان آروز دارم.
شعر:

(می ببخشید، هر چه به مغزم فشار آوردم نتوانستم چیزی سر هم کنم).



و من اشک بر چشم

شعیانو گفتم

دسترسی به این ایده ال موجود نیست. در این باره مطالعه بسیار کردم و ضمناً هر بار با صاحب نظر و عالمی روبرو شدم این مسئله را با او نیز در میان گذاشتم. از جمله دنیس پرگر نویسنده و گوینده مشهور، الی ویزل نویسنده نامی و برنده جایزه صلح نوبل و پروفیسور بائر استاد دانشگاه عبری اورشلیم که بخاطر فعالیت‌های روزنامه نویسی ام با نشریه شوفار مصاحبه هائی با آنها داشتم.

دنیس پرگر چنین معتقد بود که: «تعداد جوانان یهودی که معتقد به مذهبی جدید یا طرفدار فرقه ای عجیب و غریب میشوند بسیار اندک است. خطری که جوانان یهودی را تهدید میکند بطور کلی بی مذهبی است. بشر طبعاً تابع اکثریت است و وقتی در اجتماعی آزاد مجبور به زیستن با اقلیت نیست اگر تربیت صحیح یهودی نداشته باشد، طبیعی است جذب اکثریت میشود. متأسفانه خانواده های یهودی به این حقیقت پی نبرده اند که یهودیت یک روش زندگی است بهمین جهت برای آن اهمیت زیادی قائل نیستند و این احساس به کودک هم سرایت میکند و طبیعی است که در آینده بکلی پشت پا به مذهب خواهد زد. باز تکرار میکنم اگر به نوجوان یهودی تفهیم شود که چرا باید یهودی

کوچ اجباری تجربه تلخی است، همچون ضربه ای مهیب است که بر جسم و جان وارد میشود، ابتداء بدن گرم است و عظمت ضربه چندان محسوس نیست اما به مرور درد وحشتناکش آزار دهنده تر و جان فرساتر میشود.

زمانیکه جزو اولین موج مهاجرین بهمراه خانواده ام در این «شهر فرشتگان» ساکن شدیم بخاطر هیبت ضربه گیج بودم، مسائل متعدد مغزم را بخود مشغول میداشتند. اما ارجحیت مسائل بغرنج تر را هنوز بخوبی احساس نمی کردم. لابلای همه این آشوب های فکری و با وجود اینکه ساکنین نوپای این اجتماع پراشوب بودیم به دلیلی که بخوبی بر خودم هم روشن نیست عظمت یک مسئله و ارجحیت شدید آنرا احساس میکردم و آن خطر تحلیل رفتن نوجوانان و جوانان یهودی ما در جامعه اکثریت بود. متوجه بودم که این جامعه جامعه ایست آزاد، بی بند و بار بدون انطباط و میدانستم که جوانان چگونه شیفته چنین آزادیهائی میشوند. شبانه روز فکر و ذکرم به این مشغول بود که به طریقی فرزندانم را پایبند سنت ها و ریشه های یهودی و ایرانیشان کنم و در این راه بسیار بی قرار و ساعی بودم. میدانستم که فقط یک راه حل ساده و طلائی برای

باشد زندگی در چهارچوب یهودیت را پذیرا خواهد شد.

بله، «اسیمیلیشن» یا تحلیل رفتن قوم یهود در مذاهب اکثریت را با الی ویزل هم مطرح کرده بودم و او چنین عقیده داشت که: «مسئله تحلیل رفتن قوم یهود در مذاهب اکثریت، مسئله جدیدی نیست. اگر در مورد حنوکا به دقت مطالعه کنید پی می برید که مکابنی ها بیش از هر چیز با همین مسئله خاص به مبارزه برخاستند. اعتقاد من براینست که هر یهودی باید شخصا با وسوسه جذب اکثریت شدن مبارزه کند. یکی از عوامل موثر در مبارزه با این وسوسه، آشنائی با فرهنگ، سنت ها و ادبیات یهودی است. پس از این آشنائی متوجه میشویم که از دست دادن این فرهنگ و سنت با تمام زیبایی های خاصش، تأثیر انگیز است.»

این شنیده ها و خوانده های بسیار دیگری از تجارب صاحب نظران در طی سالهائی که فرزندانم در حال رشد و شکل گیری بودند مرا در نحوه تربیت آنها برای وفادار ماندن به ریشه های دینی، قومی و فرهنگیشان یاری میدادند ولی صد البته والدین هرگز در مورد هیچ مسئله ای که به نحوی به فرزندشان مربوط میشود آسایش خاطر کامل ندارند. امسال قبل از موعد پسخ دو تجربه بسیار متفاوت با دو فرزندم داشتم. تجربه ای که به میزان قدرت ریشه های دینی شان مربوط میشد. چند روزی قبل از موعد، طی یک مکالمه تلفنی با پسرم که برای ادامه تحصیلات در ایالت دیگری اقامت دارد برآن شدم تا اشاره ای به موعد کرده و تذکراتی به او بدهم. او که در سال سوم رشته پزشکی به تحصیل اشتغال دارد، برای اولین بار بخاطر نداشتن تعطیلات و مشغله زیاد درسی قادر نبود برای شب سدر به ما بییوندد. از صدایش خستگی و بی رمق بودن بیش از حد احساس میشد شاید هم فرصت مناسبی برای سفارش های مادرانه نبود ولی بهر حال احساس میکردم که باید انجام وظیفه کنم. به او گفتم که چند روزی بیشتر به موعد نمانده و بهتر است از خریدن نان خودداری کند، در فکر خرید مصا

باشد و گرچه دو هم اطاقی غیر یهودی دارد ولی صلاح است که یک قسمت یخچال را به غذاهای مخصوص اختصاص داده و از بقیه قسمتها که حامس دارد جدا نگهدارد. شاید خسته از فشار درس و بیخوابیها و مطمئنا ناراحت از اینکه چرا مثل سالهای دیگر نمیتواند موعد را با ما باشد، در عوض اشاره به این مسائل که ناراحتش میکرد مثل همه فرزندان دیوار کوتاه را پیدا کرده بود و با صدای گرفته گفت: «مادر من هزار گرفتاری دارم تو بمن سفارش موعد و حامس میکنی مگر دور از خانواده میشود موعد درست و حسابی داشت؟»

احساس کردم فرصت مناسبی برای چنین تذکری نبوده است ولی نمیشد بحث را نیمه کاره رها کنم صلاح هم نمی دیدم زیاد زیر فشارش بگذارم. در مغزم ندائی می شنیدم که به فرزندم که تربیت کرده ای و ریشه های محکمی که برایش آبیاری کرده ای اعتماد کن، ندای دیگری حکم میکرد که نباید خلع سلاح شد. به او چنین پاسخ گفتم که: «تو کودک خردسالی نیستی که من برایت تعیین تکلیف کنم، منم با تو نیستم که بدانم چه میکنی و چه نمیکنی فقط تذکر مادرانه ای بود. خسته هستی و بیشتر نمیخواهم به این بحث ادامه دهم فقط بدان که منصفانه و عاقلانه نیست که تو آن حلقه سستی باشی که باعث از هم گسستن زنجیری شود که میبایست باعث ارتباط ریشه های دینی چند هزار ساله گذشتگان تو به آیندگان باشد.» سکوت سنگینی برقرار شد، خداحافظی کردم و گوشی تلفن را گذاشتم. چند هفته بعد طی مکالمه دیگری بمن گفت: «آن شب که از حلقه سست زنجیر حرف میزدی میخواستی بمن احساس گناه بدهی، این عادلانه نبود» جواب دادم: «من بهیچ وجه چنین قصدی نداشتم، آنچه که من گفتم تذکر یا هشدار بود مادرانه که ملیونها مادر و پدر دیگر هم مشابهش را انجام داده اند. بعنوان مثال الی ویزل را ذکر میکنم. از او سؤال میکنند که با تمام زجرهائی که در دوران هالوکاست متحمل شده است چگونه میتواند به ریشه های دینی خود وفادار باشد و

پاسخ مشهور او اینست که: من تنها پسر خانواده ام
بودم، نمی توانستم حلقه های این زنجیر را از هم
بگسلم. غیر ممکن بود که ۳۵۰۰ سال گذشته با
وجود من پایان برسد، بهمین دلیل من هم بار این
۳۵۰۰ سال تاریخ را بلند کردم و روی شانه های طفل
خردسالم گذاشتم». باز سکوتی برقرار شد، احساس
میکردم قانع و تسلیم شده است. صلاح نبود بیشتر
در این باره بحث کنیم پس صحبت را عوض کردم و
بعد با آرامش به یکدیگر شب بخیر گفتیم و مکالمه
تلفنی را قطع کردیم.

دقایق متوالی در فکر غوطه میخورم گرچه به
عمق احساسات یهودی اش اطمینان کامل داشتم ولی
باز فکرم کاملاً آرام نمیشد. یکبار دیگر درست
مثل روز بر میسوایش شعر قشنگ «به پسر» اثر
لعبت بخاطرم آمد. پسر شاعره نامی چون فرزند من
و شما برای ادامه تحصیل راهی دیار دیگر شده،
لعبت پسرش را به پیچکی تشبیه میکند که شاخه
گسترده و از فراز دیوار گذشته و به باغ های
دیگران سر کشیده و باغبان یا مادر نگران است و
امیدوار که او برای همیشه به باغبانش، زادگاهش و
خاکی که ریشه هایش در آن نزع گرفته وفادار بماند.
چند خطی از آن شعر زیبا را زیر لب زمزمه کردم.

سالها رفت و آن نهال عزیز
پیچکی سربلند و سرکش شد
تیزرو، بی شکیب، ناآرام
همچنان شعله های آتش شد

* * *
در و دیوار خانه را یوشاند
در پی نور سرکشید از بام
رفت آن سو به باغ همسایه
تا مگر بیشتر بجوید کام!

* * *
گرچه سر شاخه های سرسبز
سایه بر دیگران کند ایثار
آه آیا بیاد خواهد داشت
ریشه اش مانده این سوی دیوار؟

* * *

آه آیا بیاد خواهد داشت
که همه تاروپور او اینجا است
گر بهشت است آن سوی پرچین
چه ثمر، چون غریبه ای تنها است

* * *
ترسم آن شاخه های نازک و ترد
بشکند کنج باغ بیگانه
باغبانهای غیر را غم نیست
گر شود خشک برگ این خانه

* * *
ساقه هر چند سبز و سرشار است
لیک از ریشه قوت می گیرد
باغبان بیمناک آب، از آنک
ریشه در خاک تشنه می میرد

* * *
باغبانی است کار او هر روز
همه شب فکر نور و خاک و هوا
تا مگر هر چه بیشتر سازد
نیروی رشد ریشه هایش را

* * *
بیمش از آنکه شاخه های بلند
سرکشد چون به باغ همسایه
بشکند خشک و بی ثمر گردد
وقت پیرایه، گاه آرایه

* * *
تو چو آن پیچک عزیزی و من
باغبانی که بیمناک خاک توأم
ریشه های تو چون در این خاک است
پاسدار بهار خاک توأم

* * *

چند روز بعد تجربه جالب دیگری داشتم، در
همین زمینه ها ولی در خطی متفاوت. این بار
قهرمان داستان دخترم بود که با نامزدش به بحث
نشسته بود. بحث بر سر این مسئله بود که خوردن
یک سالاد یا نوشیدن چای و قهوه در رستوران و در
هفته موعود نیشان آیا اشکالی دارد یا نه. نامزدش را
عقیده براین بود که اگر گوشت غیر کاشر و نان

خورده نشود، رستوران رفتن اشکالی ندارد. من در آشپزخانه بودم و راستش را بخواهید استراق سم میکردم یا بهتر بگویم سراپاگوش بودم تا بدانم دخترم چه خواهد گفت. تصورم براین بود که او هم با این نظر موافقت خواهد کرد. ناگهان متوجه شدم که دخترم چون سخنرانی پرتوان مشغول رد این نظریه است و با حرارت و آب و تاب بسیار از نظر خود مبنی بر یک هفته کامل پرهیز از غذا خوردن در رستوران به دفاع برخاسته است. جملاتی از قبیل «یک هفته باید خود را از درون و از بیرون تصفیه کنیم»، «اگر این چنین ادامه دهیم یک سنت چند هزار ساله بمرور از میان خواهد رفت»، «این دیسپلین بما قدرت بیشتر خواهد بخشید» و جملاتی گاه عمیق تر که تحت تأثیر احساسات بخاطرم نمانده است میخکوبم کرده بود. تا به آن لحظه دخترم را این چنین محکم در دفاع از اعتقادات دینی خود ندیده بودم چقدر استدلالش با طرز فکر من در این زمینه هماهنگی داشت. بحث مدتی طولانی ادامه

داشت. نامزدش هم دلایل قوی در رد نظریات او داشت ولی دخترم که گویا ناگهان همه آموخته ها و خوانده ها را در این زمینه ها یکجا بخاطر آورده بود توانست نامزدش را متقاعد کند و شنیدم که توافق کردند که یک هفته تمام بجز در منزل در محل دیگری غذا صرف نکنند. رضایتی عمیق بوجود مستولی شده بود، اشک برچشم شحیانو گفتم و شکر خداوند را بجا آوردم که زنده مانده ام و شاهد این فصل از زندگی دخترم شده ام. ندانی در درونم میگفت: «گاه وزش باد ساقه های نازک وجود نوجوانان را به این سو و آن سو میکشد ولی اعتقادی پدر و مادر شبانه روز ریشه را قوت بخشند، نهال جوان ریشه کن نمیشود و بالاخره محکم و استوار میگردد و گویا وقتی جوان خود تشکیل خانواده میدهد بیش از همیشه به این واقعیت پی میبرد که دیگر خود مشغول برپا نگهداشتن آشیانه ای است که اگر براساس ایمان بنا نشده باشد دچار زوال خواهد شد.

شما هم می توانید از دست چربی های اضافی بدن خود خلاص شوید

در ۱۵ سال گذشته گروه پزشکی مرکز تحقیقاتی تغذیه

Harvard Medical School مسائلی را که افراد چاق در کم کردن و ثابت نگاه داشتن وزن با آن روبرو هستند مورد مطالعه قرار دادند و برنامه جامعی که نتیجه این تحقیقات است، اکنون در کلینیک ما در دسترس شما میباشد. این برنامه شامل مراحل زیر می باشد:

- ۱- اندازه گیری چربی های بدن: با روش جدید Biochemical Impedance Analysis
 - ۲- معاینه پزشکی و چک آپ کامل: شامل آزمایشات تیروئیدی و اندازه گیری چربی های خوب و بد خون
 - ۳- رژیم غذایی مخصوص: (حدود ده هفته) و بدنبال آن برنامه ای برای مصرف متعادل غذاهای معمولی برای ثابت نگاه داشتن وزن بدن
- در این برنامه تأکید بر آزدست دادن چربی های بدن است (نه فقط از دست دادن وزن) و از هیچ دارویی استفاده نمی شود، مگر اینکه اختلالات هورمونی وجود داشته باشد.

DARYOOSH SAMI, M.D., F.A.A.P.

دکتر داریوش سامی

9401 WILSHIRE BLVD., #735
BEVERLY HILLS, CA 90212

TEL (310) 205-0607

کشتارگاه



«در همان لحظه شومی که انور سوکار (فلسطینی انتحاری) بمب بخود بسته را در میان جمعیت منفجر کرد و ۱۹ یهودی را فقط بجرم یهودی بودن بقتل رساند و گروهی را هم مجروح کرد، خدا ناگهان آن منطقه و آن کشتارگاه را ترک و ابلیس و وردستان او در آن خلا خزیدند و قهقهه چندش آورشان با ناله مجروحین لت و پار شده درهم آمیخت و آسمان به فغان در آمد...

قربانیان هولوکاست در قبرهای دسته جمعی بخود لرزیدند و در یک طرفته العین عصاره همه عناصر ناپاک و آلوده و اهریمنی کائنات در آن محوطه کُشتارگاه متبلور شدند و جان گرفتند ... از اعماق دوزخ، ارواح خبیث هیتلر و آیشمن و همه نازیان بدرک رفته شاد و سرمست شدند و به انورسوکار و صلاح شاکر و اربابان و تحریک کنندگان آنان مرحبا گفتند و زیادت طلبیدند ...»

در این دوره لبریز از خشونت و بی رحمی و ممنوع کشی، ماجراهای خونین و وحشتناک آنقدر

سریع و پشت سرهم و بلاانقطاع روی میدهند و رویهم انباشته میشوند که فرصت جذب کردن و درک پیام های مخوف و دردناک آنها نیست و انسان گاه به گریه می افتد.

این خبر دردناک را بخوانید تا بعد با هم گریه کنیم و با هم بخشم در بیآنیم و با هم به نیروهای ابلیسی افراتیون و قدرت جهنمی آنان در شست و شوی مغزی دادن پیروان ساده لوح و ساده دل و فریب خورده لعنت بفرستیم.

در ماه ژانویه دو جوان فلسطینی انتحاری در اسرائیل بفاصله چند روز از یکدیگر با بستن بمب به دور کمر خود هم خودشان را منفجر کردند و هم ۲۱ زن و مرد و کودک بیگناه اسرائیلی را بوضع فجیعی به قتل رساندند.

یکی از این انتحاری ها سوکار نام داشت و برادرش ضمن مصاحبه ای گفته بود که او در ابتدا برای برادر شهید (!) شده خود قدری گریه کرده است ولی وقتی خون و گوشت و امعاء و احشاء متلاشی شده یهودیان را در تلویزیون دیده است غرق شادی و شغف شده و دست از گریه کردن برداشته!

یکی دو روز قبل از این ماجرای خونین، جوانی دیگر قبل از اینکه بمبی را بر خود بسته به میان قربانیان بی گناه و بی خبر از همه جا بخرامد، در درون خانه خود با پدر و مادر و اعضای فامیل به پایکوبی و دست افشانی میپردازد و از اینکه او بزودی با کشتن خود و چند زن و کودک و پیر و جوان یهودی به بهشت خواهد رفت در پوست نمی گنجد. اسم او صلاح شکار بود و بیش از ۱۸ سال نداشت.

این دو خبر وحشتناک را یکبار دیگر بخوانید و ببینید چطور پشت انسان را می لرزاند و بی تردید هر انسان صاحب عقل سلیمی را هم به گریه می اندازد. این گریه برای این نیست که قاتل عرب است و قربانی از همکیشان ما و این دو قوم پسر عمو هستند. این گریه برای این نیست که برادر سوکار از تماشای دست های قطع شده و امعاء و احشاء متلاشی شده فرزندان یعقوب غرق شادی و

شغف میشود.

این گریه برای قدرت ابلیسی رهبران گروه های افراطی است که بر روح و جان و قلب و مغز و هستی پیروان خود استیلا یافته اند.

این گریه برای جوانانی است که هنوز پشت لبشان سبز نشده و دهانشان بوی شیر میدهد ولی تشنه خون هستند و تحت نفوذ رهبران ابلیس صفت و از دوزخ گریخته خود اینطور داوطلبانه و مشتاقانه حاضرند بهر جنایتی دست بزنند و جان خود را هم فدا کند در حالیکه خیلی از این رهبران قلبی در ماشین های ضد گلوله ملیون دلاری از صدمه و گزند محفوظ هستند و هدفشان نابودی است و با هرچه که بوی صلح و صفا و ماماشات و هم زیستی بدهد مخالفند.

اینها حتی بزرگسالان و پدران و مادران خیلی از جوانان فریب خورده را هم شست و شوی مغزی داده اند که تا آنجا که در مرگ در شرف وقوع (منفجر شدن) پسران خود جشن میگیرند و آنان را به حمله مرگ میفرستند.

وحشتناک اینجاست که این توطئه گران و رهبران افراطی که پیروان جوان فریب خورده و ساده لوح و ساده دل و گمراه را به سلاخی و خودکشی و هم نوع کشی ترغیب میکنند و وعده بهشت میدهند، خود اهل جهنم هستند و نمیدانند.

آنها بطور وضوح میگویند خون یهودیان را بزیور و ما ترا به بهشت میفرستیم آنها با منتهای بی شرمی میگویند زنان را بیوه کن و کودکان را یتیم کن و وقتی خودت هم در این سلاخی منفجر شدی روح ترا روانه رضوان میکنیم.

در اینجا وقاحت و حماقت سنگدلی و ساده دلی با هم روبرو شده اند و حماقت و ساده لوحی دارند فایق میشوند.

وقتی فردی زودباور در سرازیری تعصب افتاد، برایش هرگونه جنایتی مجاز میشود و ریختن خون هر بیگناهی حلال و مستحب است. تعصب سرطان روح است و نفس مسموم آن نابودی بیار می آورد. آیا این پیشوایان دیو صفت چه اهرمی را در

درون پیروان ساده لوح و فریب خورده خود میگردانند و چه دکمه ای را در مغز یا قلب این بدبختان فشار میدهند که آنان را به صورت حیوانی سبع و زخم خورده در می آورند و بهر جنایتی وادار میکنند؟ آیا قدرت ابلیسی نفرت و کینه جوئی از کجا سرچشمه میگیرد؟ تشنه بودن بخون همنوع تنها بصرف اینکه او از آئین دیگری و نژاد دیگری است و بزبان دیگری حرف میزند بچه نحوی در یک فرد مایه میگیرد و ریشه میدواند؟

این کینه و نفرت و تعصب و شست و شوی مغزی آنقدر مخوف و مخرب و سرگردان کننده است که گاه همکیش را هم بر علیه همکیشی وامیدارد و برادر به برادر رحم نمی کند. به خون ریزی های الجزیره نظری بیفکنید. به صربستان و بوسنی نگاه کنید. به ایرلند (قبل از ترک موقتی مخاصمات) توجهی بفرمائید به رواندا و سودان و سومالی و خیلی از ممالک دیگر را از یاد نبرید.

نفس دیو صفتان متعصب همه چیز را آلوده و ناپاک و پلید میسازد و مثل تیزابی که از دوزخ آمده باشد هر چه را که دوست داشتنی و مقدس است در درون انسان از بین میبرد و نابود میکند.

* * *

در آن لحظه شومی که سوکار (فلسطینی انتحاری) بمب بخود بسته را در میان جمعیت منفجر کرد و ۱۹ یهودی را فقط بجرم یهودی بودن بقتل رساند و گروهی را هم مجروح کرد، خدا ناگهان آن منطقه و آن کشتارگاه را ترک گفت و ابلیس و وردستان او در آن خلاء خزیدند و قهقهه چندش آورشان با ناله مجروحین در هم آمیخت و آسمان بفرغان آمد.

در یک طرفه العین عصاره همه عناصر ناپاک و آلوده و اهریمنی در سراسر کائنات در آن محوطه کشتارگاه متیلور شدند و جان گرفتند.

از اعماق دوزخ ارواح خبیث هیتلر و آیشمن و سایر نازیان بدرک رفته شاد و سرمست شدند و به سوکار و صلاح شاکر و اریابان و تحریک کنندگان آنان مرحبا گفتند و زیادت طلبیدند. بعد از انفجار

بمب برای چند لحظه بارانی خونین و تیره رنگ ذرات و تکه های گوشت و رگ و پی و استخوان های در هم شکسته و نیمه سوخته کشتگان را بر سر زخمی ها و زنده ها فرو ریخت.

بعضی از اعضاء و جوارح متلاشی شده و انگشت های از دست جدا گشته و چشمان از حدقه درآمده و البسه بخون آغشته شده به شاخه درخت مجاور او نریده ها گیر کردند و خون از آنها چکید و دل همه را خون کرد.

در سراسر دنیا خیلی از نوع پرستان پاک طینت و صلح جو (چه مسلم و نصارا چه گبر و بودائی) این خبر را شنیدند و در رسانه های عمومی دیدند و بخشم در آمدند و آنرا تقبیح کرده وحشیانه و ابلیسی خواندند. ولی افراطیون بی رحم و پیروان فریب خورده و ساده لوح سر این سلاخی و کشتن افراد بیگناه نازیدند و قاتل را قهرمان خواندند و تجلیل کردند و از اینکه از بهشت (!) سر در آورده غبطه خوردند و از تماشای مناظر خونین منطقه انفجار بمب سیر نشدند.

حقاً که باید همه احساسات انسانی و رحم و شفقت در نهاد انسان کشته شده باشد که از دیدن اجساد متلاشی شده و درهم شکسته زنان و کودکان بیگناه لذت ببرد و بحال نشسته بیفتد.

افراط اقلیم ابلیس است و تعصب کورکورانه در دوزخ نصیح گرفته و ریشه دوانده است. افراطیون از هر فرقه و گروهی که باشند از فراریان خطه دوزخ هستند و دشمن خونی صلح و آرامش و هم زیستی. گذرنامه بیشتر آنان از جهنم صادر شده و امضای ابلیس را دارد و با خون نوشته شده. این سیاه قلبان دیر یا زود به مأوای لعنتی خود در اعماق دوزخ باز خواهند گشت ولی قبل از اینکه گور خودشان را گم کنند خیلی از افراد بی گناه را روانه حجله مرگ خواهند کرد.

نیت این گروه ناپاک است و حامی آنان ابلیس و نفسشان مسموم کننده و روحشان متعفن و دارند دنیا را به آتش میکشند. برای از پا در آمدن آنان نباید از پا نشست. *

نوشته: فرزانه طالعی

خالق و قاتل

شاید ذکر این حادثه مضحک خالی از تفریح نباشد و به یادآوری اش بیارزد، گرچه کمدی نیست اما همانطور که ما را یک چند روزی در حال بهت و تعجب (بیشتر تعجب) گذاشت، لحظاتی باعث سرگرمی شما شود.

به گمانم همین تابستان گذشته بود که صبح خیلی زود پانیزی طرف ساعاتی ۵ یا ۵:۳۰ صبح کم کم آفتاب سرورکه اش پیدا میشد، اهل خانه همگی در خواب خوشی بودیم و سکوت حکمفرما، یکباره با صدائی مهیب، ر زنده (بیشتر زنده) و با لرزشی به شدت یک زلزله بسیار نیرومند از خواب پریدم. بچه ها جیغ کشان و فریاد زنان و گریه کنان (بیشتر گریه کنان) به اطاق ما هجوم آوردند که چه بود، چه بلائی، چه صدائی، و چه لرزشی؟ ما به اصطلاح والدین با تجربه و سرد و گرم روزگار چشیده سخت حیرت زده در رختخواب نیمه نشسته حاج و واج مانده بودیم که این دیگر چه نوع و چه سیغه ای است؟

اگر اشتباه نکنم صدا هیچ شباهتی به آسمان غره و رعد و برق نداشت، شباهت به گردباد و تندباد و طوفان هم نداشت، با زلزله و پس زلزله هم هیچ نسبت و شباهتی نداشت. در اثر فغان به عرش رسیده بچه ها بخود آمدیم و سراسیمه و پا برهنه (بیشتر سراسیمه) بطرف صدا که از جانب حیاط خانه شنیده بودیم دویدیم. اول فکر کردم آیا این یک خطای باصره است و چشمهائی خواب زده مان آلبالو گیلان می چیند یا اینکه واقعا براستی اتومبیل سیاهرنگ آخرین مدل همسایه وسط حیاط علم شده و با سر فرو رفته به دیوار خانه. راننده طفلک هم همانطور بیحال و گیج (بیشتر بی حال) پشت فرمان میخ شده نمیدانست چه بلائی بر سرش آمده. کمک کردیم از ماشین پیاده شد آبی به دهانش



کردیم و پیشنهاد گل ختمی یا گل کاسنی، گفت خیر. داستان را پرس و جو شدیم، ابتدا بنظر رسید صدایش گرفته ولی رفته رفته گرم شد و اینطور که یادش می‌آمد گویا اتومبیل را که در گاراژ خانه اش پارک بوده روشن میکند که طبق معمول به سرکار برود همانطور که دنده عقب می‌گیرد در اینجا اتومبیل زبان نفهم خیره سر (بیشتر نفهم) یکهو با سرعت سرسام آور بی حسابی به خیابان هجوم میبرد و جناب همسایه هم بناچار نیش گازی میدهد که دوباره برگردد سر جای اولش که گویا نیش گاز مبدل به تخته گاز میشود و اتومبیل دوباره با همان سرعت و غرش درخور هیبتش از گاراژ میگذرد، دیوار را خراب می کند، خاک را کنده از حیاط ما عبور میکند تا بالاخره به ساختمان برخورد کرده و نیمی از دیوار خانه ما را می شکافت و می ایستد.

ما که شکایتی نکردیم و از ما گذشت اما همسایه محترم کلی به گزاف از بیمه دریافت داشت و آنچه جالبتر از آب درآمد علت و دلیل تصادف بود. میدانید که این اتومبیل‌های جدیدالتاسیس همگی به کامپیوتر مجهزند. البته در بخش کامپیوتر و تکنیک جدید فقیرتر از آن هستم که حرفی داشته باشم فقط شنیدم که در این مورد عجیب و غریب (بیشتر غریب) کامپیوتر سهلا و سهوا (بیشتر سهوا) اشتباه کرده. بهمین سادگی. کامپیوتر هم که مغز و احساس ندارد وقتی اشتباه میکند و دچار سرگیجه و دل پیچه میشود کار بهمین دشواری از آب بیرون می‌آید.

در اینکه این خالق در عین حال قاتل عصای دست انسان شده علی القاعده کسی نباید شک و تردید کند چرا که انسان امروزی بدون کامپیوتر شل و کور و کر است. بشر امروزه با کامپیوتر و فرآورده های آن نزدیکی و مقاربت بیشتر پیدا کرده تا با فامیل و اعضای خانواده. در اصل بشر این قرن با انواع کامپیوترهای رومیزی و روزانوئی و جیبی و بغلی و زیر بغلی مزدوج شده و اینجاست که انسان بوسیله کشفیات خودش بنوعی در طول راه جریمه میشود و سنگی را که ساخته تا بنائی عظیم با آن

بسازد گاهی شدت بر سر و کله اش اصابت کرده و مجروحش میکند. این را که گفتم بیاد مطلبی افتادم از هارون آلرشید و بهلول که حتما معرف حضور هستند.

روزی بهلول پیش هارون میرود، خلیفه در حال صرف شراب بود. سعی میکند شراب نوشیدنش را از بهلول پنهان کند از بهلول میپرسد:

اگر کسی انگور بخورد حرامست؟

بهلول می گوید: «خیر».

خلیفه می گوید: «بعد از خوردن انگور آب هم بالای آن بنوشد چطور؟»

بهلول جواب میدهد: «اشکالی ندارد».

خلیفه مجدداً میپرسد: «بعد از صرف انگور و آب مدتی در آفتاب بنشیند چه مانعی دارد؟»

بهلول جواب میدهد: «باز هم مانعی ندارد».

خلیفه بخودش جرأتی میدهد و می گوید: پس چه دلیل دارد که همین آب و انگور را اگر مدتی در آفتاب بگذارند حرام میشود؟

بهلول می گوید: «اگر قدری خاک برسر انسان بریزید آیا صدمه ای به او میرساند؟» هارون می گوید «خیر؟»

بهلول می گوید: «اگر بعد از خاک قدری هم آب روی آن بریزند آیا موجب ضرر و زیانی میشود؟» هارون میگوید: «خیر».

بهلول می گوید: «حالا اگر همین آب و خاک را با هم مخلوط کنند و از آن خشتی بسازند و بر سر انسان بزنند آیا صدمه ای می رساند؟»

هارون می گوید: «البته، سر انسان می شکند».

* * *

حاصل آنکه امید دارم از منافع و مزایای اکتشافات و اختراعات بشری بیشتر برخوردار باشیم و اگر به جبر زمان به آن گردن می نهیم کمتر برده و بنده اش باشیم و خشتی را که ساخته دست خودمان است برسرمان فرو نیفتد و خدای ناکرده باعث شکستگی نشود.



دفتر حقوقی

فرهاد اریل

(فرهاد یاقوتی اریل)

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا



Law Offices Of

FRANK Y. ARIEL

آسیب بدنی ناشی از تصادفات اتومبیل، تصادفات در محل کار یا زمین خوردگی
امور جنایی (سرقت از مغازه ها و رانندگی تحت تاثیر الکل و مواد مخدر)
تنظیم وصیت نامه، تراست (TRUST)، و انحصار وراثت
امور تجارتي و بازرگانی (تشکیل، ثبت و انحلال شرکتها)
امور ساختمانی و معاملات املاک
امور مهاجرت و تابعیت
امور مالی و ورشکستگی
روابط مالک و مستاجر
امور کالکشن COLLECTION

(310) 286-2626

1801 CENTURY PARK EAST, TWENTY-FOURTH FLOOR, CENTURY CITY, CA 90067

«ملت ما، در طول تاریخ از بی تفاوتی و بی اعتنائی دیگران صدمات بسیار دیده است و برماست که نشان دهیم که در اینگونه لحظات بحرانی انسانها چگونه باید بیاری یکدیگر برخیزند».

* * *

زمانی که جمعیت کثیری از آوارگان رواندا، به زئیر پناهنده شده و دسته دسته در اثر بیماریهای گوناگون، گرسنگی و سرما تلف میشدند، پزشکان و پرستاران هداسا، داوطلبانه همراه با تیم مجهز پزشکی ارتش اسرائیل به زئیر رفتند، لحظه ای از کوشش شبانه روزی آسوده نماندند تا با دانش و تجربه تحسین برانگیز خود، و با مقادیر معتناهی دارو و لوازم پزشکی و مواد غذایی و بالاتر از همه، با شفقت، محبت و رحم یهودی خویش، سلامت و عافیت نثار آنان نمایند.

در قلب افریقا

قرمز شکفته اند ولی در این صحراء پُشته هائی از اجساد که در سرمای شب تلف شده اند را در زیلوه‌های حصیری پیچیده اند و آنچه تهوع آور است، ساقه های موز و نیشکری است که زنان فروشنده دوره گرد برروی آنان تکیه داده اند تا بفروش برسانند. در نیمساعتی اینجا، در کمپ کی مومبا، در گودال هائی که با بولدوزر حفر شده، اجساد را دسته جمعی دفن میکنند بوی تعفن و آلودگی آزار

تابستان گذشته، هنگامیکه دولت اسرائیل، تصمیم به فرستادن کمک های فوری پزشکی به گوما در زئیر گرفت، طبیعی بود که هداسا، قسمتی از این برنامه را بعهده بگیرد.

در شهر، برفراز دیوارهای خانه هائی که به سبک دوران مستعمراتی ساخته شده گل های کاغذی انبوه انبوه، بچشم می خورد. در دشت ها، آنجائیکه هنوز زیر پای آوارگان لگدمال نشده، گلهای زرد و

دهنده است.

دکتر آری ایلداد، رئیس بخش سوختگی هداسا و سرپرست گروه اسرائیلی میگوید: «ما اینجا آمدیم زیرا نمی توانستیم نسبت به چنین درد و زجری بی تفاوت بمانیم».

هشت هواپیمای باری ۱۳۰ ارتش آنها را شبانه باینجا آورده و در تاریکی صحرا، میان مرز شرقی زئیر و رواندا، به میان بیش از یک میلیون پناهنده، هواپیما بر باریکه کوچکی فرود آمده است. چندین تن دارو و لوازم بیمارستان صحرایی، پانزده دکتر که پنج نفرشان از هداسا هستند همراه با پرستاران با این هواپیما آمده اند. همگی بمحض ورود، شبانه مشغول برپا کردن چادرهای بیمارستان صحرایی شده اند. سربازان، پرستاران پزشکان و افسران همگی با هم همکاری میکنند. دکتر ملوین شاپیرو که رئیس بخش بیماریهای عفونی هداسا است، لوازم بیمارستانی را در چادرها جا میدهد. در مدت کمتر از بیست و چهار ساعت، فقط اسرائیلی ها بودند که بیمارستانی کاملاً مجهز و آماده بکار در فاصله صدها مایلی سواحل دریایچه کیوا در جنوب شهر گوما برپا داشتند و بیماران از هرگوشه بسوی پرچم سفید و آبی که بر فراز چادرها در اهتزاز بود هجوم آوردند.

اسرائیل از جمله پیش قدمان کمک به پناهندگان بود و کمک های چشم گیر و عظیمش بمراتب گسترده تر و مهمتر از تمام کشورهای غرب و آژانس های امدادی بوده است.

اسرائیل علاوه براین گروه پزشکان، یک تیم فوق العاده چهل نفری شامل متخصصین و پرستاران که بیشترشان افسر و سرباز بودند نیز گسیل داشت. با توجه به ابعاد گسترده فاجعه، از سرعت مبارزه خود بر علیه مرگ و نابودی این مردم نکاست و در همان روزهای نخست سیصد نفر را از مرگ حتمی نجات داد. دکتر شموئیل شاپیرو میگوید: «برای افریقا این تعداد بمنزله قطره ای از دریاست و لیکن مسئله نجات جان از این قیاس ها دور است و مسئله دیگری است».

آقای یوسی سارید وزیر محیط زیست کشور اسرائیل که همراه این تیم امدادی آمده است میگوید «ملت ها در دوران گوناگون از بی تفاوتی و بی اعتنائی دیگران، صدمات بسیار دیده است و برماست که نشان دهیم که در اینگونه لحظات بحرانی انسانها چگونه باید بیاری یکدیگر برخیزند».

بیمارستان صدویست تختخوابی برپا شده بسیار مجهز و کاملاً خودکفا بود و مستقلاً انجام وظیفه میکرد. از جمله در آن آزمایشگاه کامل، قسمت رادیولوژی، چادرهای مخصوص مداوای کودکان برپا شده بود. در میان ساختمان نیمه تمامی در آن نزدیک، اطاق عمل مجهزی ساخته شد و پرچم اسرائیل را بر فراز دیوار سیمانی آن نصب کردند. تعداد بسیار از بیماران ویائی را که اکثر بچه ها بودند، بوسیله خوراندن دارو و غذا و از طریق تزریقات تحت معالجه قرار دادند.

در اورشلیم، دکتر شموئیل پنحاس، اظهار داشت که چون هداسا در افریقا تجربه های قبلی داشته، از تصمیم دولت مبنی برارسال فوری کمک استقبال کرد. او میگوید: «ما فوراً اعلام داشتیم که دقیقاً میل داریم مسئولیت عمده ای در کار امداد بعهده بگیریم و در این راه کاملاً با آنها همکاری خواهیم کرد». او همچنین اضافه میکند: «با فرستادن تعداد زیادی از اطباء و متخصصین به افریقا، بارسنگین وظایف آنها در اینجا بدوش بقیه که کار سنگین خودشان را نیز میباید انجام بدهند افتاد و باید خاطرنشان کنم که تمام افراد مؤسسه هداسا بسهم خود فداکاری های بزرگی کرده اند».

اولین گروه پزشکان، پس از دو هفته بازگشت، ولی اسرائیل عملیات امداد را تا روش هاشانا ادامه داد.

آتش بس دو ساله رواندا، در پی جنگ های ده ساله، باردیگر در ماه آوریل سال قبل، هنگامی که رئیس جمهور آن کشور در یک حادثه هوائی کشته شد درهم شکست و آتش جنگ دوباره شعله ور گشت. افراد قبیله هوتو که رئیس جمهور از میان آنان برخاسته بود با قساوت وحشتناکی بیش از نیم

مليون نفر از افراد قبیله رقیب خود «توتسی» را قصابی کردند آنگاه از ترس انتقام و معامله بمثل، افراد قبیله «هوتو» پابفرار گذاشتند. قریب یک میلیون نفر از آنان به شهر گوما سرازیر شدند و در آنجا طعمه ویا و اسهال خونی گشتند. دکتر شاپیرو علت آنرا آلودگی آب دریاچه کیوو که متعفن و گندیده شده و جنازه های پوسیده از آب بالا میآورد، میداند. آنهائی که هنگام صبح بیمار می شدند تا شب دوام نمی آوردند زیرا اسهال و استفراغ شدید و از دست دادن سریع آب بدن جسم آنان از بین می برد.

در بدو ورود اسرائیلی ها، روزانه دو هزار نفر طعمه مرگ می شدند ولی پس از معالجات سریع اطباء اسرائیلی و گروه های امدادی دیگر، مخصوصاً با فراهم آوردن آب پاک این ارقام رو به سقوط نهاد. دکتر وان انگهارد رئیس بخش بیماریهای عفونی کودکان هداسا میگوید: «نتیجه کوشش های ما چنان چشمگیر و دلگرم کننده بود که همه مان را بشوق آورد بطوریکه از طلوع آفتاب تا ساعت های بعد از غروب با تلاشی باور نکردنی کار میکردیم».

دکتر انگهارد بچه کوچکی را که بیش از سه سال نداشت با خود آورده بود تا به پرورشگاهی که بوسیله گروه امداد برپا شده بود بسپارد. این بچه نحیف و کوچک را زنی در کوچه پس کوچه ها یافته بود و چون خودش در اثر گرمسنگی و بیماری قدرت نگهداری او را نداشت دست بدامان اسرائیلی ها شده بود. دکتر انگهارد با ملاحظت بسیار به طفل رسیدگی کرد و میگوید: «بی شک آن زن جان این بچه را نجات داده است». دکتر وانگهارد در جنگ یوم کیبور ۱۹۷۳ در گولان مدال شجاعت دریافت کرده است.

در اواخر ماه جولای، دوران اولین هفته ورود اسرائیلی ها، هشت هزار کودک بی سرپرست و آواره را در کمپ ها جمع کردند و از میان آنها، اسرائیلی ها بیمارترین ها را برای معالجه حق تقدم میدادند. از امدادگران انگلیسی، دکتر پال یونسون، کودکان خردسال را که اطفال کمتر از یکساله نیز

در میانشان بود، در یک صف طولانی ردیف کرده بود تا واکسینه کند. این کودکان با بهت و ترس در سکوت رقت انگیزی بانتظار بودند زیرا می بایستی آنها را برعلیه فلج و سرخجه واکسینه کرد. دکتر یونسون میگوید: «اسرائیلی ها، از میان این کودکان، بیمارترینشان را برای معالجه انتخاب میکنند. کمک آنها بسیار اصولی و بنیادی است. آنها حتی از وسائل طبی، و داروهایشان نیز بجا میدهند و خدا خودش میداند که ما چقدر احتیاج داریم». سرگرد ایلان مالکی بیست و نه ساله افسر عملیات امدادی پزشکان با لبخندی میگوید: «امروز بنظرم روز بهتری است. دیروز، در فاصله ای دورتر، گودالی را پر از جنازه های بچه ها دیدم. تصور نکنید که منظره مرگ برای من تازگی دارد، خیر، ولیکن چنین فاجعه ای با این ابعاد، اثر طاقت فرسا و عمیقی در روح ما باقی میگذارد که هرگز فراموش نمیشود».

خبر موفقیت اسرائیلی ها در سرعت معالجه، دارا بودن وسائل و داروهای مورد نیاز، بزودی در همه جا پخش میشود و امداد گران از دیگر گروه ها، بیماران صعب العلاج و مشکوک را نزد اسرائیلی ها که همچنان ساعات طولانی از طلوع آفتاب تا نیمه های شب کار میکنند، میفرستند.

مهر و شفقت بی شائبه و انسانی گروه اسرائیلی تحسین برانگیز است. این صفت انسانی تا بدانجاست که اطباء، افسران و همه کارکنان از دادن خون خود نیز به بیماران کوتاهی نمیکردند. یکی از دکترها میگوید: «یک دختر پنج ماهه که سینه پهلو کرده بود با وجود معالجه دقیق و مراقبت شدید، بعلت کم خونی، بهبودی نمی یافت و چون خون مردم اینجا اکثراً آلوده به انواع بیماریهای خونی نظیر مالاریا، ایدز و اسهال خونی است، بهترین راه استفاده از خون خودمان است و چون گروه خونی این طفل با من یکی بود، بلافاصله از خون خود استفاده کردم و خوشحالم که بچه نجات پیدا کرده و بهبودی یافت».

هر شب دکتر ایلداد و دکتر وانگهارد، با

جیب به سرکشی و دیدار از سرپرستان گروه های دیگر میرفتند. با وجود راه طولانی و پر از دست انداز و خستگی شدید از کار طولانی، چون میدانستند که تجربه و مهارت هم چنین داروها و وسائل طبی آنان مورد نیاز است از این کمک ها دریغ نمی کردند.

خانم کلیر بایتو، که از افراد گروه امدادی ایرلند بود، مردی را که در اثر تصادف با کامیون بشدت مجروح شده بود، به بیمارستان صحرایی اسرائیلی ها آورد، او میگوید: «اینجا حیرت انگیز است. حال می فهمم چرا همه حرف اینجا و اینها را میزنند!» حتی گروه هائی که سابقه پشتیبانی از فلسطینی ها را داشتند و معروف به همگامی با آنان بودند نیز نمی توانستند از تعریف و تمجید اسرائیلی ها خودداری کنند. آن ماری هویی، سخنگوی «پزشکان بی مرز» گروهی که قبلاً به نوار غزه برای مداوای تروریستهای فلسطینی رفته بودند، میگوید: «یک بیمارستان با این ابعاد، در اینجا یک احتیاج درجه اول نیست، ولی خوب، چون حالا اینها ساخته اند ما هم استفاده می کنیم!!»

آتششان کله قندی «نیراگونگو» بر فراز این فاجعه در قلب افریقا سایه افکنده سایه رعب انگیزی، گاهگاه مواد مذاب از دهانه اش سرازیر میشود. صدای بلندگوها بر فراز چادر بیمارستان صحرایی، بگوش میرسد که به افراد یادآوری میکند قرص ضد وبا را فراموش نکنند، در این همه غریب، شوخی های تلخی، به سبک سریال تلویزیونی M.A.S.H. که طنزی از آنچه در بیمارستان های صحرایی نیروی امریکا در ویتنام میگذشت دارد، بین بعضی از کارکنان رد و بدل میشود. بسبک همان سریال یکی از پرستاران را «هوتو» و دیگری را «توتسی» نام نهاده اند. حتی خانم سرپرستار را «هات لیز» نامیده اند یعنی لب های داغ! ولی باید دانست که فقط چند نفری دل و حوصله این شوخی ها را دارند و اکثریت از مقایسه موقعیت با این سریال هالیوودی دلخور هستند. سرهنگ امیر شلومو، معاون فرمانده این واحد میگوید:

«آنچه که در اینجا میگذرد مطلقاً جنبه شوخی و طنز ندارد. فقط اینکار تحمل وحشت و رنج محیط را کمی آسان تر میکند». در میان بیماران وبائی، اسهال خونی و غیره، شاهد حادثه شورانگیزی میشویم. نوزادی بی نفس دنیا آمده و مادر بدبخت می بیند طفلش مرده است اما با سرعت و کوشش بی نظیری پزشکان، نوزاد را به تنفس واداشته اند، و با سرفرازی و خشنودی فراوان، او را همراه مادر با توشه ای گرانبها شامل شیر خشک و مواد غذایی و حتی چند بسته بزرگ پوشک بخانه روانه میکنند. مادر برمیگردد که حقشناسی خود را ابراز کند و برای قدردانی، با شادی اعلام میکند که نام فرزندش را «رئوت اسرائیل» گذاشته است. رئوت بزبان عبری بمعنی دوستی است و در اسرائیل شهرکی باین نام نیز وجود دارد و چند نفر از اطباء و اعضای گروه از آن شهرک آمده اند.

اولین عصر جمعه فرا میرسد. آفتاب در سواحل دریاچه کیوو غروب میکند باید باستقبال شبات برویم. اسرائیلی ها مشغول تهیه و تدارک وسائل هستند و برگزاری این مراسم را با دعای مخصوص آغاز میکنند. رهبری دعا را دکتر شاپیرا بعهده گرفته و در میان آنها ابی ناتان را می بینم مردی که چندین سال تلاش و کوشش، سفرها و گفتگوهایش، گرفتاریها و دشواریهای بسیارش را در راه صلح برای اسرائیل و اعراب خوانده و شنیده ایم. ابی ناتان نیز برای شبات خورشتی از آلو و مغز بادام فراهم آورده است. همگی مشغول خواندن سرودهای شبات میشوند این مراسم در این نقطه از افریقا و برای این مردم بسیار غریب و ناآشنا است ولیکن بهمان درجه جالب و شادی آفرین. منظره این خانواده از همه خانواده های اسرائیل که مرکب از افسران، سربازان، اطباء و جراحان و پرستاران و یک ملت آسیب دیده و پناهنده است بی اختیار این گفته را بذهن می آورد، «هر چند بار مسئولیت این فاجعه بردوش تو نیست، لیکن تو خود میدانی که نمی توانی آنرا نادیده بگیری و ماموریت وجدانی خویش را بانجام نرسانی.» ✽

سروده: منوچهر کهن

از مجموعه شعر «ذوق حضور»



تابوت عهد

و ...

رود بود که می رفت
و عشق بود که می ماند

تابوت عهد، مرا می خواند

من

بارگران سایه و سرگردانی
برشانه ام

و سکوت

در تمامی سلولهای تنم

در گذار از گزند امید و لبخند

و ابر خدا بود

که گسترده بود

و پنهان می داشت

همه آفتاب و هیاهوی بیابان تف زده را

سکوت کوه

و سایه مرداب

و باران که راه می سپرد و می بارید

و رود که



شوفار

«من شوفار را کلمه به کلمه میخوانم ، حتی آگهی هایش را»

این گفته را ما از بسیاری از شما دوستاناران شوفار می شنویم.

آنانکه با دادن آگهی های خود از ما پشتیبانی می کنند ،

دوستاناران ما از آنان پشتیبانی خواهند کرد .

آگهی در شوفار به سود شماست - تلفن: ۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳)

جیب به سرکشی و دیدار از سرپرستان گروه های دیگر میرفتند. با وجود راه طولانی و پر از دست انداز و خستگی شدید از کار طولانی، چون میدانستند که تجربه و مهارت هم چنین داروها و وسائل طبی آنان مورد نیاز است از این کمک ها دریغ نمی کردند.

خانم کلیر بایتو، که از افراد گروه امدادی ایرلند بود، مردی را که در اثر تصادف با کامیون بشدت مجروح شده بود، به بیمارستان صحرایی اسرائیلی ها آورد، او میگوید: «اینجا حیرت انگیز است. حال می فهمم چرا همه حرف اینجا و اینها را میزنند!» حتی گروه هائی که سابقه پشتیبانی از فلسطینی ها را داشتند و معروف به همگامی با آنان بودند نیز نمی توانستند از تعریف و تمجید اسرائیلی ها خودداری کنند. آن ماری هویی، سخنگوی «پزشکان بی مرز» گروهی که قبلاً به نوار غزه برای مداوای تروریستهای فلسطینی رفته بودند، میگوید: «یک بیمارستان با این ابعاد، در اینجا یک احتیاج درجه اول نیست، ولی خوب، چون حالا اینها ساخته اند ما هم استفاده می کنیم!!»

آتشفشان کله قندی «نیراگونگو» بر فراز این فاجعه در قلب افریقا سایه افکنده سایه رعب انگیزی. گاهگاه مواد مذاب از دهانه اش سرازیر میشود. صدای بلندگوها بر فراز چادر بیمارستان صحرایی، بگوش میرسد که به افراد یادآوری میکند قرص ضد ویا را فراموش نکنند، در این همه غریب، شوخی های تلخی، به سبک سریال تلویزیونی M.A.S.H. که طنزی از آنچه در بیمارستان های صحرایی نیروی امریکا در ویتنام میگذشت دارد، بین بعضی از کارکنان رد و بدل میشود. بسبک همان سریال یکی از پرستاران را «هوتو» و دیگری را «توتسی» نام نهاده اند. حتی خانم سرپرستار را «هات لپز» نامیده اند یعنی لب های داغ! ولی باید دانست که فقط چند نفری دل و حوصله این شوخی ها پا دارند و اکثریت از مقایسه موقعیت با این سریال هالیوودی دلخور هستند. سرهنگ امیر شلومو، معاون فرمانده این واحد میگوید:

«آنچه که در اینجا میگذرد مطلقاً جنبه شوخی و طنز ندارد. فقط اینکار تحمل وحشت و رنج محیط را کمی آسان تر میکند». در میان بیماران و بانی، اسهال خونی و غیره، شاهد حادثه شورانگیزی میشویم. نوزادی بی نفس بدنیا آمده و مادر بدبخت می بیند طفلش مرده است اما با سرعت و کوشش بی نظیری پزشکان، نوزاد را به تنفس واداشته اند، و با سرفرازی و خشنودی فراوان، او را همراه مادر با توشه ای گرانبها شامل شیر خشک و مواد غذایی و حتی چند بسته بزرگ پوشک بخانه روانه میکنند. مادر برمیگردد که حقیقتش خود را ابراز کند و برای قدردانی، با شادی اعلام میکند که نام فرزندش را «رئوت اسرائیل» گذاشته است. رئوت بزبان عبری بمعنی دوستی است و در اسرائیل شهرکی باین نام نیز وجود دارد و چند نفر از اطباء و اعضای گروه از آن شهرک آمده اند.

اولین عصر جمعه فرا میرسد. آفتاب در سواحل دریاچه کیوو غروب میکند باید باستقبال شبات برویم. اسرائیلی ها مشغول تهیه و تدارک وسائل هستند و برگزاری این مراسم را با دعای مخصوص آغاز میکنند. رهبری دعا را دکتر شاپیرا بعهده گرفته و در میان آنها ابی ناتان را می بینیم مردی که چندین سال تلاش و کوشش، سفرها و گفتگوهایش، گرفتاریها و دشواریهای بسیارش را در راه صلح برای اسرائیل و اعراب خوانده و شنیده ایم. ابی ناتان نیز برای شبات خورشتی از آکو و مغز بادام فراهم آورده است. همگی مشغول خواندن سرودهای شبات میشوند این مراسم در این نقطه از افریقا و برای این مردم بسیار غریب و ناآشنا است ولیکن بهمان درجه جالب و شادی آفرین. منظره این خانواده از همه خانواده های اسرائیل که مرکب از افسران، سربازان، اطباء، و جراحان و پرستاران و یک ملت آسیب دیده و پناهنده است بی اختیار این گفته را بذهن می آورد، «هر چند بار مسئولیت این فاجعه بردوش تو نیست، لیکن تو خود میدانی که نمی توانی آنرا نادیده بگیری و ماموریت وجدانی خویش را بانجام نرسانی.» ✽

سروده: منوچهر کهن
از مجموعه شعر «ذوق حضور»



تابوت عهد

و ...

رود بود که می رفت
و عشق بود که می ماند

تابوت عهد، مرا می خواند

من

بارگران سایه و سرگردانی
برشانه ام

و سکوت

در تمامی سلولهای تنم
در گذار از گزند امید و لبخند

و ابر خدا بود

که گسترده بود

و پنهان می داشت

همه آفتاب و هیاهوی بیابان تف زده را
سکوت کوه

و سایه مرداب

و باران که راه می سپرد و می بارید
و رود که



شوفار

«من شوفار را کلمه به کلمه میخوانم ، حتی آگهی هایش را»

این گفته را ما از بسیاری از شما دوستداران شوفار می شنویم.

آنانکه با دادن آگهی های خود از ما پشتیبانی می کنند ،

دوستداران ما از آنان پشتیبانی خواهند کرد .

آگهی در شوفار به سود شماست - تلفن: ۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳)

بی وقفه می سرود

که در ملال تهی می شود

جنگل، برهنه

نیاز به مردانی است

رود، سترون

که دست موسی را

دریا، خاموش

در اهتزاز نگهدارند

و نمی دانستم چرا

و زادهٔ مریم را

فقط در کتابها

از صلیب

درخت، سبز

فرود آرند

و آفتاب، روشن

و نیاز به تابوت عهد

و باران، بالنده است

تا برافروزد

که جز

آتش آسمانی را

خورشید سرد

احساس سرگردانی و سرگردانی بود و غربت و

و درخت زرد

حرمان

نمی دیدم

تمام جهانیان

در من زیسته بودند

دیربست مرغان

با پرسه آرامش

بر نیل فرود نمی آیند

در بیکرانه آزادی

سکوت عتیق قرون است

و آنچه را که می جستند

و اضطراب شبان

نیافته بودند

و تنهایی و تنهایی

و باران وار

و سرگردانی ابدی

به یکباره در من گریسته بودند

که در تمام زمین ریشه کرده است

و روزها ...



فدراسیون یهودیان ایرانی

جوانان با استعدادی که جین تحصیل بطور نیمه وقت با ما همکاری دارند در ازای وقتی که داوطلبانه در اختیار ما میگذارند، موسسات

آموزشی و دانشگاهها به آنان امتیاز (CREIT) میدهند.

به جمع جوانان فعال در فدراسیون یهودیان ایرانی به پیوندید.

تلفن فدراسیون: ۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳)

زمستان بود
 و میلاد و مرگ آدمیان
 و روز بود
 و شب بود
 پایان جهان
 و بهار بود ...
 بهاری که
 در طول روز خلاصه می شد و می مرد
 و خزان که سالهای سال
 در تداوم خود ریشه می دواند
 و امید که به هیأت حجاب
 مرا می ربود و رها می کرد
 * * *

و عشق بود که می ماند
 ورود بود که بی قفه می سرود
 و باد بود که هم چنان شیون می کرد
 و آفتاب بود که می تابید
 و ابر خدا بود که گسترده بود
 بر فراز بیابان و دغدغه قوم
 و آفتاب و جهان
 در مرز ابر و باد
 همراه سایه و دریا
 به تنهایی تن ها می پیوستند

و رود بود که می سرود
 و باران بود که ریز و یکریز می نشست
 و غم بود که می غنود
 و گریه بود که زمزمه می کرد
 و باد بود که می وزید
 در برهوت تنهایی
 و تنهایی بود و تنهایی
 که می برید
 و می بارید
 بر یکایک قلبها
 تا پایان جهان
 و روزها
 که یکنواخت
 در ملال فرو می ریخت
 و عشق!
 آمیزه آفتاب و سراب
 که در آستانه وصل
 می گریخت
 ترس از ابدیت
 خنده های دروغین را می پرورد
 و زندگی
 تکرر تکرارها بود
 و «در زیر آفتاب هیچ چیز تازه نبود»

شوفار

تاریخ یکشنبه ۱۸ ژوئن ۱۹۹۸ را بخاطر بسپارید.

مهمانی شام برای سپاسگزاری از یکایک نویسندگان و دست اندرکاران شوفار، نشریه
 فدراسیون یهودیان ایرانی، در المپیک کالکشن و تشویق این خدمتگزاران دلبسته به
 جامعه یهودیان ایرانی.

در این مهمانی با ما باشید - تلفن فدراسیون: ۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳)

بزرگ شدن

فرهاد رستمیان یکی از جوانان فعال و صاحب ذوق جامعه ماست که مدتهاست می شناسمش. فرهاد می نویسد و شعر میگوید، هم به فارسی و هم به انگلیسی - و تصادفی نیست که در نوشته های فارسی او رگه هائی از شیوه نگارش و سبک «انگلیسی نویسی» دیده میشود.

میشد این کار قشنگ را «فارسی نویسی» کرد - اما چرا؟ این زبان نسل جوان ماست با شیوه گویش و نگارش ویژه ای که هم بدیع است و هم دلچسب. باشد که نوشته پُر بار فرهاد راهگشائی باشد برای آن گروه از خوانندگان جوان ما (که ره توشه ای از زبان مادری خود دارند، اما آموزش کلاسیک آنها به انگلیسی بوده) تا قلم بردارند و بنویسند و برای ما بفرستند. پیوستن فرهاد رستمیان را به جمع قلمزنان شوفار خوشامد میگوئیم.

چیزهائی را باید با جان و دل گرامی داشت و چه چیزهائی را نه.

شاید بزرگ شدن آن حس غریبی باشد که دیگر نه فقط غریبه نیست بلکه بسیار هم آشنا است. منتها نمیتوانی به زبان بیاوری اش، نمیتوانی ترسیمش کنی یا به قلم بیاوری اش. آن حسی که همیشه و همیشه با تواست منتها تازه داری درکش میکنی، تازه مزه اش را که هم تلخ است و هم شیرین چشیده ای. آن حسی است با آن به بستر میروی، با آن بیدار میشوی، با آن کار میکنی، با آن پدری یا مادری میکنی، و با آن از وجودت به دیگران میبخشی و عاشقانه عشق میورزی و تازه، تمامی این کارها را فردا و پس فردا و تمامی روزهای بعد از آن هم دوباره و صد باره تکرار میکنی.

احمد شاملو میگوید: «روزگار غریبی است نازنین»، اما «غریبی» روزگار را نمیتوان از آن

چندی پیش نامه ای داشتم از دوستی دیرینه. با آن که در آن سوی دنیا زندگی میکند و مدتهاست همدیگر را ندیده ایم، با خواندن نامه اش دنیائی از خاطرات برایم زنده شد. در بخشی از نامه اش، درد دل کرده بود که بزرگتر شدن چه سخت است. در پاسخ به او (و بیشتر از او، در پاسخ به خودم) چنین نوشتم:

شاید بخشی از بزرگتر شدن این است که انسان «حجمش» بیشتر میشود، برای اینکه بسیاری چیزها را تحمل کند و بخود نهیب بزند که این نیز میگذرد ... شاید بزرگتر شدن توانائی دیدن است، توانائی تشخیص لحظات خوب و شاید کوتاه زندگی، لحظاتی که بسیار عزیزند؛ با فکر و وجود آدمی عجین شده جزئی از تاروپور او میگردد. نگاهها، اشکها، لبخندها و گفته ها، عمقی دیگر پیدا می کنند و کنار هم بودن ها معانی دیگری میابند. شاید بزرگ تر شدن یعنی درک آنکه چه چیزهائی واقعا در زندگی مهمند و چه چیزهائی نه؛ چه

از: جهانگیر صداقت فر

تداوم

بی ریشه نیستم
کز هراس نسیمی
بیهوده تن بیفکنم به خاک نیستی،
یا سرفروندهم به خواری تسلیم،
یا حتی،
خود پشت خم کنم به سوی قبله ی باد
به نیت تعظیم.

* * *

اصالت من
پشت دارد به تبار دلیران؛

اصل م
ره میبرد ز مسلخ تاریخ
تا دور دست قلمرو ایمان
و رسالت م رهائی انسان است
ز نامردمانی توفان.

* * *

ای جوجکان آشیانه نهاده به دنج ایمن من
بی ریشه نیستم،
اینگونه تن سپرده به تازیانه ی باد؛
اینگونه سر نهاده در گذرگه جلاد،
بی ریشه نیستم.

گرفت. روزگار همیشه و همیشه «غریب» بوده و خواهد بود. شاید بزرگ شدن یعنی آنکه با «غریبی» روزگار نجنگی، بلکه با آن کنار بیایی؛ با «غریبی» روزگار غریبه نباشی، بلکه با آن آشنا شوی، و آنچه را که روزگار برایت به «ارمغان» می آورد، چه خوب و چه بد، چه تلخ و چه شیرین، با آغوش و فکر باز بپذیری و در مقابل سختی ها، نپرسی که «چرا؟»؛ فقط و فقط شانه هایت را استوار نگاه داری ... و در مواجهه با خوشی ها از ته دل بخندی و کمی از آن خنده ها را برای روز مبادا، برای روبرو شدن با سختی ها، در جیب و نزدیک به قلبت نگاه داری ... آنوقت شاید روزگار خیلی هم طعم «غریبی» ندهد.

و بالاخره شاید بزرگ شدن بیش از هر چیز دیگری جست و جو است، جست و جوئی در خود؛ منتها نمیدانی که دنبال چه میگردی، نمیدانی گم کرده ات چیست، اما میگردی، بعضی اوقات آن را پیدایش میکنی و چون گرانبهاترین دست مایه زندگی، به مثابه گوهری جاری شده از خروش بی انتهای هستی، در آغوش میگیری و در دلت، برای لحظه ای کوتاه، بخود میگویی که «بزرگتر شدم»، و به یکباره آسایشی بر وجودت حکمفرما میشود و آن چنان احساس سبکی میکنی که مشتاقانه تسلیم این «آرامش جان بخش» که سراسر پیکر تشنه و منتظرت را در می نوردد میشوی؛ احساس میکنی که انگار همه چیز در جای خودش قرار گرفته و تو به مکانی فراتر از تمامی موانع و دشواریهای زندگی قدم گذاشته ای ... حیف که این پیاده روی در عرش، این والاترین احساس روحانی و این شیرین ترین پاداش کندوکاوی طولانی در خود، همیشگی نیست و بزودی درمیابی که باید جست و جو را باز از سر بگیری تا دوباره و صد باره این گم کرده را پیدا کنی ...

و شاید در لابلای همین کنکاشها و جستن ها است که بزرگتر میشوی ...
و بزرگتر شدن را درک میکنی ...
و بزرگتر شدن را با زندگی تجربه میکنی.

there or would like to be. I know of many guys who say they would like it if the girl made the first move of initiating a conversation, or getting his attention from across the room. Many guys would like it if the girl chose a restaurant.

On the same token, many girls I've spoken to are tired of always waiting for the guy to make the first call or start the conversation. They would like to see a guy across the room and be able to approach him or ask him to dance without being judged. They too would like to initiate asking for a date.

I guess we can't suddenly change everything and completely play role reversals. In fact, I don't think many people would approve of going to that extreme of reversing. After all, it's been a part of our culture and has been carried on for generations. However, many things have been altered from one era to the next, and

we are coming very close in modifying some of those famous historical Persian dating routines already. Many of these may not take place with the boys and girls of this present generation, but I am beginning to witness the next generation approaching changes casually and quietly.

With my friend and her brother, we managed to come to a conclusion. There must be a little bit of participation from both ends in order to balance it out. Both boy and girl should chip in meeting and dating process equally in order to get to know each other better. That way, it would be a much more balanced scale with no extra weight on one particular side only.

Once it is played out fairly, boys would not complain about always having to take the first initiation, and girls would not complain about having to wait until finally asked out.

CEDARS-SINAI MEDICAL CENTER INTERPRETER SERVICES IS LOOKING FOR

Qualified per diem interpreters that have medical terminology skills in both English and Farsi.

If you would like to apply for one of these per diem positions you can:

**Apply at the Employee Relations Office
Located at 8723 Alden Drive, from 8:30 AM to 3:00 PM
Monday through Friday**

**You can mail or fax your resume with cover letter to:
Interpreter Services
Cedars- Sinai Medical Center, Room 1639-B
Los Angeles, CA 90048
Fax (310) 659-0385**

ROLE REVERSALS

By: Sepideh Haggayan

Shofar inadvertently omitted Sepideh's name as the writer of the poem "The Living Tree" which appeared in our previous edition.



It was Sunday afternoon and I went over to my friend's house to pick her up and go out. While I was waiting for her to get ready, I got into a conversation with her brother. I've known them both for almost three years and have talked about and shared many of our experiences with one another.

As I happened to be sitting on their antique-style chair in the formal guest room reserved for "important" people, the "oh-so" familiar conversation about Persian style dating came up.

We shared our feelings about how repetitious everything is. Boy's mom gets phone number from girl's mom, boy calls girl, girl decides to go out with boy, boy chooses a restaurant, boy picks girl up, boy-girl sit politely in restaurant, boy drops girl home afterward, boy calls girl back ... if fireworks!! While we were jokingly going over the dating system, an idea rushed through my mind. Why not try reversing the roles?

O.K., I'm not saying lets drop

everything we've always done and switch to this new method of dating. Let's just consider it.

So while we were discussing these new ideas, we thought of how interesting and unusual it would be if our society truly did reverse the roles. If we went to the other extreme, here's how it would go...

Girl's mom gets boy's phone number from boy's mom. Girl calls boy, boy decides to go out with girl, girl chooses a restaurant, girl picks boy up and meets parents. Girl gets interviewed by boy's parents. Any past relationships? Here before or after the revolution? Where do you reside? Any cooking or homemaking experience? After their approval, girl takes boy to restaurant or place of her choice, drops boy back home and thanks him for a lovely evening and calls boy back ... if fireworks!

Yes, all of this sounds slightly foreign and novel to some, but on the other hand, many people are already half way

One Night In My Waking Hours

By: Farid Safaie-Kia

The moments begin; it is when I am reminded that I have been called for. My fellow worshippers summon me to join them. They are amongst my many friends. As I step out I see their arms stretched out towards me as to touch me and draw me closer to their souls, the life force, the God. They become me and through them I apprehend my being as an image of the infinite light. I am now one with them, a Tree. As I walk past the first few souls, I notice the many smaller friends, the little purple and white flowers as they smile in the moonlight. They are happy that the sun has gone so now they can repose in the calm of the night. Some have stretched themselves to the limit as if in a prayer; they hold out their petals and hope for a new day. Alongside of me walks a creature of pure soul, the prime example of instinct and unconditioned love, two often abused qualities in us humans. He walks slowly with his nose in the grass, following the scents of so many different creatures, knowing that some life form has been in that spot just before him. What was it, he wonders, and where did it go? And all is forgotten with the next scent; a fresh moment of being, a total rebirth of experience. Questions come and go like the movements of the waves. He lives not knowing how blessed he is to be alive, to be a part of this glory. His life is lived to the utmost capacity without an effort, like my other friends, the trees. With excitement of

the new moment he runs around and pulls me with him. As I look around I notice the houses around me with the people in them, my fellow Homo sapiens. It all seems so civilized. Shelters next to each other, a place to recline from this fascination of being. At least I know a few souls around me who use their shelter as such. Undisturbed by the distractions of this man made reality, they walk each step slowly spellbound by the beauties, sensations, fears, and pains. I look down and see my companion staring at me with a solemn face. Showing his fatigue he leads me to my shelter and his. As I walk in I hear a familiar voice, so warm as if music in my heart; it is my mother talking on the telephone. Enjoying the feeling as I walk up to my chamber I hear her speaking to me while she is still on the telephone. It is as if she wants to be assured of my presence, the way the sparrow always keeps her newborn under her wings; so I shout back from upstairs to relieve her from her longing. As I walk into my room I wonder to myself what exactly it is that makes us creatures forget this glory during so many hours of our daily being. Why do we deny our true nature only to become an extension of the mold that society has made for us? We even have a difficult time becoming who we pretend to be. And at the end of this chaotic harmony all is the same, the flowers smile, the rivers flow ...

A B Y S S

By: Rebecca Moradian

That day the air was hot and humid in the south.
It was summer on Sunday.
I was four, playing in the backyard of our home
Dad testing the chlorine, measuring solutions of red green and blue.
I remember my tiny feet, skipping along the sanded tiles
of the swimming pool.
Short, black hair cut like dad's.
Mom said, "You had too many curls to keep it long."
She was feeding the baby inside and watched occasionally,
through beige curtains.
Right, left, right, balancing my toes a few times around.
I focused on the lines that divided each tile.
Counting them, with my lids shut and my thin arms held up high.
I wanted to fly like a bird and greet the clouds,
that looked like faces.
The melody of the locusts grew deeper.
A humming sound that shook the trees.
The sun singed into the tiles and scorched my feet.
A skip, to a hop and now I am running.
The memory of when I slipped into the deep,
I could not swim.
Cringing my fists, where the ledge seemed farther away.
Cold water sliding through my wrinkled hands.
Too young to know that death would stop my heart.
Another body dropped into this pool
Like a bullet shot with speed.
My mother to my rescue.
In her arms I felt as an embryo inside her womb.
Inhaling her breath to capture mine.

IN QUIET TIME

By: Guitta Karubian



In quiet time before day breaks
When stillness fills the air
She lays asleep amid hushed grey
Wrapped in innocence and silk.
With toes curled in she seems so young.
A child dreaming of stars
But the woman is dreaming of him.

His heart erupts, awakening
Alone in quiet time.
His eyelids rise before the sun
And dreams melt into thought.
He draws her face with every breath;
Her name beats in his heart.
Her name. Such peace. The night is gone
But still her kiss remains.

UNTITLED 1

By: Natalia Foroutan

She provides me with love and reality checks
when they are needed.
She listens to my little suicides,
and relates to everything I say.
She's been through it before so she
shows me how.
I can cry to her
I can laugh with her
And I will always love her with all my heart.
When I need a friend
I know she'll always be there -even if
it takes her a little while.
I have great respect for her
because she speaks what she feels
and let's no one stand in her way.
She teaches me about myself.
I know that if she can make it, so can I.
She is my light when all is dark.
She is my reassurance.
She is my love.
She is my friend.
She is my sister.



SHOFAR

WE ARE LOOKING FOR PEOPLE JUST LIKE YOU

*Write to us. Write with us.
Pick up your pen and lift your voice.*

WE ARE LISTENING

handsome young dentist enjoyed a dinner salad and angel hair pasta while the timid young virgin nibbled over so carefully on a shrimp salad and bread. It is this reporter's opinion that the two were out on the first of what promises to be many 'official' dates before they eat cookies' at the home of the virgin's parents. Are those wedding bells I hear at the Beverly Wilshire? Good luck to you, Mister Dentist, and remember, keep your hair out of the water until next spring."

Actually, that was fun to write. But seriously, is this what we want? Are we reading this articles just to see familiar names in print? What does it say when we are more concerned about seeking names, about protecting reputations, than in seeing the messages, the bigger pictures? What does it say when we are missing the forest for the trees? Or, to put it in Persian perspective; missing the "khoresht for the sabzi." We're missing the point.

As individuals, none of us is any more special than anyone else; we are all in the same boat. The essays are not about individuals, they are about people. Before any individual believes that any story or piece anywhere is written only about them or concerns them alone, they should realize that they are part of a bigger picture. Not the center of it, just a part o it. The essays are portraits of US: sketches, drawings, vignettes that describe OUR community and its mysteries, ancient traditions and cultural histories that make up OUR colorful community. They don't highlight any one person or family in particular, they're about all of our families. Think of these essays as one long, detailed and colorful nude painting of ourselves. Nobody looks too flattering, no one looks too humiliating. There are some exaggerations on both sides. Mostly, I hope, they contain some form of truth about all of us. ★

موسسه حسابرسی و خدمات مالی

C.P.A. حمید فانی

C.P.A. بیژن رامینه

عضو انجمن حسابداران حوزه امریکا و کانادا حسابداران حوزه کالیفرنیا

بابتش از ۱۵ سال سابقه کار با مؤسسات بزرگ بین المللی

RAMINEH & FANI
HAMID FANI
Certified Public Accountant
 12100 Wilshire Blvd., Suite 635
 Los Angeles, CA 90025
 (310) 447-5500

- مشاوره و برنامه ریزی مالیاتی برای اشخاص و شرکتها
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی
- تهیه صورتهای مالی جهت استفاده مدیریت، بانکها و سایر مؤسسات اعتباری
- ثبت و نگهداری دفاتر مالی و طرح و تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری
- تنظیم و رسیدگی به برآورد پیش بینی صورتهای مالی اشخاص و شرکتها
- مشاوره و بررسی در مورد خرید و فروش شرکتها و اخذ وام

Persian-Jewish community. I wrote about the "joke" tradition that we call "*Khastegari*". Some people laughed. Some people called me and said, "Hey I saw my name in your article". They were excited about it, reading an article about their way of life. Being represented and seeing their own names in print. That is always exciting. Next I wrote an article about how there are too many commercials on the Persian television stations. I got calls from friends. "Does your Dad really make parsley omelets? Does your mom really make Adasi?" Yeah, they really do. But what about the point of the essay? That Persian television has too many commercials when it could be using that air time to showcase the talents of all the young Persian artists in our community?" "Oh, yeah," my cousin's wife told me, "that part was boring." Pardon me.

So, in this past six months I have tried to write more entertaining, less boring articles. About being forced into "the market" and having to dress a particular way. The response: "What do you have against me?" (My mother); "I never, ever bought Yves Saint Laurent!" (My friend Shahin); "Are you really in the market?" (Take your pick).

I realized that there is a pattern forming here. I was taking the opportunity to write in *Shofar* so I could express my own personal view about our community. Sometimes it's funny and sometimes not. But no matter what I wrote, someone was going to have a personal response. I am trying to use that loaded gun with careful aim, like a paint brush, to hit closely at a specific target so that no one would think that they have given this powerful tool to the wrong guy. But I'm realizing that no matter what I write, some people will feel that they're being specifically targeted.

Here's the error in judgement: I thought I was writing 'social commentary' while many who contacted me thought they were reading a 'gossip column'. They were only seeing familiar names in print. They were looking for funny factual items concerning people they know, like I'm a personal publicist for the "stars, the movers and shakers" of the Persian-Jewish community. The "Rona Barrett" of the Persian Jews. I get calls from friends and relatives who are interested in "checking the facts": "I was never there." "We never broke eggs." "Why did you include my name with the little kids? I'm one of the big kids."

"It's not about you," I tell them calmly, "it's an 'allegory', symbolic." And then a voice come to me: "Idiot," the 'Wise man' inside me tells the 'Fool', "Why are you trying to explain the concept of allegory?" "I want to make an important social statement so we can answer some of the questions that life has given us," I tell the 'Wise Man' inside of me. "Idiot," the 'Wise Man' says again to the 'Fool', "Forget it! Just write the damned gossip column and get it over with."

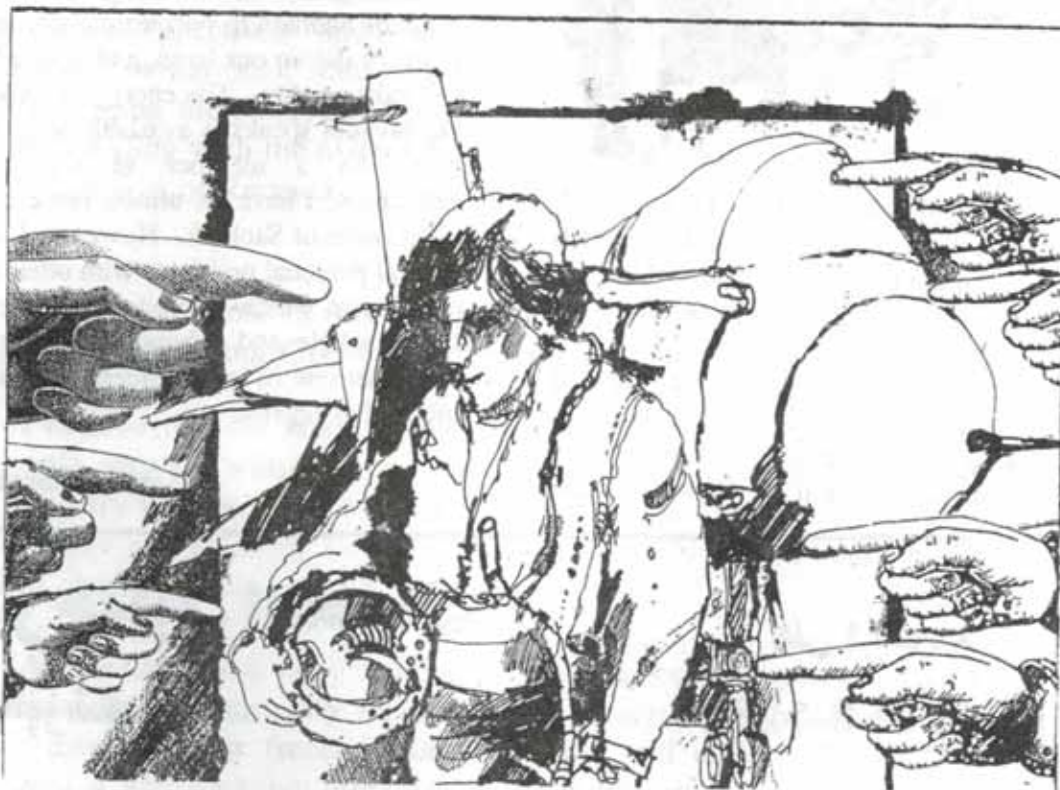
So there it was. The debate was over. Gossip column it is. Believe me, some people may think that we don't have ears or don't understand when gossip is being floated around. People, grown ups, mostly, still think that their children don't understand "*lashoon*" in front of the "*benichi*". Here's a sampling of what my Gossip Column will contain:

"A certain well know young dentist, having recently arrived from his latest session at Hair Club for Men, was seen dining at Il Fornaio on Beverly Drive with a very pretty young alleged virgin/designer whose second nose job finally took. The



LOADED GUN

By: Michael Isaac Shokrian



A big mistake has been made. A gross miscalculation. Quite embarrassing really. I guess it was my own error in judgement that has caused it all. I feel so ashamed. Red in the face. I thought that when they asked me four years ago to write for Shofar that they wanted me to write essays, social commentary, with an edge and with some humor. The plan was to get the English speaking and reading Persians, the younger ones, my peers, more involved with the Persian-Jewish community. So they found the only self-proclaimed "writer" in our community, me, and said "write for us." "What should I write," I asked them, "I

don't really know much about the Persian Jewish community, I don't really feel like I'm a member of it anymore, and I don't know what the 'issues' are." "Don't worry," they said, "write about anything you want." "Anything at all," they replied. "Are you sure," I asked. "We wouldn't want it any other way," they insisted. They gave me a loaded gun. They gave a guy who was used to playing with paint brushes a loaded, lethal weapon. And I took it. Why not?

So I started writing little essays on what I understood to be 'issues' in the



Letter to the Editor



In response to Mr. Damavandi's comments on "Friday Night," which appeared in the previous edition of Shofar's "Letter to the Editor," I'd like to make the following points:

With all due respect, I believe that Mr. Damavandi took Michael Shokrian's "Gondi" article too seriously. It was meant as a satirical depiction of Persian Jewish

customs, and the innocent generational conflict that exist in a bicultural society. Its intent was not to undermine family values nor to offend observant Jews.

Having said that, I agree with Mr. Damavandi's points on the importance of Sabbath. It goes without saying that Friday night is not all about eating gondi, especially if one is a vegetarian as I am. I believe our ultimate goal as human beings is to allow the spirit of Sabbath to permeate every moment of every day in our lives, and not be limited to Friday nights. The energy of which Mr. Damavandi speaks is available at all times.

As a member of the younger generation, I have the utmost respect for the observance of Sabbath. However, I do have several personal problems with other aspects of Judaism which I may try to express in a future article and submit to Shofar in the hope that one of your readers can enlighten me in that regard.

Amir Ohebsion

تلفن ۲۴ ساعته

(310) 858-1234

9301 Wilshire Blvd, Suite 409
(at Rexford)
Beverly Hills, CA 90210

دکتر جیکوب اسحق اف

دندانپزشک

استادیار دانشکده دندانپزشکی . U . C . L . A .

دندانپزشک کودکان و بزرگسالان

- روت کانال
- روکش چینی و دندان های مصنوعی ثابت و متحرک
- زیبایی دندان ها با بایندینگ
- جلوگیری از پوسیدگی دندان ها
- جلوگیری از بیماری های لثه
- جراحی دهان و دندان
- قبول اورژانس های دندانپزشکی

Then he turned his remarks to America, and the participation of the Jewish Federation and the American Jewish community in building the America he envisions.

The following are excerpted portions from his speech:

"... The literally tens of millions of dollars you have raised for any number of worthy public purposes, and the partnership that you have had with our government, our national, state and local governments, serving families resettling refugees, helping the elderly and the sick, promoting education, of course, as Mr. Gold said, dealing with the aftermath of the terrible earthquake; even the help you sent to the people of Rwanda and those who were affected by the Kobe earthquake"

"You have a sense of mission and purpose. You know that it is for all of us to make the most of our God-given capacities..."

"I believe that the role of government must be as a partner to people like you, people who are willing to give of your time and your money and your heart and soul to try to solve the problems of other people because you think your life will be richer and stronger as well - to use your phrase, sir - not because it's a matter of charity, but because it's a matter of justice."

"And because you have a social conscience, because you understand that as a country and as a community we must go up or down together, because you know that our diversity, our freedom, our openness will endure America's greatness indefinitely if we can solve this problem, you are critical to our future."

"You have believed, always, there was a public interest, there were shared values, there were common goals, we could go up together. This is what America needs now. We need it in thinking about our own problems. We need it in looking out to the world. We need to behave as citizens the way you behave as members of this organization. We need to give, because when we give, we get; because we're better off if we're all doing better."

So I say to you, keep doing what you're doing."

"I will not happen unless we believe in the public interest, unless we believe in the human ties that binds us, and unless we join hands to work together. This is the wisdom you have to give to the rest of America, and I ask you to do your very best to impact it." ★

From: *The Jewish Journal*

**"MR. PRESIDENT, THIS IS
THE FIRST TIME THAT A CURRENT
UNITED STATES PRESIDENT HAS COME TO
ADDRESS THE JEWISH FEDERATION"**

- Peter Gold
Campaign Chair
The Jewish Federation



On Sunday April 9th, President Bill Clinton honored The Jewish Federation, the central organization of the Los Angeles Jewish Community, with an address before an audience of 800 concerned community activists.

Just hours before the speech, another deadly suicide bomber, trying to derail the Middle East peace process, killed seven Israelis, one American college student and injured twenty other people. The President began his speech with condolences to Israel and the Jewish people, condemning the terror and emphasizing his resolve to continue pursuing a peaceful solution.



As he entered the stage, Mr. Clinton shook the hand of each politician there and kissed only one person, a nice Jewish girl whom the world knows as his friend, Barbra Streisand.

The President of the Jewish Federation, Irwin Fields, welcomed the audience and guests. Rabbi Harvey Fields made a short statement and blessed the assembled group adding a special blessing for Mr. and Mrs. Clinton. Next a short clip, "The Roots of Peace", was shown summarizing the highlights of the President's trip to Israel. Finally Peter Gold introduced the President of the United States.

The applause went on for over one minute. Then Mr. Clinton began. What he said was not dramatic. His theme was the partnership of social services that exists between the public and private sector. He spoke of the "process of integration that enhances" such as the efforts to bring about peace in Israel and the Middle East and the "forces of disintegration" that inevitably accompany them; how the very presence of peace is accompanied by seeds of violence such as the suicidal bombings that had occurred in Israel earlier that day. He said nothing controversial. "The more risks you take, the more at risk you are," he observed. (Excerpts of the President's speech are published in this edition).

More telling than the content of the President's speech was its wrapping. It was well put together, well-polished and, I imagine, well-rehearsed.

I sat and listened and watched. The Presidential hands moved in perhaps practiced grace, cutting the air as he spoke; his voice was well-modulated, his tone sincere. No question, his substantial charismatic power was fully turned on.

More telling than anything he said, was his very presence on that stage. In addressing this audience, Mr. Clinton was openly courting the Jewish vote. And this is a measure of just how crucial a political force the Jewish community has become in the minds of those in power.

In a past interview published in Shofar, I spoke with Rita Sinder, at that time President of the Woman's Alliance for Israel. Ms. Sinder told the story of a group of rabbis who waited for days to have a short audience with President Roosevelt on a matter of vital importance to Jews in Hitler's Europe. President Roosevelt chose not to see our rabbis despite the fact that he had the time available. Then, the U.S. President left his office from the back door evading the rabbis and their issue.

Today, the President of the United State has actively sought out the Jewish community of Los Angeles, (the second largest Jewish community in the world with over one-half million people) to address them, pray with them and win their support. Today, the President has stood silently with his head bowed in respect for the Israelis killed by that same morning's Palestinian bombings.

Mr. Clinton's presence at the Federation was an implicit reinforcement of the strong commitment he has made to Israel. But to me, it clearly says more and the message is loud and clear: American Jews cannot be ignored by anyone hoping to win the highest office in the land.

We will be heard when we unite.



White House played like a symphony.

The cars were very expensive, and all very clean.

The guests were elegant. Week-end hairdos were still perfect on a Sunday for noon brunch despite the strong winds.

The names were very well known.

There were Hollywood names: Barbra Streisand, Lew Wasserman (Chairman of the Board and CEO of MCA), Sherry Lansing (President of Paramount Pictures) and dozens of others.

There were Jewish Federation names: President Irwin Field, Campaign Chair Peter Gold (who accompanied President Clinton on his trip to Israel for the historic signing of the Israeli-Jordan Peace Accord), and past presidents Osias Goren and Terry Bell.

There were political names: California Senator Barbara Boxer, Congressman Howard Berman, Beverly Hills Mayor Vicky Reynolds, and Grey Davis amongst them.

And so, it was inevitable that the press was there: forty reporters attached permanently to the White House, and another five invited press members. Yours truly represented Shofar and the Iranian Jewish Federation, invited as a warm gesture of the friendship and respect shown to our community. Our presence at this exclusive event also served as recognition of the kinship between the Jewish Federation of Greater Los Angeles and the Iranian-American Jewish Federation.

The host was powerful. The Jewish Federation is considered to be the central voice of the Jewish Community and the second largest charity in California.

The money was powerful. 850 of the most generous contributors to the Jewish Federation attended this historic event. I was told by a knowledgeable source that every guest had donated more than \$20,000 to the Jewish Federation.

Outsiders were kept away for security purposes. The curious, inquiring about the event were told it was a private meeting hosted by "Aesthetics". Individuals who crowded the outside of the hotel waiting for the arrival of the President and First Lady, knowing of their expected arrival there that day, were encouraged to disperse - the First Couple's visit had been canceled, they said.

Inside, everyone passed through a thorough security check on their way into the Ballroom. Once in, guests found seats at their assigned tables and settled down to see who was sitting where. The more generous contributors were seated closer to the stage; ringside tables directly in front of the stage were reserved for the most generous.

And the press, seated along the right mezzanine, was getting ready. Photographers and camera people were busy setting up their tripods and checking the lights; reporters were plugging their recorders into the metal box that feeds directly into the microphone. Lacking experience in these things, I didn't have the required cable to plug into the box. A White House Communications staff member warned me that without a cable my tape recorder would not pick up well and was kind enough to provide me with one and assist me in getting ready to tape a bit of history.

For the first time in U.S. history a sitting president was addressing a Federation comprised solely of Jews.

SHOFAR

A Publication of Iranian Jewish Federation

6505 Wilshire Blvd., Suite 811
Los Angeles, CA 90040
Tel: (213) 655 - 7730
Fax: (213) 655 - 1221

- * *Iranian Jewish Federation is a non-profit organization.*
- * *Writers contributions to Shofar are voluntary and free.*
- * *All contents of articles contributed are the sole responsibility of the relevant writers and/or the quoted source.*

Editor-in-Chief:
Sion Ebrahimi

Administrative Editor: Elias Eshaghian

Staff Artist: Jacob Abir

Staff Photographer: Mansour Pouretahad

English Section:

Editors:

Guitta Karubian and Ebrahim Victory

Contributing Writers:

Sepideh Haggayan - Rebecca Moradian
Michael Shokrian

Farsi Section:

Staff writers:

Giti Beroukhim	Barokh Beroukhim
Shokooh Darvish	Houshang Ebrami
Sam Kermanian	Nouri Kharrazi
Feraidoon Nosrati	Nina Ostovar
Farzaneh Talei	Parvaneh Yousefzadeh

Advertise in Shofar

Full page (inside)	\$200
Half page	\$125
One third page	\$100
One fourth page	\$ 75

For more advertising information, please contact us at the above telephone.

EDITORIAL



By: Guitta Karubian



PRESIDENT CLINTON COMES TO TOWN AND SHOFAR IS THERE

It was the second Sunday in April.

The Secret Service men were everywhere, impeccably groomed wearing black suits, white shirts, ties flapping in the wind, and White House pins on their lapels. They surrounded the hotel, stationed throughout the foyers and lobby and discretely positioned inside the International Ballroom. It was rumored that the waiters were Secret Service men too.

The White House Communications staff was there wearing the same black suits and white shirts as the men of the Secret Service. But their lapel pins were of a different color.

The coordinated efforts of the Regent Beverly Wilshire Hotel, the City of Beverly Hills and its Police Department, and the



کیترینگ گلات کاشر جک بروخیم

زیر نظر مستقیم «آر - سی - سی»

ROYAL CATERING GLAT KOSHER

کیترینگ انحصاری مجتمع فرهنگی ارتص در «ولی»

و بسیاری از هتل‌های درجه اول لوس آنجلس

مدیریت، خوشنامی و تجربه طولانی و درخشان مهندس زاک بروخیم

در مورد هتل‌داری و کیترینگ رمز موفقیت چشم‌گیر ما میباشد

نرخ مخصوص در ایام هفته در مجتمع فرهنگی ارتص از ۱۹ دلار به بالا

جهت برگزاری کنفرانس‌ها، سمینارها و جلسات مختلف سالن‌مادر اختیار شما خواهد بود

جشن‌های بزرگ و کوچک شمار اشاهانه و اشرافی برگزار میکنیم

در منازل انواع اردو و شام و دسر ۲۲ دلار

OPEN B.B.Q

در منازل اوپن باربیکیو ۱۵ دلار

تلفن: ۹۹۹۳ - ۴۵۸ (۳۱۰)

اطلاعیه مهم

داروخانه های سنچری

انتظار ها پایان رسید

هموطنان عزیز منطقه « ولی » شعبه سوم داروخانه های سنچری بمنظور
برآورده کردن نیازهای داروئی و بهداشتی شما در خیابان شرمین وی
جنب میلرز مارکت افتتاح شد

داروخانه های سنچری داروخانه مورد اطمینان جامعه ایرانی

۷۰۸-۷۰۸-۸۱۸

18254 Sherman Way

جنب میلرز مارکت

۱۵۶۸ - ۴۷۳ (۳۱۰)

۱۱۸۷۰ بلوار سانتامونیکا، سوئیت شماره ۱۰۸

مجتمع ساختمانی صورتی رنگ

۵۹۹۹ - ۲۴۶ (۳۱۰)

۴۱۵ کیرست شمالی در مدیکال بیلدینگ

روبروی شهرداری بولی هیلز





شوفار

SHOFAR

A Publication of:
Iranian Jewish Federation
شماره ویژه

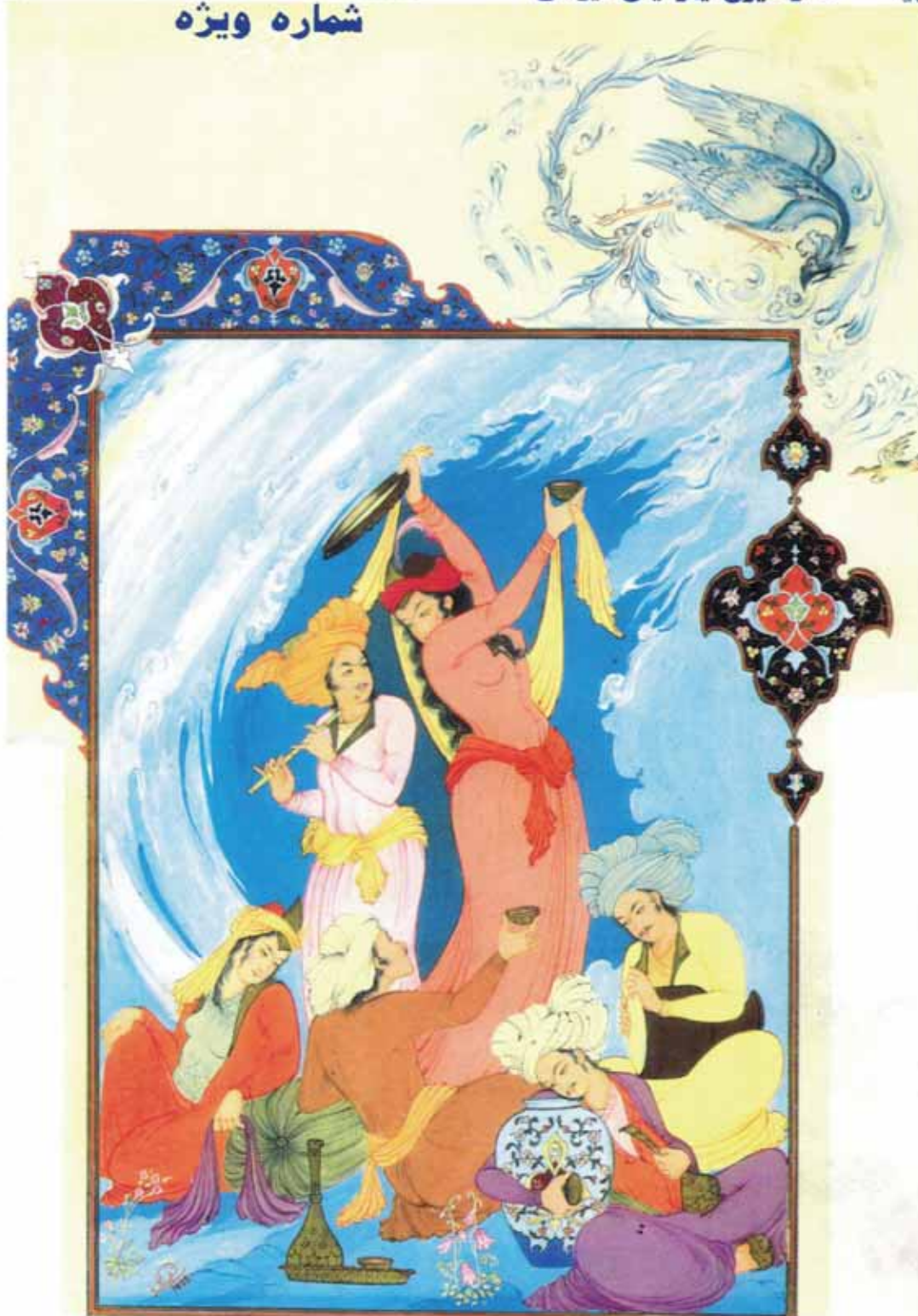
شوفار

نشریه:
فدراسیون یهودیان ایرانی

13- 91



An Affiliated Organization of
Jewish Federation Council
of Greater Los Angeles



نشریه شوفار - سال سیزدهم - شماره ۹۱ - سیوان ۵۷۵۵ - جون ۱۹۹۵ - خرداد ۱۳۷۴